

بموجب حدیثی دیگر از همین «روضه من الکافی»، امام جعفر صادق به مؤمنین توضیح میدهد که مفهوم واقعی این اصطلاح که «جزاک الله خیرا» (خداوند به تو جزای خیر دهد) خیر به معنی رایج آن نیست، بلکه حوریه هایی است که در بهشت در دو جانب نهری بنام خیر بصورت دو ردیف درخت روئیده اند بدین منظور که مؤمن بتواند هر کدام از آنها را که خواسته باشد از ریشه بیرون آورد و همراه خود ببرد، و تصریح شده است که در اینصورت بامر خداوند بلافاصله در جای آنها حوریات دیگری از زمین خواهند روئید^۱.

به غیر از مسئله اولویت دار جماع، توجه خاص کتابهای حدیث جهان تشیع، با درصدی بلافاصله بعد از درصد جماع، به مسائل روزمره ای چنان مبتذل و سخیف تمرکز یافته است که در این مورد نیز مشابهی برای آن در کتابهای مذهبی هیچیک از آیینهای دیگر جهان، حتی در تلمود که در این زمینه دست کمی از بحارالانوار ندارد، نمیتوان یافت. بیمورد نیست که در این باره نیز، نمونه هایی چند از محتوای این نوع حدیثها را نقل از کتاب «هزار و یک سخن یا نصایح و سخنان چهارده معصوم» آیات عظام مشکینی و جنتی، که توسط دفتر نشر اسلامی الهادی قم و طبعاً به عنوان راهنمای شرعی مؤمنین ولایت فقیه منتشر شده است، بخوانید:

«حضرت صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام، و او از حضرت سجاد علیه السلام، و او از علی علیه السلام، و او از علی بن علی علیه السلام، و او از علی علیه السلام، نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای امت من، زنهار که خدای عز و جل ۲۴ خصلت را برای شما نپسندیده است: بازی کردن در حال نماز، خنده در قبرستان، نگاه کردن به عورت همسر خود، سخن گفتن در حال جماع، خواب پیش از نماز عشاء، سرگذشت گفتن پس از نماز عشاء، غسل کردن زیر آسمان بدون لنگ، جماع زیر آسمان، حمام رفتن بسی لنگ، سخن گفتن بین اذان و اقامه نماز صبح، سفر دریا هنگام طوفان،

خوابیدن روی پشت بامی که سنگ چینی نشده باشد، خوابیدن تنها در یک اطاق، نزدیکی با زن در حال حیض، نزدیکی بعد از احتلام و قبل از غسل، گفتگو با جذامی مگر با فاصله یک ذراع، ادرار کردن کنسار آب جاری، قضای حاجت زیر درخت میوه دار، ایستاده نعلیسن به پا کردن، ورود در اطاق تاریک مگر اینکه جلوش آتش باشد، و فوت کردن محل نماز»^۱.

«شیخ صدوق رحمة الله علیه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن بزرگوار از امور بسیاری نهی فرموده، که ما در اینجا قسمتی از آنها را ذکر میکنیم: غذا خوردن در حال جنابت، مسواک کردن در حمام، بول کردن زیر درخت میوه دار، و فرمود وقتی یکی از شما مسلمانان در جای بازی غسل میکنید عورت خود را پوشیده دارید، و فرمود وقتی به توالیت (!) میروید رو به قبله ننشینید، و نهی فرمود از اینکه زنی بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود، زیرا که اگر بیرون رود همه فرشته ها در آسمان او را لعنت کنند، و نهی فرمود از اینکه زنی برای غیر شوهرش آرایش کند و فرمود که اگر چنین کند بر خدا است که او را به آتش دوزخ بسوزاند، و نهی فرمود که زن همبستر زن شود، یعنی در یک جا و یک لحاف بخوابند، و نهی فرمود که مردی با زنش رو به قبله زناشویی کند، و از فروختن میوه ها پیش از آنکه رنگ بگیرند نهی فرمود، و از معامله صیدی که هنوز نگرفته اند منع فرمود، و از دست دادن با کافر ذمی (مسیحی یا یهود) منع فرمود، و نهی فرمود که زن به عورت زن نگاه کند، و نهی فرمود که کسی عمداً به عورت برادر دینی خود نگاه کند و فرمود که در اینصورت هفتاد هزار فرشته او را لعنت کنند، و نهی فرمود که در آغل های شتران نماز بخوانند، و نهی فرمود که انگشتری مسی یا آهنی به انگشت کنند، و فرمود با دستهایتان آب بیاشامید که برترین ظرفهای شمایند، و فرمود که هر کس با زنی مسلمان یا

۱ - آیت الله علی مشکینی و آیت الله احمد جنتی: نصایح و سخنان چهارده معصوم، چاپ شانزدهم، ۱۳۶۷، ص ۳۶۸

یهودی یا مسیحی یا زردشتی زنا کند و توبه نکرده بمسیرد در گورش سیصد در گشاده شود که از آنها مارها و عقربها و اژدها بیرون آیند و تا قیامت در آتش بسوزد، و فرمود که هر کس با زنی که بر او حرام است دست بدهد به عذاب خدا دچار گردد»^۱.

«حضرت ختمی مرتبت فرمود: ده طایفه از امت من خود را مؤمن دانند اما در واقع همانند کافرانند: قاتل ناحق، دیوث، مساع زکات، شرابخوار، تارک حج با استطاعت، فروشنده اسلحه به دشمن، آنکه با زن نامحرم از غیر مجرای طبیعی جماع کند، آنکه با حیوان جماع کند، آنکه با محرم خود زنا کند. و نیز فرمود: ده سنت را پدرتان ابراهیم به یاد گذاشته: مسواک، و مضمضه، و استنشاق، و کوتاه کردن سبیل، و بلند گذاشتن ریش، و ختنه کردن، و نوره (واجبی) کشیدن، و تطهیر مخرج، و زایل کردن موی زیر بغل، و گرفتن ناخن».

«حضرت رسول اکرم فرمود: از پنج کس در هر صورت باید فاصله گرفت: مبتلای خوره، مبتلای پیسی، دیوانه، حرامزاده، عرب بیابانی. و فرمود کشتن پنج حیوان واجب است: کلاغ، زغن، مار، عقرب و سگ گزنده».

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که: چهار چیز است که فراموشی آورد: خوردن نیم خورده موش، رو به قبله ادرار کردن، بول کردن در آب راکد یا بر روی خاکستر، شپش را زنده رها کردن»

«حضرت ختمی مرتبت فرمود: چند طایفه از امت من وارد بهشت نشوند جز اینکه توبه کنند: قبرشکاف، سخن چین، دیوث بی ناموس، طبل زن، حرامزاده، و کسانی که پیشاپیش حکام حرکت کنند».

«هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خیبر را فتح کرد، کمان خود را طلبید و بر دسته آن تکیه کرد و پس از حمد و ثنای الهی از نه چیز منع فرمود: اجرت زنا، مزد جفتگیری حیوان، انگشتی

طلا، بهای سگ، دوشکچه حریر، گوشت درندگان، خرید و فروش طلا به طلا یا نقره به نقره، مطالعه در نجوم».

«و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود پنج رسم اسلامی در باره سر هست و پنج رسم دیگر در سایر اعضا.. و اما در قسمت سر: مسواک کردن، کوتاه کردن سبیل، دسته کردن مو، مضمضه کردن، شستن بینی. و اما در سایر اعضا: ختنه، تراشیدن زیر شکم، برطرف کردن موی زیر بغل، ناخن گرفتن، و تنظیف مخرج. و نیز فرمود: مؤمن باید همیشه پنج چیز همراه داشته باشد: مسواک، شانه، سجاده، تسبیح سی و چهار دانه، انگشتری عقیق»^۱.

.....
برای حسن ختام این فصل حدیث، بی‌مورد نیست که شرحی را که میرزا آقاخان کرمانی در «سه مکتوب» خود در قرن گذشته در ارتباط با حدیث معروف ماهی کرکرة ابن صرصره بن غرغره، همراه با ترجمه متن این حدیث نوشته است عیناً برایتان نقل کنم تا شما نیز این حدیث مشهور جهان تشیع را شناخته باشید: «بجان تو ای جلال الدوله، اگر یک جلد کتاب بحارالانوار این بزرگوار را در هر ملتی انتشار بدهند دیگر امید نجات از برای آن ملت دشوار است. حالا تصور کن که هرگاه ۲۴ جلد از این کتاب در ملتی منتشر شود و منکر آن هم کافر بحساب بیاید دیگر حال آن ملت چه خواهد بود. اینک محض ازدیاد بصیرت یکی از حدیثهای مهم این بحارالانوار را برایت نقل میکنم که مشت نمونه خروار باشد: علی علیه السلام در غزوه صفین قصد عبور از نهر فرات را داشت، ولی معبرش معلوم نبود. به نصیرین هلال فرمود برو بر کنار فرات بایست و از طرف من کرکرة را صدا کن، ماهی به تو جواب میدهد آنوقت محل عبور را از او بپرس. نصیر اطاعت نمود و بر کناره فرات آمد و فریاد برآورد که یا کرکرة. بسالفور هفتاد هزار ماهی سر از آب بیرون آوردند که: لیبک، لیبک، چه

۱ - آیت الله علی مشکینی و آیت الله احمد جنتی، نقل از صفحات مختلف کتاب نصاب و سخنان چهارده معصوم

میگونی؟ جواب داد: مولایم غالب کسل غالب، سلطان المشارق والمغارب، علی بن ابیطالب معبر فرات را میخواید. آواز برآوردند که ما همه کرکره نام داریم، بگو که این شرف در حق کدامیک مرحمت شده است تا اطاعت کند؟ نصیر برگشت و ماجرا را به عرض مولا رسانید. فرمودند که برو کرکره بن صرصه را بخوان. برگشت و ندا داد. این بار شصت هزار ماهی سر از فرات برآوردند که ما کرکره بن صرصه هستیم. این عنایت در حق کدام شده است؟ برگشت و حکایت را عرض نمود. فرمودند دوباره برو و کرکره بن صرصه بن غرغره را بخوان. نصیر بازگشت و چنین کرد. این دفعه پنجاه هزار ماهی سر از فرات برآوردند و لبیک گویان گفتند که ما همه این نام را داریم، مقصود کدام است تا اجرای فرمان کند؟ باری دیگر برگشت و عرض ماجرا نمود. فرمودند برو و کرکره بن صرصه بن غرغره بن دردره را بخوان. باز چنان کرد و باز جواب شنید چون دفعات سابقه. تا اینکه در دفعه هشتم که فریاد برآورد: ای کرکره بن صرصه بن غرغره بن دردره بن جرجره بن عرعره بن مرمره بن فرفره! آنوقت ماهی بسیار بزرگی سر از آب فرات برآورد و آواز داد که لبیک لبیک، چه گونی و چه خواهی؟ گفت مولای متقیان به تو سلام میرساند و میفرماید که معبر فرات را به ما نشان بده. ماهی قاه قاه خندید که ای نصیر، بدرستی که علی بن ابیطالب با تو مزاح فرموده است، زیرا خودش راههای دریاها و معبرها و دجله ها را از ماهیان بهتر میداند، اگر باور نمیکنی، بسدان و آگاه باش که چون یونس پیغمبر از نینوا فرار کرد و به کشتی سوار شد و او را به دریا انداختند خطاب به من رسید که او را ببلعم، ناگاه جوانی از ابر فرود آمد با هیئتی که لرزه بر اندام افتاد. به من خطاب فرمود که یونس شیعه من است با میهمانت به مدارا رفتار کن. عرض کردم: ای مولای من، نام مبارکت چیست؟ فرمود: فریادرس درماندگان، چاره بیچارگان، امیر مؤمنان. ای نصیر، از آن پس هر روز آنحضرت چند بار میآمد و با یونس پیغمبر محض رفع دلتنگی در شکم من سخن میگفت و عجائب دریا را بدو نشان میداد. اینک بدو بگو که معبر فرات آنجا است. نصیر برگشت و صورت حال را عرض کرد. حضرت

فرمودند: آری، من به همه راههای آسمانها و زمین آگاهم. پس نصیر صیحه زده غش کرد و چون به هوش آمد فریاد برآورد: شهادت میدهم که تو همان خدای واحد قهاری. و آنگاه حضرت فرمود که چون نصیر کافر به خدا و مرتد از ملت محمد مصطفی شده قتلش واجب است. آنگاه شمشیر از غلاف کشید و گردنش را بزد.

ای جلال الدوله، با اطلاع بر این حدیث شریف خواهش دارم از اهالی ایران و علمای حدیث نویس ایشان عبرت بگیرید که اگر در تمام روی کره زمین بگردید هرگز نه مانند این حدیث شریف در کتابی جز بحارالانوار و نه ملتی احمق تر از شیعه ائمه اطهار که اعتقاد بدین قسم گفتار نمایند نخواهید یافت.^۱

علم در قلمرو آخوند

بسیاری از ستایشگران تاریخ اسلامی ایران، برای پاسخگویی به انتقادهایی که از جهات متعدد بدین تاریخ صورت میگردد، دست بدامان «فرهنگ اسلامی شکوفای قرون اولیه هجری» میزنند و سهم گران اندیشمندان و دانشوران ایرانی را در اعتلای این فرهنگ یادآور میشوند. واقعیت این است که اگر در شکوهمندی این فرهنگ جای تردیدی نیست، در «اسلامی» بودن آن سخن بسیار هست، و در ماهیت واقعی نقش دانشوران و اندیشمندان ایرانی گفتگوی بسیارتر. زیرا تا آنجا که تاریخ نشان میدهد، این فرهنگ اسلامی سده های نخستین ریشه در هیچ زیربنای اسلامی از جانب بنیانگذاران بی فرهنگ امپراتوری عرب نداشت، بلکه مستقیماً ریشه در فرهنگ گندی شاپور و فرهنگهای یونانی و سریانی و هندی داشت، و خلاقیت اندیشمندان آن نیز تقریباً همیشه در جهت مخالف خواست فقها و محدثان و سازمانهای تفتیش عقاید آنان - حتی در دورانهای استثنایی هارون الرشید و مأمون - انجام میگرفت و درست بهمین

۱ - میرزا آقاخان کرمانی، مکتوب اول، نقل از کتاب سه مکتوب، چاپ بهرام چوبینه، دوسلترف، ص ۱۱۰-۱۱۲

فرمودند: آری، من به همه راههای آسمانها و زمین آگاهم. پس نصیر صیحه زده غش کرد و چون به هوش آمد فریاد برآورد: شهادت میدهم که تو همان خدای واحد قهاری. و آنگاه حضرت فرمود که چون نصیر کافر به خدا و مرتد از ملت محمد مصطفی شده قتلش واجب است. آنگاه شمشیر از غلاف کشید و گردنش را بزد.

ای جلال الدوله، با اطلاع بر این حدیث شریف خواهش دارم از اهالی ایران و علمای حدیث نویس ایشان عبرت بگیرید که اگر در تمام روی کره زمین بگردید هرگز نه مانند این حدیث شریف در کتابی جز بحارالانوار و نه ملتی احمق تر از شیعه ائمه اطهار که اعتقاد بدین قسم گفتار نمایند نخواهید یافت.^۱

علم در قلمرو آخوند

بسیاری از ستایشگران تاریخ اسلامی ایران، برای پاسخگویی به انتقادهایی که از جهات متعدد بدین تاریخ صورت میگیرد، دست بدامان «فرهنگ اسلامی شکوفای قرون اولیه هجری» میزنند و سهم گران اندیشمندان و دانشوران ایرانی را در اعتلای این فرهنگ یادآور میشوند. واقعیت این است که اگر در شکوهمندی این فرهنگ جای تردیدی نیست، در «اسلامی» بودن آن سخن بسیار هست، و در ماهیت واقعی نقش دانشوران و اندیشمندان ایرانی گفتگوی بسیارتر. زیرا تا آنجا که تاریخ نشان میدهد، این فرهنگ اسلامی سده های نخستین ریشه در هیچ زیربنای اسلامی از جانب بنیانگذاران بی فرهنگ امپراتوری عرب نداشت، بلکه مستقیماً ریشه در فرهنگ گندی شاپور و فرهنگهای یونانی و سریانی و هندی داشت، و خلاقیت اندیشمندان آن نیز تقریباً همیشه در جهت مخالف خواست فقها و محدثان و سازمانهای تفتیش عقاید آنان - حتی در دورانهای استثنایی هارون الرشید و مأمون - انجام میگرفت و درست بهمین

۱ - میرزا آقاخان کرمانی، مکتوب اول، نقل از کتاب سه مکتوب، چاپ بهرام چوبینه، دوسلدف، ص ۱۱۰-۱۱۲

جهت برای این دانشوران تکفیرها و کشتارها و شکنجه‌ها و زندان‌ها و تبعیدها همراه می‌آورد، که گزارشهای مبسوطی را در باره برخی از آنها در «تاریخ ادبیات در ایران» شادوران ذبیح اله صفا میتوان یافت. مروری بر این گزارشها، بخوبی روشن میکند که همه آن دانشوران ایرانی که بعداً بدنبال ترجمه آثارشان از عربی به لاتینی و انتشار این ترجمه‌ها در اروپای قرون وسطی و دوران رنسانس مایه افتخار جهان اسلام و سرفرازی تمدن عرب شناخته شدند، در زاد و بوم خودشان و در زندگی شخصی خویش مورد دشمنی بیدریغ فقهای شرع و سرکوبگری زمامداران قرار گرفتند و بسیاری از آنان عمری را در زندان یا در غربت گذرانیدند و هر چند یکبار نیز آثارشان بعنوان کتابهای ضاله یا بر سرشان کوفته شد، یا در آتش و در آب افکنده شد. و شاید بعنوان نمونه ای از همه آنها، بتوان از نامورترینشان ابوعلی سینا نام برد که نیمی از سالهای باروری خویش را یکسره یا بصورت فراری و یا در زندان گذرانید و بخش اعظم آثارش را در همین شرایط تألیف کرد. و نحوه برخورد بیضه داران عالیمقام شرع را با او در کتاب دکتر ذبیح اله صفا چنین میتوان یافت که: «ابن غیلان فقیه اعظم معاصر او وی را از انباز مجوس مینامید که کفر و زندقه و الحادش آشکار و علم دروغ و فریبنده اش مایه گمراهی خلق و دوری آنان از راه حق و حقیقت است، تا به حدی که او منکر معجزه شده است و اژدها شدن عصای موسی و زنده کردن مردگان را توسط عیسی و شق القمر رسول را نفی میکنند و صحرای محشر و جنت و نار و ثواب و عقاب و نزول وحی را بر افرادی از بشر به وسیله جبرئیل قبول ندارد. و اربلی عالم مشهور دیگر علوم عقلی در بستر احتضار خود به این دو امر اساسی شهادت میدهد که خداوند جل جلاله بزرگ است و ابن سینا خذل اله کذاب است. و قاضی نوراله شوشتری اعلام میدارد که اکثر فقهای زمان از راه تکفیر ابوعلی سینا به محاربه شیطان رفته اند، و شافعی فتوا میدهد که اگر بنده ای به همه منهیات خداوند غیر از شرک دچار شود بهتر از آن است که در کتابهای ابن سینا نظر کند، و اگر چنین کند حکم من در باره او این است که وی را به تازیانه بزنند و در میان عشایر و قبایل بگردانند و

بگویند این سزای کسی است که راه حق را رها کرد و به علوم ضاله روی آورد. و حتی شخصی چون غزالی در فاتحة العلوم خود نظر در علم اقلیدس و مجسطی و دقایق حساب و هندسه و نظرات ابن سینا را حقی آلوده به باطل و صواب مشتبه با خطا میدانند و نظر میدهد که علم ریاضی راهگشای کفر است، زیرا ریاضیدانان به معاد جسمانی عقیده ندارند و معتقد به قدمت عالمند.

نظیر همین سرنوشت را ابن مقفع ها، رازی ها، فارابی ها، بیرونی ها، مجوسی ها، و بر رویهم بیش از پنجاه دانشور و اندیشمند بزرگی داشتند که داستانهایشان را در کتابها آورده اند، و آنچه فرهنگ اسلامی ایران خوانده میشود در درجه اول دستاورد همین کسانی است که منحرفین اسلام و نویسندگان آثار ضاله شناخته میشدند، و همین واقعیت دکتر صفا را بر این واداشته است که در «علوم عقلی» خود بنویسد: «تمدن اسلامی علوم عقلی را از روبرو در آغوش کشید، ولی از پشت به آنها خنجر زد». لازم به تذکر است که از زمان خلافت متوکل اصولاً هرگونه جدل و مناظره علمی ممنوع شد و به نقل مروج الذهب «هر کس که دست بدینکار زد برای خود مجازات شدید خرید».



در مکتب بیضه داران دین، «علم نافع» بمفهوم والای آن از راه کتاب و تحقیق منتقل نمیشود، از راههایی منتقل میشود که دور از دسترس مؤمنین عادی است، چنانکه گاهی در داخل پوست گاوی دست بدست میگردد:

«امام جعفر صادق علیه السلام به ما فرمود: همانا که جعفر رسول خدا نزد ما است، و آن پوست گاوی است پر از علم، که علم انبیاء و اوصیاء و علم علمای گذشته بنی اسرائیل را کلاً در آن گذاشته و درش را بسته اند»^۱. علامه مجلسی در تذکرة الائمہ خود

۱ - محمد باقر مجلسی در «تذکرة الائمہ»، چاپ تهران، ص ۵۶

توضیح بیشتری در باره محتویات این پوست گاو میدهد: «... و اما جفر بر دو قسم منقسم شده است که جفر جامع و جفر ابیض باشد. و جفر جامع کتابی شامل ۲۸ فصل بوده که هر فصل آن ۲۸ صفحه و هر صفحه آن ۲۸ جزء داشته است. و جفر ابیض ۱۴ جزء، هر جزء در ۱۴ قسمت بوده است»^۱.

وقت دیگر علم در داخل اناری از آسمان به زمین آورده میشود: «جبرئیل علیه السلام برای پیغمبر صلی الله علیه و آله دو انار از آسمان آورد که رسول خدا یکی از آنها را خورد و دیگری را دو نیمه کرد و از آن دو نیمه هم یک نیم را خورد و نیم دیگر را به علی علیه السلام خوراند. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم، میدانی این دو انار چه بود؟ عرض کرد: نه. فرمود: انار اولی نبوت بود که ترا از آن بهره ای نیست، اما انار دومی علم و دانش بود که تو نیز در آن با من شریک هستی و همانا که همه علم عالم در آن است»^۲.

وقتی دیگر علم در داخل صندوقی مقفل گذاشته میشود: «هفت محدث معتبر، یکی به نقل از دیگری، روایت کنند که علی بن الحسین علیه السلام (امام سجاد) در حال احتضار همه فرزندانش را احضار فرمود و آنگاه به محمدبن علی (امام محمد تقی) رو کرد و فرمود: ای محمد، این صندوق را به خانه ببر و نگاهش دار. ولی در آن صندوق درهم و دینار نبود، بلکه علم و دانش بود»^۳.

در عین حال توضیح این نکته از جانب اعظام محدثان ضروری شناخته شده است که هر علمی را علم نمیتوان دانست، زیرا بسیاری از آن مسائلی که علم به حساب میآیند یا لغو و بیفایده و یا بکلی مضر و مایه ضلالتند. در این مورد علامه مجلسی در «عین الحیوة» خود توضیحات مبسوطی در شش قاعده آورده است که سه تای آنها مربوط به تعلیم است، و در قاعده دوم از این سه قاعده، به استناد چهار حدیث

۱ - کافی، کتاب الحجة، باب الانمه ورتواعلم النبی

۲ - کافی، کتاب الحجة، باب ان الله يعلمه امیرالمؤمنین و ارکان شریکه فی العلم

۳ - همانجا

معتبر از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم تصریح شده است که «مؤمنین باید علمی را برگزینند که رضای خداوند در آن باشد، زیرا هر علمی باعث نجات نیست. علم نافعی که سبب نجات میشود توحید و امامت و علومی است که از حضرت رسول و ائمه اطهار به ما رسیده است، و در باره آنچه نرسیده تفکر خوب نیست. از میان سایر علوم نیز آنچه برای فهمیدن کلام اهل بیت رسالت لازم است، مانند زبان عربی و صرف و نحو و منطق باید خوانده شود، و غیر آن هر چه باشد یا لغو یا بیفایده و تضييع عمر و یا احداث شبهه است در نفس که بیشتر موجب کفر و ضلالت میشود.

و همین علامه مجلسی در مقدمه بحارالانوار در این باره تفصیلی بیشتر دارد که ترجمه فارسی آن توسط خود او چنین است:

«ای پویندگان حق و یقین، و ای گروندگان به ریسمان پیروی خاندان سیدالمرسلین صلوات الله علیهم اجمعین! بدانید که من از جوانی اشتیاق به تحصیل انواع علوم و فنون داشتم، و آستینم از میوه های رنگارنگ آن پر شد. از هر چشمه ای جرعه ای نوشیدم و از هر خرمنی دو مثنی برداشتم. سپس به فواید و نتایج آن علوم نگریستم، تا به فضل و الهام باریتعالی بیقین دانستم که اگر علم و دانش از منبع زلالی که از سرچشمه وحی و الهام میجوشد گرفته نشود بیحاصل است. و در نتیجه مطالعات خودم تمام علوم را در کتاب خداوند عزیز و در اخبار خاندان پیغمبر یافتم و دانستم که جز پیغمبر و امامان عالیقدر که پیک وحی الهی در خانه های آنان فرود آمده است کسی را به علم راهی نیست، و علم راستین آن است که در سرای دیگر نافع باشد. و از میان علوم دینی نیز باید جستجوی اخبار ائمه اطهار علیهم السلام را برگزید که مانند آسمانی مزین به ستارگان فروزان و نجات دهنده از ظلمت نادانیهها است. به هیچ حکمتی برنخوردم جز اینکه گزیده آنرا در اختیار اهل بیت پیغمبر دیدم و جمله این اخبار را در بحارالانوار گرد آوردم. این مجموع را دریاهای نور نامیدم، زیرا این کتاب مشتمل بر همه انواع علوم و حکمت ها و اسرار است و با يسودن آن به مراجعه به هیچ کتاب دیگری نیياز نیست. از خداوند سبحان

امیدوارم که این کتاب را تا موقع قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باقی بدارد و مرجع همه دانشمندان قرار دهد».

خود این علامه بزرگوار بمنظور ارائه «علم نافع» که سبب نجات میشود» جلد چهاردهم بحارالانوار خود را بصورت یک دائرة المعارف علمی اسلامی تماماً به ارائه علوم مرضیه اختصاص داده و در ۲۱۰ باب مختلف همه مسائل مهم علمی را تحت عناوین پیدایش آسمان و زمین، فلکیات، عالم اجنه، انسان و حیوان و عناصر، طب النبوی، طب الصادق، طب الرضا، طریق صید و ذبح شرعی حیوانات، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، علم جغرافیا و... بر مبنای احادیث نقل شده از پیامبر و امامان به مؤمنین عرضه داشته است، که بخش مهمی از آنها از بزرگترین کتاب حدیث تشیع که خود او آنرا قرآن دوم شیعه مینامد، یعنی از «کافی» کلینی نقل شده است. بد نیست نمونه‌های چندی از این اطلاعات علمی که گفته میشود انمه مختلف جهان تشیع آنها را به عنوان حقایق مطلق و از منبع الهی عرضه کرده اند، برای شما نیز بازگو شوند:

«همانا خداوند عز و جل دریائی در میان زمین و آسمان خلق فرموده، و در آن دریا مجاری خورشید و ماه و ستارگان را روی اندازه‌هایی مقرر داشته، و بسر آن فلک فرشته‌ای را گماشته که همراهش هفتاد هزار فرشته دیگرند و آنها با چرخاندن فلک خورشید و ماه و کواکب را میچرخانند. و چون گناهان بندگان بسیار شود خدای تعالی برای تنبیه آنان به فرشته گماشته بر فلک دستور دهد که آن فلکی را که مجاری خورشید و ماه و کواکب در آن است از جای خود حرکت دهد و آن فرشته نیز اوامر الهی را بدان هفتاد هزار فرشته زیر دستش ابلاغ کند و آنها چنان کنند و خورشید در آن دریائی افتد که در آن فلک جریان دارد. پس نورش گرفته شود و رنگش دگرگون شود و فرو رود در آن دریا بدان مقدار که خدا برای ترساندن خلق خود لازم بداند، و بهمین نحو نیز در باره ماه انجام دهد... و چون خداوند بخواهد که آنرا به مجرای نخستین بازگرداند به فرشته گماشته بر فلک امر کند که فلک را به مجرای خود بازگرداند و او نیز چنان کند و خورشید چون

از آب بیرون آید تیره و گرفته باشد، و هم چنین است ماه»^۱.
«ابان بن تغلب گوید: از حضرت جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: زمین بر چه استوار است؟ فرمود: بر ماهی. گفتم مساهی بر چه؟ فرمود بر آب. پرسیدم: آب بر چه؟ فرمود بر صخره. پرسیدم: صخره بر چه؟ فرمود: بر خاک نمناک. پرسیدم: خاک نمناک بر چه؟ فرمود: هیئات که در اینجا دانش دانشمندان گم گشته است»^۲.

«امام باقر علیه السلام فرمود: در دنیا چهار نسوع باد وجود دارد: شمال، جنوب، صبا، دبور، و هر یک از این اسامی نام فرشته ای است که بر آن گماشته شده است. هرگاه خداوند اراده فرماید که باد شمال بوزد فرشته شمال به خانه کعبه فرود آید و بالای رکن شامی بایستد و بال خود را بهم زند و در اینوقت باد شمال به خشکی و دریا پراکنده شود. و چون خدا اراده فرماید که باد جنوب بوزد فرشته جنوب بر بالای رکن شامی خانه کعبه بال خود را بهم زند، و همچنین است برای دو باد دیگر. و اما باد عقیم باد عذابی است که از زیر هفت طبقه زمین بیرون آید، و این باد تنها یکبار بر قوم عاد خارج گشت با این تفصیل که خداوند به نگهبانان آن فرموده بود که فقط باندازه گشادی حلقه انگشتری از آن رها کنند، اما باد روی خشمی که بر قوم عاد داشت سرپیچی کرد و باندازه گشادی سوراخ بینی گاو بیرون آمد، و بناچار خدای عز و جل جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا با دو بال خود جلو آنرا بگیرد و بدو دستور دهد که بهمان اندازه که امر شده بیرون آید»^۳.

«امام صادق فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او دستور داد با انگشتش رودخانه های هشتگانه زمین را بکند که عبارتند از: سیحان و جیحان، و خشوع که همان

۱ - الروضة من الکافی، کتاب الروضة، ج ۱

۲ - از همان کتاب. شایان تذکر است که به تذکر علامه شهرستانی در کتاب «الهیة والاسلام»، چاپ نجف، همه این موارد درست با موازین علم جدید هیئت تطبیق میکنند!

۳ - روضة من الکافی، کتاب الروضة، ج ۱

نهرشاش (شوش، رود کارون) است، و مهران که نهر هند است، و نیسل در مصر و دجله و فرات»^۱.

«پس از آنکه خداوند متعال آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، از سه جای سنگلاخ و جای هموار و جای شوره زار زمین تازه خاکی را فراهم آورد و آب بر آن ریخت تا خالص شد و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید، آنگاه از خاک آمیخته شده شکلی را که دارای اطراف و اعصار و پیوستگی‌ها و گسستگی‌ها بسود بیافرید و آنرا جامد کرد تا از یکدیگر جدا نشود، و محکم و نرم قرار داد تا گل خشکیده شد برای زمان معینی. پس آن گل خشک شده را جان داد، و او بر پا ایستاد در حالیکه انسانی شده بود دارای قوای مدرکه که آنها را در منقولات بکار اندازد، و فکرهائی که در کارها تصرف کند، و اعضائی که خدمتگزار خویش قرار دهد، و دست و پا که در کارهایش بحرکت درآورد، و دارای معرفتی که میان حق و باطل و چشیدنی‌ها و بوئیدنی‌ها و رنگها و جسمها را تمیز دهد، و خلقت انسان و طینت او به رنگهای گوناگون آمیخته شد، و از حالات ضد یکدیگر و اخلاطی چون گرمی و سردی و تری و خشکی (صفرا و بلغم و خون و سودا) و اندوه و شادی برخوردار گردید»^۲.

«از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند همانسا در بدن آدمیزاد ۳۶۰ رگ است، که از آنها ۱۸۰ رگ می‌جنبند و ۱۸۰ رگ دیگر ساکن است. پس اگر یکی از رگهای جنبنده ساکن شود صاحب آن خوابش نبرد، و اگر یکی از رگهای ساکن به جنبش درآید باز صاحب آن خوابش نبرد. بهمین جهت رسول الله صلی الله علیه و آله چون بامداد میکرد ۳۶۰ بار به تعداد همه رگهای جنبنده و ساکن خود میفرمود: الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال. و چون شام میکرد ۳۶۰ بار دیگر همین

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب «ان الارض کلها لامام علیه السلام». در همین کتاب، هفت حدیث دیگر نیز در همین زمینه، بصورتهایی مختلف نقل شده است.

۲ - همانجا، «فی صفة خلق آدم علیه السلام»

را میگفت»^۱.

«و باز از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچیک از فرزندان آدم نیست مگر آنکه دو رگ خاص در او باشد: یک رگ بر سرش که خوره را به حرکت میآورد، و دیگری در بدنش که پیسی را به حرکت میآورد»^۲.

«علی علیه السلام فرمود: از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم: حیوانات مسخ شده کدامند؟ فرمود: سیزده حیوانند، بدینقرار: فیل، خرس، خوک، میمون، مارماهی، سوسمار، شب پره، کسرم سیاه آبی، عقرب، عنکبوت، خرگوش، سهیل و زهره (دو حیوان دریایی)، که همه آنها آدمیانی بودند که به امر خداوند مسخ شدند. پرسیدم: علت مسخ اینها چه بوده؟ فرمود: فیل از آنجهت که اهل لواط بود. و خرس مردی ابنه ای بود که مردها را به خود میخواند. و خسوک نصرانیانی بودند که از خدا خواستند غذای آسمانی بر آنها بفرستد و با این که خواسته شان عملی شد بر کفر خود افزودند. و میمون ها یهودیانی هستند که روز شنبه برخلاف دستور دین خودشان ماهی گرفتند. و مارماهی مرد دیوثی بود که همسرش را در اختیار مردم میگذاشت. و سوسمار عرب بادیه نشینی بود که سر راه بر حاجیان میگرفت و اموالشان را میربود. و شب پره دزدی بود که خرماهای مردم را از سر درختان میدزدید. و کرم سیاه سخن چینی بود که میان دوستان جدایی می انداخت. و عقرب مرد بدزبانی بود که هیچکس از نیش زبانش آسوده نبود. و عنکبوت زنی بود که به شوهرش خیانت میکرد. و خرگوش زنی بود که غسل حیض و غیره نمیکرد. و سهیل گمرکچی یی بود در یمن، و زهره زنی نصرانی بود که هاروت و ماروت را بفریفت»^۳.

* * *

۱ - کافی، کتاب الدعاء، باب التمجید والتحمید

۲ - همانجا

۳ - آیت الله علی مشکینی و آیت الله احمد جنتسی، در کتاب نصاب نصاب و سخنان چهارده معصوم، ص ۳۳۹ و ۳۴۰

یکی از پدیده های اصولی «علم نافع» در مکتب فقهای جهان تشیع، قوانین و مقررات حقوقی و جزائی است که بنام احکام قضای شرعی در جامعه شیعه اثنی عشری واجب الاجرا است و از زمانیکه این تشیع در ایران آیین رسمی کشور شناخته شده است، علما و مجتهدین اجرای آنرا در حیظه انحصاری خود از اساسی ترین وظایف جامعه روحانیت دانسته و اجرای قوانین ثابت و تغییرناپذیر الهی شمرده اند. این قوانین ابدی آسمانی بطور سنتی توسط هر مرجع مهم تقلید بصورت رساله ای که غالباً نام «توضیح المسائل» دارد در دسترس مقلدان او گذاشته میشود، و از این جهت تقریباً همه آنها در اصول مشابه یکدیگرند، هر چند که ممکن است در جزئیات با هم اختلافاتی داشته باشند. همه این رساله ها عملاً از کتاب «جامع عباسی» مایه میگیرند که در زمان شاه عباس صفوی به خواست او توسط شیخ بها، الدین محمدبن حسین عبدالصمد حارثی عالمی معروف به شیخ بهائی بنام وی نوشته شد، و چون خود شیخ بهائی پیش از پایان کتاب درگذشت، فصول نهایی آن توسط شاگرد وی ناظم الدین قرشی ساوجی تکمیل شد. جامعه روحانیست شیعه در حال حاضر و منجمله در جمهوری اسلامی امروز ما، همچنان بر این عقیده است که به توصیف آیت الله خمینی در کتاب کشف الاسرار، قوانین و مقررات تعیین شده در این کتاب (که هرکدام از آنها به ادعای فقهای مربوطه از یکی از امامان، و البته عمدتاً از امام جعفر صادق ناشی میشوند) قوانینی هستند که برای همه عالمیان و همه دورانها تا هنگام ظهور امام عصر واجب الاجرا هستند و در بیرون از آنها کلیه قوانین حقوقی و جزایی دیگر، منجمله آنچه در عصر ما منشور حقوق بشر نامیده میشود، قوانینی هستند که از «مغزهایی سفلیسی» بیرون آمده اند و اجرای آنها خلاف مقررات الهی است.

چون ممکن است کسانی از خوانندگان به جامع عباسی و به توضیح المسائل های برگرفته از آن دسترسی نداشته باشند، بد نیست در اینجا نمونه هایی چند از این قوانین ثابت و ابدی شرعی را آنطور که در «جامع عباسی» آمده است بخوانید:

«... و اگر به چهارپائی دخول کند، حرام میشود گوشت آن حیوان و لازم است کشتن و سوزانیدن آن حیوان، و اگر آن حیوان به حیوانات دیگر مشتبه شود و شناخته شدن او ممکن نباشد باید گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند و این را چندان تکرار کنند که یکی بیش نماند، و آنگاه او را بکشند و پس بسوزانند.

– در باره خونبهای جهودان بین مجتهدین عظام اختلاف نظر است. بعضی بر آنند که خونبهای جهود معادل خونبهای ولدالزنا است، یعنی خونبهای مرد جهود هشتصد درهم شرعی و خونبهای زن جهود چهار صد درهم شرعی است.

– افراد غیربالغ و زنانی که در جنگها اسیر میشوند به ملکیت کسانی درمیآیند که آنها را اسیر کرده اند و کشتن آنها جائز نیست ولی در مورد مردان بالغ که به اسارت درمیآیند امام اختیار دارد دستور کشتن آنها را صادر کند. در چنین صورتی باید دست و پای این افراد بریده شود و سپس آنها آنقدر در حالت خونریزی باقی بمانند تا بمیرند.

– میراث کسی که هیچیک از دو فرج مذکر یا مؤنث را نداشته باشد یا کسی که تنها یکی از دو مخرج پیش و پس را داشته باشد یا کسی که هیچکدام از آنها را نداشته باشد و آنچه بخورد قی کند، یا کسی که بول و غایط او هر دو از یک موضع بیرون آید، همه اینها را به قرعه بیرون باید آورد، باینطریق که بر پارچه کاغذی بنویسند عبدالله و بر پارچه دیگر بنویسند امة الله، و آنرا در سهام مبهمه بگردانند و بعد آن سهام را مشوش سازند و رقعہ بیرون آورند، پس اگر عبدالله بیرون آید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله بیرون آید میراث دختر میگیرد، و تحقیق میراث کسی که دو سر و دو بدن بر یک کمر داشته باشد باینطریق است که یکی از ایشان را بیدار کنند و اگر هر دو به یکدفعه بیدار شوند میراث یک کس میبرند.

– و از جمله گناهان کبیره است شراب و هرچه مست کننده باشد مثل بنگ و غیره خوردن، و به دیار کفار سفر کردن، و از فکر خدایتعالی غافل ماندن، و دیوث بودن، و زنان و مردان را به حرامی به

یکدیگر رساندن، و گوشت مرده خوردن، و سرود مستان شنیدن، و مردان را حریر و طلا پوشیدن، و چیزهایی که سبب خنده شود گفتن، و با وجود علم و فضل لباس لشکریان پوشیدن، و در ماه رمضان در کعبه زنا کردن.

— و صد تازیانه حد مردی است که با زن صغیر یا دیوانه زنا کند، و دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند، و مردی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد، و زنی که با زنی دیگر مساحقه کند، و کسی که دعوی پیغمبری کند، و کسی که مصحف را در نجاست اندازد.

— و اما در خوابیدن شب پیش زنان، میانه مجتهدین خلاف است که آیا واجب است یا نه ولی نظر اکثریت این است که اگر مرد زیاده از یک زن دائمی نداشته باشد هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد، و اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد، و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یکشب هر جا که خواهد، و اگر چهار زن داشته باشد و همه ایشان دائمی باشند هر شب پیش یکی از ایشان بخوابد و در شب خوابیدن میان زنان ابتدا به زنی کند که نام او به قرعه بیرون آید، و لسی زن ناشزه یعنی زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیست. و اگر کدورتی میان زن و شوهر بهم رسد باید که شوهر نصیحت او کند و اگر نصیحت کردن فایده نکند در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر آن نیز فایده نکند او را کتک بزند، اما به نوعی که بعد از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد.

— و خونبها واجب است بر کسی که هر دو نشستگاه کسی را ببرد، و کسی که استخوان کون آدمی را بشکند و سبب آن شود که همیشه غایط از او بدر آید، و کسی که بکارت دختری را با انگشت چنان ببرد که مثانه او دریده شود، و کسی که کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید، و کسی که پلک های هر دو چشم کسی را بسبرد، و کسی که هر دو لب کسی را ببرد، و کسی که موی ریش کسی را

بریزاند، و نصف خونبها واجب است بر کسی که موهای یکی از ابروان شخصی را از میان ببرد، و کسی که یک خصیه مردی را، یا یکطرف فرج زنی را، یا یکطرف مقعد کسی را ببرد، و دو خونبها واجب است هرگاه پشت کسی را چنان بشکنند که از جماع کردن بیفتد، و دو ثلث خونبها لازم است بر بریدن خصیه چپ شخصی، و ثلث خونبها بر بریدن خصیه راست شخصی، و دو خمس خونبها هرگاه کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود، و دادن ده مثقال طلا لازم است در صورتیکه منی را بی رخصت زن آزاده و دائمی در بیرون فرج او بریزند. — مادر یک فرزند، پرستاری است که از خداوند خویش فرزند آورده است، و حد آنکه مرد محصن باشد آن است که وی صاحب فرجی باشد که متمکن باشد به دخول در آن فرج، چه به عقد مالک آن باشد، چه به ملک یمین، و اباحه و تحلیل چنان است که شخصی به دیگری دخول کردن بر کنیز خود را حلال کند، و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنی عشریه است.

پایان سخن

**تا بداند کافر و کبر و یهود،
کاندرین صندوق جز لعنت نبود
مولوی**

اکنون خواه ناخواه به آخر سخن رسیده ایم، هر چند که «به پایان آمد این دفتر، حکایت همچنان باقی». در صفحاتی که گذشت، کوشیدم تا با ارائه ترازنامه ای کلی از عملکرد ۱۴۰۰ ساله دستگاههای سه گانه خلافتها، حکومتها و روحانیت های تاریخ اسلامی کشورمان - و همه جا بر اساس منابع بسیار معتبر خود جهان اسلام و در عین حال بررسیهای وسیع پژوهشگران بسیار سرشناس دو قرن گذشته جهان غرب - شرایط لازم را، تا آنجا که در چنین کتابی ممکن باشد، بسرای کمک به یک حسابرسی چهارده قرنی از جانب ایرانیان امروز فراهم آورده باشم. آنچه در صفحات پیشین در ارتباط با ستونهای سود و زیان این ترازنامه خواندید متأسفانه حکایت از زبانی سراسری داشت و از سودی ناموجود. و منطقاً نیز جز این نمیتوانست باشد، زیرا که این بازار سودا از بنیاد بر تقلبی مضاعف در تاریخ و در دین بوجود آمده بود، و بر زنجیره دروغهایی که با آنکه چهارده قرن تمام تکرار شده اند همچنان در داوری تاریخ ماهیت دروغین خود را حفظ کرده اند. در باره هر یک از اینها توضیحاتی کمابیش مبسوط در فصول مختلف این کتاب خوانده اید و در همین فصل پایانی نیز مرور کوتاه شده دیگری را بر آنها خواهید خواند.

* * *

در اسلام شمشیر و غارتی که برای برونمرزبان عربستان به

ارمغان آورده شد، در هیچ مقطع زمانی و مکانی و در هیچ شرایط سیاسی و اجتماعی، عامل مذهب بر عامل سیاست و حکومت برتر نهاده نشد و هرگز اتفاق نیفتاد که رعایت موازین مذهبی از جنایتها و توطئه ها، و از بیعدالتی ها و سودجویی ها و فسادهای اخلاقی که بعداً قانون رایج همه حکومتهای «اسلامی» از کار در آمد مانع شده باشد. این واقعیت از همان فردای روز درگذشت محمد، یعنی از سقیفه بنی ساعده آشکار شد و دیگر هرگز جای خود را به واقعیتی خلاف آن نداد. آنچه حتی بر نزدیکترین صحابه محمد حکومت میکرد تنها شوق رسیدن به ریاست بود... حتی خانواده خود محمد نیز از این قانون کلی برکنار نماند، زیرا هنوز سالی چند بر سرگ وی نگذشته بود که همسر سوگلی او آشکارا به روی پسر عم و داماد وی شمشیر کشید، و نزدیکترین یاران این پسر عم درین گیرودار جانب دشمن او را گرفتند، و از معتبرترین صحابه محمد یعنی ده نفری که به نشان منتهای اعتماد پیامبر به درستی و پارسائیشان از جانب او عشره مبشره (ده بهشتی) نام گرفته بودند، دست کم هفت نفرشان بزرگترین غارتگران صدر اسلام از کار درآمدند.

تاریخ صاحبمقامان جهان اسلام، از امیرالمؤمنین های ۱۴۴ گانه آن گرفته تا رهبران سیاسی چند هزار گانه آن و تا بیضه داران شرع چند هزارگانه دیگر آن، بهمان اندازه که از ریاست طلبان و سودجویان آکنده است، از مردان دین خالی است، زیرا که به چنین مردان دین اگر هم گهگاه در اینجا و آنجا پیدا شده اند اجازه یا امکان «فضولی» داده نشده است. اگر از ۲۶۳ پاپ که تا به امروز به جانشینی عیسی نشسته اند ۳۳ پاپ نخستین در راه انجام رسالت خود کشته شدند و در میان بقیه آنان نیز بهمان اندازه پاپهای ناصالح وجود داشته اند که پاپهای صالح، در سلسله ۱۴۴ خلیفه جهان اسلام، بیش از ۴ نفر (ابوبکر، عمر، علی، عمر بن عبدالعزیز) ازین حیث مورد قبول شناخته نشده اند، و تازه در داوری جهان تشیع، صلاحیت سه نفر از این چهار نفر نیز شدیداً مورد تردید یا انکار قرار گرفته است.

بهمین سان، برخلاف شعار خوش آهنگی که از آغاز در جهان اسلامی تکرار شده است، اسلام سفارشی شمشیر و غنیمت با آنکه در همه مدت ۱۴۰۰ سالی که بر آن میگذرد تقریباً در همه این سرزمینها بر سریر قدرت بوده و همه دستگاههای حکومتی و قضائی و آموزشی را در اختیار خویش داشته است، نه اعتلایی اخلاقی نسبت به دوران های ماقبل اسلامی مردم آنان برایشان به همراه آورده است و نه اعتلایی اجتماعی. اجرای عدالت در این جهان تقریباً همیشه به گردن زدن و دست بردن و سنگسار و حد و تعزیر و همه اینها در مورد خرده پایان و «آفتابه دزدان» محدود مانده است، همچنانکه پارسایی نیز در نماز جماعت و روزه داری و حرمت باده نوشی و درازی ریش مردان و قطر حجاب زنان خلاصه شده است، ولی در همه این احوال، بصورتی پیگیر دروغ گفته شده، بصورتی پیگیر ناتوانان مورد زورگویی توانمندان قرار گرفته اند، و بصورتی پیگیر فساد اخلاقی و فساد مالی در گسترده ترین صورت خود بر این جوامع حکمفرما مانده اند. هم امیرالمؤمنین هایی که ادعای نمایندگی بلاعزل خدا و پیامبرش را در روی زمین داشته اند، و هم چماقدارانی که از جانب آنها یا بنام آنها بر سرزمینهای اسلامی حکومت کرده اند، بارها و بارها مخالفان خود را با قید سوگند امان داده و آنها را بعد از تسلیم کشته اند. بارها همینان بزرگان قوم را بنام اخوت اسلامی به ضیافت دعوت کرده ولی در مجلس ضیافت بجای دادن دست برادری بدانان سرهایشان را بریده و گاه نیز بر سر اجساد خونینشان سفره غذا گسترده اند. سودجویی و ارتشاء و مال اندوزیهای سرسام آور چنان رایج بازار اینان بوده است که در هیچ مقطع زمانی و مکانی دیگری در تاریخ جهان بالاتر از آنها نمیتوان یافت. شمار خلیفه ها و پادشاهان اسلام پناهی که ظل الله یا کلب آستان علی لقب داشته اند و با اینوصف از افراط در باده نوشی یا همجنس بازی مرده اند تقریباً شمار همگی این اسلام پناهان است. سوداگران در همه ادوار با نادرستی ها و سودجویی هایی که به برکت کلاه شرعی ابداعی بیضه داران دین رنگ ظاهرالصلاح بخود

گرفته اند عامل احتکارهایی بوده اند که هزاران قحطی زده را به کام مرگ کشانده اند ولی سوداگران از مکه بازگشته را از این راه به ثروتهایی باز هم بادآورده تر رسانیده اند.

ترازنامه کلی این اسلام سفارشی ترازنامه بی افتخاری است که با همه آنکه میتواند از دیدگاه دکانداران دین رضایت بخش باشد، از نظرگاه خود دین، از ورشکسته ترین ترازنامه‌های تاریخ جهان است.

* * *

از روزی که شمشیرکشان سعد وقاص «مساوات» اسلامی مورد ادعای مورخان و مفسران تاریخ اسلام - و نه تنها مورخان و مفسران دیروز این تاریخ، بلکه بسیاری از همفکران قرن بیستمی و قرن بیست و یکمی امروزی آنان را نیز - بصورت غارتگری سازمان یافته ای برای مردم ایران به ارمغان آوردند، تا به امروز، این بازی دهشتناک مرگ و خون هرگز متوقف نشده است. آسیای خون چهرده قرن تمام در کشور ما در گردش مانده است و تنها گردانندگان این آسیا بوده اند که جابجا شده اند: عربهای سعد وقاص جای خود را به ترکهای سلطان محمود غزنوی داده اند، و ترکان غزنوی به ترکان غز، و ترکان غز به ترکان سلجوقی، و ترکان سلجوقی به ترکان خوارزمشاهی، و ترکان خوارزمشاهی به مغولان، و ایلخانان مغول به تاتاران تیمور، و تاتاران تیمور به ترکان آق قویونلو، و ترکان آق قویونلو به ترکان قرا قویونلو، و ترکان قرا قویونلو به قزلباشان صفوی، و قزلباشان صفوی به ترکان افشار و ترکمنان قاجار، و ترکمنان قاجار با فترتی کوتساه دوباره به میراث بران سعد وقاص. در طول ۱۴۰۰ سال، ۸۱ دودمان سلطنتی بزرگ و کوچک با ۴۹۸ شاه و نیمچه شاه و خان و امیر و سالار بر سراسر ایران یا بر بخشهایی از آن حکومت کرده اند که تاریخ حکمفرمایی تقریباً یکایک آنها تاریخ نفرت آوری از جنایت ها و درنده خویی ها و ستمگری ها و فسادها است.

صاحبنظری، البته بیغرض، در ارتباط با این «مساوات» اهدایی سعد وقاص و شمشیرکشان او، در نقدی بر کتاب تولد دیگر

من نوشته است: «با از بین رفتن قید و بند طبقاتی از میان میلیونها کارگر و کشاورز و پیشه‌ور، استعدادهایی امکان‌دانش‌آموزی و باروری پیدا کردند و به مجرد اینکه در جامعه آرامش لازم برقرار گردید این استعدادها شکوفا و بارور گردیدند»، و صاحب‌نظری دیگر، او نیز امیدوارم بیغرض، در نقدی دیگر بر همین کتاب از داخل ایران، اظهارنظر کرده است که: «... با یورش اسلام و با وعده‌های از بین بردن اختلافات طبقاتی و ایجاد عدالت اجتماعی، مردم ایران مشتاقانه اسلام را پذیرفتند و از محدودیت‌های طبقه‌بندی جامعه ساسانی نجات پیدا کردند و به شکرانه این نعمت سهم درجه اولی در تکامل فرهنگ اسلامی ایفا کردند».

با اینهمه، ارزیابی واقع‌بینانه‌تر و بسیار کمتر خیالبافانه‌ای را در همین راستا، از صاحب‌نظر ایرانی دیگری که او را نیز مانند دو صاحب‌نظر دیگر شخصاً نمی‌شناسم، در همان نشریه ناشر هر دو اظهارنظر بالا، میتوان یافت که:

«دعوی از میان رفتن مالکیت و اشرافیت مستمر خاندانی در ایران بر اثر پایان یافتن دوره ساسانی و ظهور عصر جدید اسلامی حقاً میبایست سبب روی آوردن مردم به فعالیت‌های گوناگون و رشد و شکوفایی در همه جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه گردد، اما این امکان نتایج بسیار زیانبار دیگری به‌مراه آورد، بدین معنی که وجود برابری و حقوق مساوی برای همه افراد در دستیابی به هر شغل و مقامی، سبب شد که هر قداره‌بند و عیار و غلامی به فکر حاکم شدن و طمع به سلطنت رسیدن و تصاحب قدرت بیفتد، و این موجب طغیانها و جنگها و نزاعهای محلی مختلفی گردید که مرتسب رو به گسترش میرفت و هر دم مدعیان تازه‌ای برای حکومت ظهور میکردند. در این میان خلفای عباسی که حکومت مرکزی اسلامی را در دست داشتند از قدرت یافتن هر یک از مدعیان نگران میشدند و با برانگیختن مدعیان تازه‌ای علیه آنها و تقویتشان موجب جنگ و جدال تازه‌تری میشدند تا افراد تضعیف شوند و نتوانند خطری جدی برای خلافت باشند... این رقابت‌ها و نزاع‌ها خرابی‌ها را هر روز بیش از

روز پیش میکرد. در این جنگها که همگی در داخل کشور و بین هموطنان صورت میگرفت بیش از همه منابع تولیدی مملکت آسیب میدید و به ویرانی و نابودی کشیده میشد و باعث بروز فقر و آشفتگی بیشتری میگردد. هر چه بیکاری و فقر در اثر از بین رفتن منابع تولید فزونی میگرفت افراد زیادتری آماده میشدند تا گرد یک گردنکش جمع شده و به طمع دستیابی به غنایم و غارت والی یا امیر ناحیه مجاور به قیام و جنگ برخیزند، و ایسن دور تسلسلی از فقر، پریشانی و ناامنی و هزاردستگی و بالاخره انحطاط در جامعه ما بوجود آورد. این وضع از اینجا ناشی میشد که دیگر شرط حکومت اصالت و نجیب زادگی نبود، بلکه هر گردنکش و قلدری که به ضرب شمشیر و کشتار مسند قدرت را تصاحب میکرد اولوالامر میشد و اطاعتش واجب... پذیرش این اصل «الحق لمن غلب» در مورد حکومت و مشروعیت بخشیدن به حکومتهای زور و درست کردن دستاویزهایی بوسیله بعضی افراد که در لباس روحانی بودند برای توجیه و حقانیت آن، جنگها و ویرانیهایی را بوجود آورد و ویرانی و انحطاطی را ایجاد کرد که آثارش تا به امروز ادامه دارد.^۱

در فصلی که در همین کتاب به کارنامه حکومتهای اسلامی ایران اختصاص یافته است، خواندید که از پانصد پادشاه و امیر و خان که در چهارده قرن گذشته در ایران حکومت کردند، ۱۸۰ نفر در جنگهای قدرت غالباً بدست پسران یا پدران و یا برادرانشان کشته شده اند، بیش از ۱۰۰ نفر بدست همین نزدیکان خود کور شده اند، و بیش از ۵۰ نفر در وحشیانه ترین شرایط شکنجه و آزار جان باختند، و در همه این احوال، توده های ستمکشیده ایرانی، چه روستاییان و چه شهرنشینان، چنان غارت شده اند که حتی لقمه نانی از آنچه با دست خودشان بوجود میآوردند برایشان باقی نمانده بوده است. بر این نابسامانی های روزمره، طبعاً میباید هجومها و تاراجگریهای

۱ - محمد حسین سروش: «پژوهشی بیطرفانه پیرامون جامعه ایرانی پیش از اسلام و بعد از اسلام»، فصلنامه ره آورد، شماره ۳۵، ۱۳۷۳.

شناخته شده مغول و ترک و تاتار و افغان را با شهرهای ویران شده، منارهای افراشته شده از سرهای بریده، قتل عامها، شکنجه گریها، جنگهای مذهبی و کتابسوزی ها را افزود که هیچوقت جای آنها در این تاریخ خون و مرگ خالی نمانده است.

در ایران عصر صفوی، که دین سالاران ما آنرا دوران زرین «طریقه حقه اثنی عشری» شناخته اند، این شمشیرکشی های سلطان محمودوار نه تنها اوج تازه ای گرفت بلکه چهره ناخوشایندتری نیز یافت، زیرا که اگر تا آنزمان قتل عام ها از جانب ترکان و تاتاران و مغولانی صورت میگرفت که به مردم ایران جز به دیده مشتی مغلوب و اسیر نمینگریستند، «مرشدان کامل» صفوی خود زاده همین آب و خاک بودند و شمشیری را که میکشیدند بروی برادران و خواهران همزاد و بوم خودشان میکشیدند، و با اینهمه شاه اسماعیل، بنیانگذار این دودمان عصمت و طهارت، به تنهایی آنقدر بدست قزلباشان خود همین مردم خودی را سر برید یا شکم درید یا شقه کرد یا از سرهایشان مناره ساخت و یا آنها را به زنده خواران خود سپرد، که یک جهانگرد ونیزی در سفرنامه اش نوشت که از زمان نرون تاکنون زمامداری چنین خونخوار در جهان نیامده است. و همه اینها بخاطر اینکه این صوفی زاده سنی برای نشستن بر مسند پادشاهی کشورش لازم دانسته بود که نه تنها سیدی اثنی عشری از کار درآید، بلکه امام زمان شخصاً شمشیر بر کمرش بسته باشد و او را مأمور تسلط بر سراسر جهان کرده باشد، و ایفای چنین رسالتی طبعاً ایجاب میکرد که میلیونها ایرانی که تا آنزمان بر آئین تسنن بودند، یکشنبه بدل به شیعیان پر و پا قرص اثنی عشری شوند، ولو آنکه این تغییر و تحول قتل عام ۲۰,۰۰۰ نفر از آنها را تنها در تبریز بدنبال بیاورد، و قتل عامهای دیگر را در پی آن در سراسر ایران، و همه اینها در شرایطی که روضه خوانان وارداتی جبل لبنان و شام و عراق و بحرین در بالای منابر با تفاخر سخن از لااکراه فی الدین میگفتند.

* * *

در اسلام چماقداری که به ایران آورده شد، از همان آغاز فرهنگ زندگی و سازندگی که زیربنای آیین و اندیشه ایران کهن بود جای خود را به فرهنگ مرگ و عزایسی داد که ساختار اجتماعی جامعه اسلامی ما، بخصوص بخشی از این ساختار که دوران صفویه تا زمان حاضر را دربرمیگیرد، یکسره بر آن استوار شده است. آخوند شیعه این ارزشهای فرهنگی کهن را بصورت مجتمع ناله و شسیون و سینه زنی و قمه کشی و زنجیرزنی درآورد و فرهنگ شادی را تبدیل به فرهنگ شام غریبان کرد، و برای اینکه در این تلاش تازه از هیچ کوششی فروگذار نشده باشد، «مرشد کامل»، شاه اسماعیل صفوی، در همانوقت که کاروانی از آخوندهای وارداتی را از نقاط مختلف شرق مسلمان به کشور خود فرامیخواند، وزیری بنام وزیر روضه خوانی را به اروپای مسیحی فرستاد تا راه و رسم تعزیه های مذهبی و سینه زنی ها و زنجیرکشی های مرسوم آنها را بیاموزد و برای بهره گیری از آنها در ایران شیعه به ایران بیاورد.

در فرهنگ مرگ و عزایی که کلب های آستان علی دست در دست بیضه داران وارداتی دین برای جان بدربردگان شمشیرکشی های قزلباش طراحی کردند، درجه آمرزش هر مؤمن در این جهان مقصدار اشکی معین شد که بر مرگ شهیدان کربلا ریخته بود، و در مقابل آن حدیثی معتبر از پیامبر روایت شد که مؤمنی که حتی یکبار هم به قهقهه بخندد تا هفتاد طبقه معلق زنان در جهنم فرو خواهد رفت و تا به آن زمان نیز به هر موئی از او ماری و عقربی تا روز قیامت مسلط خواهد بود، و حدیثی دیگر با همین درجه اعتبار از امام جعفر صادق نقل شد که از میان تمام آفریدگانی که در روز قیامت به میدان حساب آورده میشوند، هیچ کس به حوض کوثر و حوریان بهشت راه نمی یابد مگر آنکس که بر حسین گریسته باشد، و بقیه عاطل و باطل خواهند ماند.

در قرن گذشته، ایرانی آزاداندیشی در همین باره نوشت «هر کس دعاها را عاجزانه شیعیان را بشنود، تصور میکند مظلوم عاجزی آنها را برای ظالمی جبار نوشته است تا به انواع زاری و خاکساری دل

سنگ او را با خود مهربان گرداند. گویی همه عظمت پسروردگار در قهاریت و جباریت او است و چیزی بنام رحمت و لطف حق وجود ندارد. این مردم هیچ قرابتی با حبیب بن مظاهر ندارند، و با اینهمه پس از هزار و چند صد سال بر مظلومیت او که مظلومیت خودشان صد درجه بالاتر از آن است میگیرند. اگر ایرانیان بجای اینهمه آه و ناله اندکی به روزگار خودشان می اندیشیدند اساس ظلم را از مرز و بوم ایران برانداخته بودند»^۱.

نویسنده این هشدار خود اندکی بعد در شبی تاریک، در باغشاه تهران، در حالی که محمد علیشاه قاجار شخصاً فانوسی بر دست داشت تا میدان عمل میرغضب را روشن کند، با ساطور دژخیمی جان سپرد. با اینوصف صد و پنجاه سال بعد از او، در سالهای پایانی قرن بیستم، ولی فقیه همان مردمی که وی بدانان هشدار داده بود همچنان خطاب به روضه خوانهای قم، فتوا داد که: «۱۴۰۰ سال است همین منبرها، همین روضه خوانی ها، همین ذکر مصیبت ها ما را حفظ کرده اند. هیچ منبری تا پایش سینه نزنند و گریه نکنند حفظ نمیشود. ما اهل منبر هر چه داریم از همین گریه ها و سینه زنی ها است. آنهایی که با روضه و گریه مخالفت میکنند میخواهند شیعه را از میان ببرند. شما باید روضه بخوانید و از مردم گریه بگیرید. کاری کنید که هر روزی برای مردم ما عاشورایی باشد».

* * *

در تاریخ مذاهب، و بیش از آن در تاریخ کلیسداران مذاهب، نوآوری‌های چندانی نمیتوان یافت، زیرا در بین الملل آخوند همچنان درها بر همان پاشنه های کهن میگردند، خواه این درها بروی کنیسه ای گشوده شوند، خواه بروی کلیسایی و خواه به روی مسجدی. منطق ها در همه حال مشابهند، فتاوی نیز. و آنچه در این هر دو

۱ - میرزا آقاخان کرمانی در «صد خطابه»

راستا شنیده میشود، چه از زبان خاخامی شنیده شود، چه از جانب کشیشی و چه آخوندی، یادآور سخنی است که پیش از آن نیز از یک کلیددار دیگر قوانین الهی در روی زمین شنیده شده بود.

آنچه در سال ۱۲۹۰ روحانی بزرگ دوران قاجار حاج ملا علی کنی در نامه ای خطاب به ناصرالدین شاه نوشت که: «این کلمه قبیحه آزادی که این روزها شنیده میشود اگر هم به ظاهر خوشنما و خوب است، در باطن سراپا نقص است و عیوب، و برخلاف جمیع احکام رسل و انبیا و اوصیا و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام... و معنی آن این است که عوام الناس به حالت وحوش برگردانیده شوند و این مطلب قاطبه علما و فضلا را به صدا درآورده است»، صد سال پیش از او، در منشور مذهبی پاپ پی ششم در محکومیت انقلاب فرانسه آمده بسود که: «این آزادی که به مردم حق اندیشیدن گستاخانه را میدهد حق نفرت آوری است که متأسفانه مجمع قانونگزاری فرانسه به عنوان برابری حقوق انسانها بر آن صحنه گذاشته است. ولی چه چیزی میتواند بیمعنی تر از برقراری چنین آزادی لجام گسیخته ای باشد که مرادف با خفقان عقل و منطق است، زیرا این حقی که به مردم داده میشود حقی است که از خداوند سلب شده است».

و آنچه شیخ فضل الله نوری در گرماگرم انقلاب مشروطیت ایران در بیانیه ای اعلام کرد که «اصل حریت اصل موذی خراب کننده قوانین الهی است، زیرا بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است و با جاری شدن اصل حریت ملاحظه و زنادقه خواهند توانست نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوايح بدهند. یکی از مواد همین ضلالت نامه ای که اسمش را قانون اساسی گذاشته اند این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند در صورتیکه تلیق اسلام و اصل مساوات از محالات است، چرا که بنای اسلام بر تفریق و تفاوت است، مانند تفاوت حقوق میان زن و مرد و مسلم و غیرمسلم»، پیش از او نیز در منشور پاپ گرگوار شانزدهم آمده بود که «بما خبر رسیده است که در نوشته هایی که در دسترس عمومی گذاشته میشوند از اصولی بنام آزادی قلم و بیان جانبداری میشود که

مغایرت کامل با قوانین الهی و وفاداری بیقید و شرط مؤمنین به کلیسای مقدس دارند و از این راه دشمنان دین را به نفاق افکنی به بهانه تساوی حقوقی همه افراد مملکت یاری می‌دهند. بساید یکبار دیگر به عموم تفهیم شود که انکار تفاوت‌های حقوق میان مؤمنین و غیرمؤمنین مخالفت با مشیت الهی است».

آنچه آیت الله محمد یزدی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران در باره مشروعیت ولایت مطلقه فقیه در جمع امام‌های جمعه اعلام کرد که «مشروعیت ولایت و حق حکومت ولی فقیه حقی و مشروعیتی آسمانی است که مردم آنرا تعیین نمیکنند. وقتی مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند به معنای آن نیست که آن حضرت با ایمان مردم ولی شد. برخی روشنفکر نمایان در کتابهای خود ولایت و امامت را از یکدیگر جدا کرده اند، در حالیکه این دو یکی هستند»، پیش از او نیز در منشور کلیسای پاپ سرگیوس چهارم آمده بود که «پاپ میتواند از همه بازخواست کند، اما کسی حق بازخواست از او را ندارد، زیرا او به خواست این و آن نیامده است تا به خواست این و آن برود، و مشروعیتش مشروعیتی آسمانی است نه زمینی» و «هیچکس نمیتواند با ملکوت آسمانی رابطه داشته باشد مگر آنکه در هر شرایطی مطیع محض پاپ اعظم باشد، زیرا که وی نه به خواست مردم، بلکه به خواست خداوند و مسیح او بر این مقام نشسته است». و فتوایی که حجة الاسلام رفسنجانی در مقام رئیس جمهوری اسلامی در «حرم مطهر» حضرت امام خمینی داد که «اصل ولایت فقیه رمز اطاعت مطلق ملت ما از امام و محور حرکت تاریخ آینده ما است» دیرزمانی پیش از او توسط پاپ لئون سیزدهم داده شده بود که: «آنهاست که آموزش خود را بیرون از اطاعت بیقید و شرط از رهبری کلیسای مسیح میجویند به راه گمراهی میروند و تلاشی کفرآمیز میکنند»، و نیز توسط پاپ بونیفاسیوی هشتم که: «اطاعت مطلق از پاپ اعظم شرط اساسی رستگاری هر خدمتگزار مسیح است، زیرا هیچکس اگر هم خواسته باشد نمیتواند جز از طریق پساپ با ملکوت خدا رابطه برقرار کند».

اگر راه این دو مسیر موازی سرانجام از هم جدا شد، نه برای این بود که کلیدداران کلیسا و مسجد راه خود را عوض کردند، برای این بود که در یکی از این دو جهان چماق از دست کلیسا گرفته شد، و در دیگری چماق در دست مسجد باقی ماند. در چنین شرایط نو، این بسار شورای عالی واتیکان، معروف به واتیکان دوم و بالاترین شورای مذهبی کلیسای کاتولیک، که با شرکت ۲۵۰۰ تن از بلندپایگان جهانی کلیسا در سال ۱۹۶۲ در شهر رم برپا شد، در منشور تساریخی خود اعلام کرد که: «هر فرد بشری از حق آزادی مذهبی برخوردار است، و مفهوم این آزادی این است که همه مردم جهان حق دارند دور از هرگونه اجباری از جانب افراد یا سازمانها و یا هرگونه مراکز قدرت دیگری در مورد عقیده خود تصمیم بگیرند، به نحوی که هیچ فردی در زمینه مذهب، چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی خودش، چه تنها و چه بصورت مشترک با دیگران، در معرض هیچگونه تحمیلی برخلاف وجدان خود قرار نگیرد. شورا اعلام میدارد که حق آزادی مذهبی جزئی جدائی ناپذیر از اصالت انسانی هر فرد آدمی است، بدانصورت که اراده الهی و خرد انسانی بر آن تأکید نهاده اند».

و باز هم در زمان پاپ جووانسی بیست و سوم، فتوای جداگانه ای بنام *Pacem in terris* در آوریل ۱۹۶۳ از جانب شخص او صادر شد که بموجب آن: «هر فرد بشری حق دارد خداوند را بر اساس درک شایسته وجدان خود نیایش کند و در زندگانی فردی و اجتماعی به تبلیغ آیین خویش بپردازد. هر فردی حق دارد نوع زندگی خود را آنطور که مایل است انتخاب کند. از نظر کلیسای کاتولیک، اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، مسوخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، قدمی بنیادی است که در راه برقراری یک سازمان قضائی - سیاسی برای همه جامعه بشری برداشته شده است. همه مردم نیک اندیش جهان امروز وظیفه خطیری در برابر خویش دارند، و آن برقراری روابط اجتماعی براساس حقیقت، عدالت، نعدوستی و آزادی است. تلاشی شرافتمندانه برای استقرار بین المللی صلحی واقعی در مسیر نظامی که خداوند برقرار فرموده است».

و باز در زمان جانشین بسیار سرشناس این پاپ، ژان پسل دوم کنونی و جانشین همان پاپهائی که اوامرشان مافوق قانون و بازتاب مستقیم مشیت الهی اعلام میشد، در ۱۲ مارس ۲۰۰۰ در کلیسای سن پیر رم، قلب دنیسای مسیحیت، طی مراسمی که از طریق فرستنده های تلویزیونی در سراسر جهان پخش شد، پاپ اعظم از بابت جنایتها و گناهان دو هزار ساله کلیسا، و اختصاصاً از بابت جنگهای صلیبی، سرکوبگریهای مذهبی، دیوانهای تفتیش عقاید (انکیزیسیون)، سوزاندن بیگناهان به اتهام جادوگری یا ارتداد، تحمیل اجباری مسیحیت به بومیان سرزمینهای قاره نو و تجویز خرید و فروش سیاهان، از درگاه خداوند و از ارواح قربانیان این جنایات پوزش طلبید. همین پاپ قبلاً به نمایندگی از جانب همان کلیسایی که هرگونه دانشی را در بیرون از آنچه مورد قبول کلیسا بود محکوم شناخته بود از ماجرای محکومیت گالیله از طرف کلیسا معذرت خواهی کرده بود و به اصالت «بسیاری از اصول» فرضیه تکامل داروین گردن نهاده بود.

ولی در جهان در بسته ای که هنوز چماق سنتی در دست عمامه بر سران چماقدار است، کماکان آیت الهی بزرگوار در خطبه نماز جمعه خود اعلام میدارد که «در قرآن تصریح شده است که با محاربین خدا و مفسدین فی الارض باید با اسلحه کمری و کلت گردنشان را زد یا دست و پایشان را برید و از بالای کوهی پرتابشان کرد. همه این خشونتها فرمان قرآن است و وظیفه شرعی است»^۱

و کماکان آیت الهی دیگر در خطبه نماز جمعه دیگری به مؤمنینی اخطار میکند که گردانندگان رژیم ولایت فقیه برای آنان حکم پیامبران را دارند و اطاعت از ایشان فریضه شرعی است، و خود ولی فقیه نیز نمساینده مستقیم خداوند در روی زمین است^۲، و آیت الهی سومین در نماز جمعه ای دیگر پسا را از این هم فراتر

۱ - مصباح یزدی در خطبه نماز جمعه تهران، شهریور ۱۳۷۸

۲ - علی مشکینی، در خطبه نماز جمعه قم، اسفند ۱۳۷۲.

میگذارد و هشدار میدهد که اعضای شورای نگهبان از طریق رهبر ولایت فقیه مستقیماً با سرچشمه وحی در اتصالند و هر ایرادی که بر این یا از آن گرفته شود جسارتی است که نسبت به خداوند صورت گرفته است.^۱ و سرانجام آیت الهی چهارمین، این بار در بیانیه ای خطاب به ملت، موضع نهایی دامان و دام پروران ایران اسلامی را بدینصورت مشخص میکند که «آل محمد پدر امتند و هدایت و ارشاد آنها را بعهدہ دارند، یعنی بدون وجود آنها امت حال یتیمی را دارد که سایه پدر از سرش کوتاه شده است. وظیفه شرعی جانشینان ائمه اطهار این است که از این صغیران کفالت کنند، درست مانند قیمی که از پدر متکفل اداره امور ایتم میشود. اگر در این مضمون اشکالی دارید به حضرت امام جعفر صادق که این روایت از او نقل است اعتراض کنید.^۲



در نخستین سالهای پس از شمشیرکشی های قادسیه و جلولا، سخنوری ایرانی در منظومه ای که متن آن در قرن گذشته بدست آمد و به نام محل کشف آن چامه هرمزدگان نام گرفت، در ارتباط با نخستین موج حمله تازیان به ایران در ۱۴۰۰ سال پیش، نوشت: «پرستشگاهها ویران شدند و آتشیهای آتشکده ها خاموشی گرفتند. تازیان ستمکار روستاها و شهرها را به تاراج کشیدند و با خاک یکسان کردند. آزاد مردان در خون خود غلتیدند و زنان و دخترانشان به اسیری گرفته شدند، و کیش بهی بی پناه ماند، زیرا اهورامزدا مهر خود را از آنان بازگرفت».

چهارده قرن بعد از آن، سخنور ایرانی دیگری، در منظومه ای دیگر که این بار به چاقوکشی های وارشان قرن بیستمی همین شمشیرکشان جلولا و قادسیه مربوط میشود، ماجرا را چنین توصیف کرد:

۱ - محی الدین شیرازی، در خطبه نماز جمعه شیراز، خرداد ۱۳۸۱.

۲ - احمد جنتی، در بیانیه ۱۸ بهمن ۱۳۷۷.

یک مشت گدای عرب از راه رسیدند
در میهن جانانه ما خانه گزیدند
با روزه و با روزی باغ پر از گل
چون گاو دویند و چریدند و خزیدند
با چوب و چماق و قمه و دشنه و چاقو
سرها بشکستند و شکمها بدریدند
گفتند که این منطق اسلام عزیز است
اینان که سیه کسارتر از شمر و یزیدند
آنگاه به صحن چمن دانش و فرهنگ
هر جمعه چنان گله بزغاله چریدند!
در میهن ما «منطق اسلام» چماق است
اکنون همگی پیرو این دین جدیدند!

میان این دو سخنور و این دو غمنامه، هزار و چهار صد سال
فاصله است، ولی در این فاصله، هیچگاه در مبارزه پیگیر فرهنگ
ایران با بی فرهنگی وارداتی فترتی نیفتاد. تاریخ هزار و چهار صد
ساله اسلامی ایران تاریخ رویارویی بیوقفه ای میان دو تمدن، دو
فرهنگ، دو نحوه ادراک و اندیشه است که در هیچ شرایطی، و با
نیروی هیچ شمشیری، با هم امکان سازش نیافته اند، زیرا ریشه
واقعی این تضاد را میباید در دوگانگی فکری فرهنگ سامی و
فرهنگ آریایی جست که در یکی آدمی محکوم به تحمل سرنوشتی
است که پیشاپیش برایش خواسته شده است و امکان تغییری در آن
نیست و در عین حال میباید بابت آنچه میکند جواب پس بدهد و
کیفر ببیند، و در دیگری همین آدمی فرد مختاری است که هم
تصمیم گیرنده سرنوشت خویش و هم پاسخگوی عواقب این تصمیم
است. تفاوت بنیادی میان این دو برداشت هیچوقت از جانب
اندیشه ویران ایرانی هضم نشده است، بهمین جهت نه تنها سراسر
ادبیات پارسی بازتابی از این پرسش بی پاسخ باقی مانده، بلکه
مکتبهای مذهبی متعدد معتزله و شعوبیه و قدریه و مکتب فاخر

عرفان ایرانی نیز هرکدام در همین راستا پرسشگرانی بوده اند که برای سوال خود پاسخی نگرفته اند.

هزار و صد سال پیش، زکریای رازی، یکی از بزرگترین اندیشمندان تاریخ بشریت، در دو کتابی که بعداً کفریات نام گرفتند، با صراحتی که یازده قرن بعد از او در نزد آلبرت اینشتاین باز میتوان یافت، در ارتباط با همین رویارویی آزاداندیشی زیربنایی ایران آریایی و معتقدات جزمی جهان سامی اعلام داشت که: همه انسانها با حقوقی مساوی بدنیا میآیند و بنابراین نمیتوان برای کسانی با عنوان پیامبر برتری ذاتی بر دیگران قائل شد. معجزاتی هم که بدین پیامبران نسبت داده میشود یا جعل و فریبند و یا خیالبافی. گوناگونی تعلیمات این مذاهب خود گویای تناقضشان با حقیقتی است که منطقاً میباید برای همه آنها یکسان باشد. این مذاهب فقط میتوانند جنگ بیافرینند و پیران خود و دیگران را به خاک و خون بکشند. وقتی که ادعا میشود قوم معینی از جانب خداوند مأموریت یافته است تا حقیقت را با شمشیر به دیگر آفریدگان او بقبولاند، هم به خداوند، هم به انسانها و هم به حقیقت دروغ گفته میشود، زیرا ایسن کار را خود خداوند میتواند بدون چنین شمشیرکشی ها انجام دهد.

و این بار همان ناصر خسرو، که بخاطر معتقدات اسماعیلی خویش گوینده این سخنان را به باد حمله گرفته و او را ملحد خوانده بود، خودش در مقام یک ایرانی اندیشمند دیگر، خطاب به همین خدا، میگوید:

خدایا راست گویم، فتنه از تو است	ولی از ترس نتوانم چغیدن
سخن بسیار، اما جرثتم نیست	نفس از بیم نتوانم کشیدن
اگر اصرار آرم ترسم از آن	که غیظ آری و نتوانم جهیدن
اگر میخواستی کاینها نپرسم	مرا بایست حیوان آفریدن
اگر نیکم اگر بد، خلقت از تو است	خلیقی خوب بایست آوریدن
تو در اجرای طاعت وعده دادی	بهشت از مزد طاعت آفریدن
ولی این مزد طاعت با شفاعت	چه منت ها ز تو بساید کشیدن!

اگر خود داده ای در ملک جاسیم نباید بر من آزارت رسیدن
 به کس چیزی که نسپردی، چه خواهی؟ حساب اندر طلب باید کشیدن
 اگر صد بار در کوره گدازی همانم باز وقت باز دیدن
 تو گر خلقت نمودی بهر طاعت، چرا بایست شیطان آفریدن؟
 به ما اصرار داری در ره راست به او در پیچ و تاب ره بریدن
 به ما فرمان دهی اندر عبادت به شیطان در رگ و جان ها دویدن
 به ما تقصیر خدمت نیست لازم، بدیم و بد نبایست آوریدن
 اگر مطلب به دوزخ بردن ما است تعذر چند بایست آوریدن؟
 بفرما تا سوی دوزخ برندم، چه مصرف دارد این گفت و شنیدن؟
 اگر بر نیک و بد قدرت ندادی چرا بر نیک و بد باید رسیدن؟
 تو که ریگی به کفش خود نداری، چرا بایست شیطان آفریدن؟

در عصر خود ما، نهرو، بنیانگذار سیاسی هند نوین، در کتاب معروف کشف هندوستان که در سالهای زندان خطاب به دخترش نگاشت، نوشت: «بدنبال فتوحات نظامی عرب در خاورمیانه و شمال آفریقا، مردم سرزمینهای متصرفی عمدتاً مشخصات ملی خود یعنی زبان و ملیتشان را از دست دادند و چون سوریه و بین النهرین و مصر یکسره در فرهنگ عربی تحلیل رفتند، و امروز هم همه آنها با آنکه از نظر سیاسی از هم جدا هستند، کشورهای عربی بشمار میروند. ایران نیز مانند آنها مسخر اعراب شد، اما مهاجمان این بار نتوانستند مردم آنها چون مردم سوریه و عراق و مصر در خود تحلیل برند، زیرا نژاد ایرانی که از شاخه کهن و تنومند آریایی بود با نژاد تازی تفاوتی بنیادی داشت. زبان ایرانیان نیز زبانی آریایی بود. بدین جهت هم نژادها از هم جدا ماندند، هم زبانها با هم درنیامیختند. ایران به رنگ عربی در نیامد و در مجتمع عربی نیز تحلیل نرفت، زیرا که اساساً دیدگاه های فکری و فلسفی این دو با یکدیگر در تناقض بودند، و حتی در مورد نوعی از اسلام که در ایران برقرار شد

۱ - این منظومه از عین القضاة همدانی نیز دانسته شده است.

این جدایی بر جای خود باقی ماند. اگر همه اینها را برای تو، دخترم، حکایت میکنم، برای این نیست که بار بیشتری را بر حافظه ات بگذارم، برای این است که دریایی چگونه هویت فرهنگی این همسایه هزاران ساله ما علیرغم همه دگرگونیهای شگرف تاریخ همچنان تداوم خود را حفظ کرده است».

* * *

دنیای شش میلیارد نفری ما امروز شامل ۱۹۱ کشور بزرگ و کوچک است که تقریباً نیمی از همه آنها کشورهای مسیحی و نیمی از بقیه کشورهای آن کشورهای مسلمانند. پیشرفته ترین کشورهای امروزی جهان ما، با یک یا دو استثناء، همگی به بخش مسیحی آن تعلق دارند، و دموکراسی های این جهان نیز، باز هم با چند استثنای انگشت شمار، همگی اعضای بخش مسیحی آنند. از نظر درآمد سرانه سالانه، صدرنشینان این فهرست در کشورهای ۱۹۱ گانه، بجز کشور ژاپن و چند شیخ نشین عرب که از درآمدهای بادآورده نفتی برخوردارند، بدین جهان مسیحی متعلقند. در قلمرو دانش نیز، همه پیشرفتهای شگفت آور علمی عصر نو بدین بخش از جهان انحصار دارد. در صد سالی که بر عمر جایزه بین المللی «نوبل» میگذرد، تقریباً همه پانصد جایزه مربوط به رشته های فیزیک و شیمی و فیزیولوژی و پزشکی و اقتصاد به پژوهشگران اروپایی و امریکایی تعلق گرفته اند. در فهرست اختراعات ثبت شده یکصد ساله، حتی یک اختراع اساسی از جانب کشورهای غیرمسیحی جز در ژاپن صورت نگرفته است. در زمینه های آموزشی، دانش آموخته ترین جوامع جهان ما را در همین بخش مسیحی آن میتوان جست، همچنانکه بالاترین رقم چاپ کتابها و روزنامه ها را باز بجز ژاپن، در همین بخش از جهان میتوان یافت.

و همه این ۹۲ کشور مسیحی جهان ما، بی استثناء، کشورهای هستندی هستند که در آنها سیاست از مذهب جدا نهاده شده است و کلیسا جز در آنچه به کلیسا مربوط است اجازه دخالتی ندارد.

هیچیک از این کشورها کشیشی نه بر مسند ریاست جمهوری نشسته است، نه بر مسند نخست وزیری یا ریاست پارلمان یا ریاست قوه قضائیه. طبعاً سرکشیشی هم در آنها وجود ندارد که همه این کشیش های دست دوم را در حوزه فرماندهی مطلقه خود داشته باشد و بتواند به آسانی آب خوردن جابجایشان کند.

در برابر این بخش دو میلیارد نفری، بخش بیش از یک میلیارد نفری دیگری قرار دارد که بخش مسلمان جهان ما است، و این بخش در حال حاضر شامل ۵۴ کشور بزرگ و کوچک است که نه تنها از جهت وسعت خاک دست کمی از جهان مسیحی ندارند، بلکه از نظر ثروت های زیرزمینی، بویژه منابع نفتی، در یکی از برترین سطوح جهانی قرار دارند. همه آنها نیز از میراث مدنی و فرهنگی گرانی برخوردارند، و با اینهمه، تمامی این سلطان نشین ها و جمهوری ها و شیخ نشین ها، کشورهایی جهان سومی هستند که نه در دنیای پیشرفته دانش و صنعت و تکنولوژی امروز جایی دارند، نه از حداقل آموزش و بهداشت کافی برخوردارند و نه در معادلات سیاسی و اقتصادی جهان واقعاً به حسابی گرفته میشوند. مردمی که زمانی آفریننده آثار والایی در همه رشته های دانش بشری بودند، امروزه در میان بیش از یک میلیارد نفر جمعیت خود نه توانایی یک نوآوری واقعی علمی را دارند، نه توانایی یک نوآوری واقعی صنعتی یا پژوهشی را. اگر هم کسانی از آنان در راه آرمانهای والای خود همچون نوجوانان فلسطینی به استقبال مرگی حتمی به میدان روند، سلاح جانبازی آنها بمب هایی است که با دانش دیگران ساخته شده اند، و گلوله هایی که تکنولوژی دیگران بدانها فروخته است. و با اینوصف این جهانی است که در آن هم دست میبرند، هم سنگسار میکنند، هم زنان را بدرون چادرهای سیاه میفرستند، هم حد میزنند و به دار میکشند، و هم، به اعتراف عالیترین مرجع قضایی یکی از کشورهای آن، از ۷۰ میلیون نفر جمعیت این کشور یک میلیون نفر در زندانها بسر میبرند.

و تازه در داخل خود این جهان بیمار ۵۴ کشوری، تنها یک کشور باز هم بیمارتر وجود دارد که در آن، بصورتی منحصر بفرد در

همه ۱۹۱ کشور جهان، از صدر تا ذیل و از آغاز تا انجام امور آن در اختیار مطلق عمامه دارانی قرار دارد که برایشان هم خدا و اسلام و قرآن، و هم قانون و حقوق بشر و دانش و صنعت و اقتصاد و فرهنگ و هویت ملی، در این فرمول واحد خلاصه شده اند که آخوند تا هنگام ظهور حضرت صاحب الزمان بر سر همین سفره گسترده نشسته بماند.

اسلام، آنطور که من درک میکنم

ز نادانی دلی پر زرق و پر مکر،
گرفتار علی ماندی و بویکر!
همه عمر اندرین محنت نشستی،
ندانم تا «خدا» را کی پرستی؟
فریدالدین عطار، در «اسرارنامه»

وقتیکه سخن از مذهب به میان میآید، الزاماً میباید این واقعیت در نظر گرفته شود که هیچ مذهبی برای ملانک یا برای اجنه وضع نشده است، برای چهارپایان زمین یا ماهیان دریا و یا پرندگان هوا نیز وضع نشده است، برای آدمیان وضع شده است و بناچار میباید با قوانین تخطی ناپذیر زندگی این آدمیان سازگار باشد، و مهمترین این قوانین قانون تحول و تکامل است، زیرا که اگر چنین قانونی در کار نبود، انسان هزاره سوم هنوز در عصر مفرغ یا آهن درجا میزد، و در راستای مذهبی نیز یا همچنان خدایان خویش را در درخت و سنگ و طوفان میجست و یا در بهترین صورت، پنداره‌های دوران اساطیری خود را حفظ کرده بود. پیدایش آیین‌های توحیدی، خود بیانگر این واقعیت است که خود خداوند بیش از دیگران بر شمول این قانون تغییر و تحول در مذاهب توحیدی خویش صحنه نهاده است، زیرا که در غیر این صورت، پس از ابلاغ قوانین «ثابت و ابدی و لایتغیر» او توسط پیامبر نخستین آیین توحیدی، دیگر دلیلی بر فرستادن پیامبرانی دیگر برای ابلاغ قوانینی دیگر از جانب او وجود نمیداشت. اگر چنین پیامبرانی فرستاده شده اند و چنین آیین‌های دیگری را آورده اند، مفهوم روشن آن این است که آنچه پیامبران پیشین آورده بوده اند نه ابدی و نه ثابت و نه لایتغیر بوده است.

در نخستین آیین توحیدی، خداوند چنان اهمیتی برای ختنه شدن آلت رجولیت پسران قوم یهود قائل میشود که در برابر قبول این سنت

توسط ابراهیم، به قوم او لقب «قوم برگزیده» می‌دهد و سرزمینی شش‌دانگ را سخاوتمندانه بدین قوم می‌بخشد و برای اینکه کمبود جسا برای این قوم در پیش نیاید، بدو اجازه می‌دهد که ساکنان غیریهودی این سرزمین اهدایی را کلاً از دم تیغ بگذرانند، و حتی به درخواست آنان خورشید را آنقدر در آسمان متوقف نگاه میدارد تا کسار کشتار فلسطینیان به تمام و کمال به پایان برسد. با وجود این همین خداوند به پیامبر اولوالعزم بعدی، که او نیز از میان همین قوم برگزیده شده است، اجازه می‌دهد که این سنت ختنه بدنی را از بیخ و بن بیهوده شمارد، و صدها میلیون مسیحی آینده جهان را ختنه نشده روانه بهشت کند. و باز همین خداوند، تنها ششصد سال بعد، پیروان سومین آیین توحیدی خود را بار دیگر به ختنه شدن همین آلت‌ها برای تضمین راه یابیشان به بهشت فرامیخواند.

همین مسیر پرپیچ و خم را، در ارزیابی مشابهی، در ارتباط با قوانین مربوط به حلال و حرام خوراکی‌ها میتوان یافت، یعنی میتوان دید که مقررات بسیار پیچیده نخستین آیین توحیدی که از دو هزار سال پیش از آن بطور پیگیر بر دوش «قوم برگزیده» سنگینی کرده بود، از جانب پیامبر اولوالعزم آیین مسیحیت از بیخ و بن بساطل شناخته شده است، ولی این بار نیز، بخش عمده‌ای از این مقررات، بار دیگر به سومین آیین توحیدی بازگردانده شده است.

تقسیم بندی حلال‌ها و حرامهای دیگر در این سه آیینی که مشترکاً از جانب خدایی واحد وضع شده‌اند و از پیامبری واحد بنام ابراهیم ریشه می‌گیرند، از همین مسیر نوسانی دور نمانده است: در دو آیین از این آیینهای سه‌گانه شراب نوشی مجاز و در سومی ممنوع است. در دو آیین موسیقی پذیرفته و در دیگری مردود است. در دو آیین تعدد زوجات مشروع و در سومی نامشروع است. و علیرغم همه اینها، جهان مسلمان هر سه این آیین‌ها را آیین‌های توحیدی می‌شناسد، و پیامبران‌شان را پیمبرانی اولوالعزم، و کتابهای مقدسشان را کتابهایی آسمانی، و در خود قرآن نیز با قاطعیت بر این تأکید گذاشته میشود که «آنچه بر تو نازل شده بر پیامبران پیش از تو نیز

نازل شده است، و در نزد ما میان هیچیک از پیغمبران تفاوتی نیست»
(بقره، ۱۳۶ و ۲۸۵؛ آل عمران، ۸۳).

بسیاری از قوانین بهداشتی این ادیان بنویه خود امکان آنرا که در عرف جامعه بشری امروزی قوانین ثابت و ابدی آسمانی تلقی شوند ندارند. فی المثل در دنیایی که در تقریباً همه خانه های بخش پیشرفته آن آب لوله کشی تصفیه شده جریان دارد، و در بقیه کشورهای آن نیز دیر یا زود چنین خواهد بود، قانونی از این قبیل که آبی که میتواند ضامن نظهیر نجاسات باشد آب کر یعنی آبی است که در گودالی به درازا و پهنا و گودی سه وجب و نیم بگنجد، با توجه بدینکه کمبود تنها چند مثقال خاصیت تطهیری این آب را از میان برمیدارد، اما اگر سگی در همین آب به اندازه ای ادرار کند که این کمبود برطرف شود این خاصیت تطهیری بدان بازگردانده میشود. چنین قوانینی اگر هم بتوانند برای حجت الاسلامان حوزه علمیه قسم و مؤمنین مقلدشان قوانینی ثابت و لایتغیر و آسمانی به حساب گرفته شوند، دشوار میتوانند بقیه کسان را نیز، حتی اگر مسلمانانی پای بر جا باشند، به اصالت خود متقاعد کنند.

قوانینی چون سنگسار و قطع انگشتان و حد و تعزیر و قصاص و دیه - دیه ای که فقط با مقیاس شتر نر یا ماده و جوان یا پیر اندازه گیری میشود - از دیگر قوانینی هستند که در دنیای امروز قابل پذیرش نیستند، بدین دلیل ساده که فرهنگ بشری با گذشت زمان قوانینی منطقی تر و در عین حال عادلانه تر در جای آنها آورده است. بهمین سان قوانین آخوندساخته ای که بر اساس آنها انسانهای غیرمسلمان، حتی پاستورها و کوخ ها و مادام کوری ها و فلمینگ ها، از نظر طبقه بندی نجاسات در ردیف بول و غایط و مردار و عرق شتر نجاست خوار قرار میگیرند، از دیدگاه بشریت متمدن امروز قوانینی ناپذیرفتنی تلقی میشوند، ولو آنکه در توضیح المسائل های عموم مجتهدان جامع شرایط قوانین ثابت و غیرقابل تغییر مذهبی معرفی شده باشند.

فراموش نکنیم که اگر عبادت در بهترین مفهوم خود خدمت به

خلق باشد و نه «تسبیح و سجاده و دلوق»، در آنصورت مردان واقعی خدا آنانند که از راه دانش و بینش خود راه را بر طاعون‌ها و ویاها و سل‌ها و مالاریاهایی که در طول قرون صدها میلیون قربانی از آدمیان گرفته‌اند بر بسته‌اند، و صدها میلیون از هموعان خویش را از کوری و کری و افلیجی و از بیماریهای مرگ‌آور قلبی نجات داده‌اند، و صدها میلیون تن دیگر را از طریق آنتی بیوتیک‌ها از بیماریهای عفونی سالم بدر آورده‌اند، و به مرگهای زودرس صدها میلیون کودک دیگر نقطه پایان نهاده‌اند، و حد متوسط زندگی انسانها را تنها در چند دهه از چهل و پنجاه سال به هفتاد و هشتاد سال و یا بیشتر از آن بالا برده‌اند، آنهایی که برای میلیاردها مردم جهان برق و تلفن و راه آهن و اتومبیل و هواپیما آورده‌اند، و با اختراع صنعت چاپ تا به امروز به بیش از بیست میلیون کتاب امکان انتشار داده‌اند؛ آنهایی که ده‌ها هزار دانشگاه، بیمارستان و نوانخانه و پرورشگاه در سرتاسر جهان ساخته‌اند، و صدها میلیون بیسواد را آموزش داده‌اند، و صدها میلیون دیگر را در حمایت هلال احمرها و پزشکان بی‌مرز و هزارها سازمان خیریه کوچک و بزرگ دیگر قرار داده‌اند، بی‌آنکه جهان بیش از یک میلیارد نفری مسلمانان از چندین قرن پیش تاکنون سهمی در هیچیک از این دستاوردهای والای تمدن و فرهنگ بشری داشته باشد.

حتی قوانینی هم که در هر سه کتاب آسمانی به یکسان بر آنها تأکید نهاده شده است، آنجا که در معیارهای کنونی تمدن بشری غیرعادلانه تشخیص داده شوند، به همت همین مردمی که به اندازه بول و غایط و مردار و عرق شتر نجاستخوار نجس دانسته شده‌اند اجرا بازمانده‌اند، در حدی که حتی ملتی بزرگ علی‌رغم گرایشهای شدید مذهبی خود، برای الغاء اصل ظالمانه برده‌داری به جنگ خانگی ویرانگری تن درمیدهد، و در سالهایی نزدیکتر به ما منشوری چون منشور جهانی حقوق بشر اصولاً با این اعلام آغاز میشود که همه افراد با حقوق مساوی بدنیا می‌آیند و هیچکس نمیتواند بنده یا زرخرد کس دیگر باشد.

آن بیضه داران بزرگوار دین که در جهان در بسته اسلام، و در

بخش باز هم در بسته تر «ولایت فقیه» آن، اصالت واقعی مذهب خویش را با «قوانین ثابت و ابدی و لایتغیر» سنگسار و حد و تعزیر و بول و غایط و حیض و نفاس پیوند میدهند، با همه علامه گی خود از این حقیقتی که فرهنگ والای ما هفت قرن پیش ازین از زبان عارف بزرگی، خطاب به «ابلهانی که تعظیم مسجد میکنند» شنیده است، بیخبر مانده اند که:

آن مجاز است این حقیقت، ای خران!

نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کساندر درون اولیا است

سجده گاه آنجا است، چون آنجا خداست!

.....

آن دینی که در جهان بشری هزاره سوم میباید با دانش همعنان رود، و اصالت خویش را در شکوه و معنویت آن پیامی بجوید که برای آدمیان آورده است، و نه در مقررات حقیرانه بول و غایطی که حدیث پردازان یا فقیهانی بزرگوار رونق دکانداری خود را در گرو لایتغیر بودن آنها و آسمانی بودنشان قرار داده اند، بطریق اولی نمیتواند خداشناسی پیروان خویش را در گرو بازگرداندن آنان به بت پرستی های حقیرانه نو در جای بت پرستی های منسوخ شده کهن قرار دهد، و اتفاقاً این درست همان کاری است که سالها است از جانب کارشناسان قوانین بول و غایط ما در صدر برنامه های بیضه داران «اسلام ناب محمدی» قرار داده شده است. بتی هم که ساخته میشود، آخوند اعظمی است که تاکنون هیچ زمامدار دیگری در هیچیک از دیگر کشورهای مسلمان کنونی جهان، باندازه او برای مسلمانان کشورش مرگ و خون بهمراه نیاورده است.

حتی اگر هم تمام جنایتها و ستمگریها و فسادهای «نظام الهی» ساخته این بزرگوار نادیده گرفته شود، تنها این واقعیت که به خواست شخصی وی کشور ما در جنگ هشت ساله مرگبار و ویرانگری درگیر شد که پس از پیروزی سال نخستین مطلقاً ضرورتی برای ادامه آن نبود، و با آنکه این جنگ نزدیک به یک میلیون قربانی و معلول

برای ملت ما به همراه آورد و حاصلی جز تحمیل متارکه ای حقیرانه به «سربازان امام زمان» و نوشیدن جام زهر توسط نایب همین امام ببار نیاورد، ایجاب میکرد که مسئول اینهمه خونهای ریخته شده، در ردیف پینوشه ها و میلوسویچ ها به محاکمه خوانده شده باشد. ولی آنچه در جمهوری «عدل اسلامی» ما اتفاق افتاد این بود که از جانب شریکان همین جنایت برای او «مرقد مطهری» ۱۵۰ برابر بزرگتر از مرقد خود پیامبر اسلام ساخته شد، و زیارتنامه ای پرآب و تاب تر از زیارتنامه های کلیه امامان شیعه ترتیب داده شد، و در مراسم مرگ او، با وقاحتی از نظر مذهبی کفرآمیز و از لحاظ شعور انسانی تهوع آور و از دیدگاه هویت فرهنگی ما دشنام انگیز، از جانب بیضه داران بزرگوار دین چنان در ساختن بتی از صاحب این «مرقد مطهر» مسابقه گذاشته شد که حتی در عقب مانده ترین قبایل سیاهان افریقایی یا بومیان استرالیایی نمونه ای برای آن نمیتوان یافت. شاید مناسب باشد که حتی به قیمت طولانی شدن مطلب، نمونه هایی از این بت تراشی های نفرت انگیز را عیناً نقل کنم تا فرزندان ما در آینده ای نزدیک یا دور بدانند که ملت ابن سیناها و خیام ها و مولوی ها در سالهایی که دانش بشری به اوج خود رسیده بود، چه نوع سخنانی را از زبان مدعیان نمایندگی تام الاختیار خداوند در روی زمین میشنید:

— «امروز امام راحل ما بزم ملکوتیان را به حضور خود آراسته است. امامی که مقام او را باید فقط در لابلای آیه های قرآن جستجو کنیم، زیرا پیش از ظهور او ما قرآن را داشتیم و نهج البلاغه را هم داشتیم، ولی هیچکدام را واقعاً نداشتیم. او همان اسم اعظمی بود که درهای بسته را میگشود، همان خورشید تابنده ای بود که به همه چیز جان میداد و آن عیسی بود که مرده ها را زنده میکرد. او بود که با عصای موسی به انسانها کرامت بخشید و فهماند که علی وار شدن و تا مرز عصمت ائمه پیش رفتن رؤیا نیست. صاحبان بصیرت لمعات قرب حق را در چهره نورانی او دیدند و کلمه طیبسه قرآن کریم را در بذری یافتند که او پاشید. این مرقد مطهر او، این حرم شریف او، این بقعه مقدس او، این صحن و سرای ملکوتی او، از امروز به بعد منبع

نور و وحی همه مسلمانان جهان خواهد بود»^۱.

– «پرفروغ ترین ستاره از زمان حضرت امام زمان تا به امروز افول کرده و شاخص ترین تجلی الهی در روی زمین به رحمت الهی پیوسته است، بهمانطور که رسول خدا به رحمت الهی پیوسته بود»^۲.

– «امروز زمان در جای خود متوقف شده است تا جهان در پیش پای او به احترام بایستد، و آسمان بر سر خود ببالد که چنین میهمانی به خانه اش آمده است»^۳.

– «اکنون جمع ملکوتیان با حضور امام ما زینت یافته است و ملائکه الله تسبیح گویان به دورش حلقه زده اند، خودش نیز در جمع انبیاء عظمی نشسته است. مرقد مطهر او از این پس کعبه دوم مسلمین جهان و همدیف بقاع رسول اکرم و ائمه اطهار خواهد بود. شما که با پای پیاده به زیارت این مزار مبارک آمده اید، اگر صد سال چشم خودتان را در راه خدا بکار ببرید اینقدر ارزش ندارد که امروز با این چشم بر این مرقد مطهر گریه کنید. چه اهمیت دارد که دست و پا و چشم خودتان را در جنگ از دست داده باشید، زیرا اینها در مقابل سعادت حضور در این بارگاه مقدس ارزشی ندارند»^۴.

– «امشب همه پیامبران و همه ائمه و اولیاء آمده اند تا غبار مرقد مطهر ترا توتیای چشم خود کنند و فریاد برآورند که تو بودی که قرآن را از غربت بیرون آوردی و تو بودی که حج را تعلیم دادی. امشب همه آمده اند تا در حریم حرمت تو دوباره با تو بیعت کنند»^۵.

– «پس از گذشت چهارده قرن بر دنیای اسلام، دوباره خدا غریب شده بود و لازم آمده بود که پیغمبری دیگر ظهور کند و انسان افسار گسیخته را به خدائی خودش بازگرداند، و چنین بود که خمینی با

۱ – سید علی خامنه ای، ولی فقیه جمهوری اسلامی، ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

۲ – بیانیه مشترک رئیس جمهوری، رئیس مجلس شورای اسلامی، رئیس هیئت دولت و رئیس دیوان عالی کشور، ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

۳ – بیانیه هیئت وزیران جمهوری اسلامی، ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

۴ – سید علی خامنه ای، در مراسم چهلمین روز درگذشت خمینی، ۲۲ تیر ۱۳۶۸

۵ – کیهان تهران، ۲۱ خرداد ۱۳۶۸

عصای موسی و نفس عیسی و رهبری محمد ظهور کرد»^۱.

– «ابعاد عظمت روح مطهر امام خمینی در سطح جهان آنقدر گسترده است که در ذهن بشری نمیگنجد. آنچه دنیا را به حرکت وامیداشت نفس گرم او بود. خدای متعال برای چرخش در یک مقطع تاریخی و حرکت قافله عظیم بشری وجود مبارک حضرت امام را ظاهر کرد. عصر جدیدی در مناسبات عالم پدید آمده است که نامش عصر خمینی است. از این پس دنیا براساس رهنمودهای این امام حرکت خواهد کرد، زیرا دوران جدید جهان را باید دوران امام خمینی نامید»^۲.

– «تمامی قیامها و نهضتهای مسلمانان ریشه در افکار والای امام خمینی داشته است. فرهنگ امام اکنون در تمام دنیا گسترش یافته است. در جمع همه فیلسوفان و عارفان اسلامی که صلاهی عشق سر داده اند، در قرن کنونی ما امام خمینی است که لب به گفتار شکرین کرده است»^۳.

– «ای تالی تلو معصوم، ای والاترین انسان از زمان غیبت حضرت مهدی، ای مصداق آیه «ولقد کرمانا بنی آدم»، تو بودی که از آغاز تاریخ عفریت شرک را در هر لباسی سرتگون کردی. تو بودی که در بیت المقدس به بالای صلیب رفتی و پنداشتند که عیسی را به صلیب کشیده اند. تویی که آغاز همه آغازهایی، تویی که ملائکه الله از وصف جلالت عاجز ماندند و در برابر جلوه عظمت نماز بردند»^۴.

– «مردم نفهمیدند که تو روح خدا بودی و بر روی زمین متنزل شدی تا آدمیان بتوانند ترا ببینند. کرامت تو این بود که خودت را از اوج کمال محض تا مرتبه ای فرود آوردی که ناقصان نیز بتوانند با تو بنشینند و بگویند و بشنوند... تو تجلی مطلق حضرت احدیت در روی زمین بودی. تو قرآنی بودی که به صورت انسان متنزل شده بود. تو

۱ – موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، ۲۳ تیر ۱۳۶۸

۲ – هاشمی رفسنجانی در جلسه فوق العاده مجلس شورای اسلامی، ۱۸ خرداد ۱۳۶۸

۳ – کروبی، رئیس مجلس شورای اسلامی، ۱۸ خرداد ۱۳۶۸

۴ – اطلاعات، ۱۴ خرداد ۱۳۶۹

معنای «و جعلنا من الماء کل شیئی حی» بودی. خداوند فرمود که: «یستلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی»، و تو همان روح خدا بودی که با آمدنت این حقیقت معنی پیدا کرد... اگر به مکه فرود آئی حج شکوه خواهد یافت، و اگر از نیمه راه برگردی زمین مکه شهادت خواهد داد که حج امسال حج نبود، و هیچ مردی احرام نبست و حج ننهاد، و گویی کعبه از جای خود مهاجرت کرد»^۱.

و برای تکمیل این بت پرستی، از بیست سال پیش به نوجوانان جمهوری اسلامی ما در کتاب «فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی» سال سوم و چهارم دبستانها آموخته میشود که: «امام کسی است که خداوند او را برای ولایت بر مردم برگزیده و پیغمبر به امر خدا رهبری و سرپرستی امت اسلامی را به او سپرده است، و چون او نیز مانند خود پیامبر گناه نمیکند و اشتباه ندارد، همه علوم را به او داده است و مانند پیغمبر یک رهبر کامل است».

... و از جمله کلمات قصار این امامی که باید او را در لابلای آیه های قرآن جست، و زمان در جای خود متوقف میشود تا در پیش پایش به احترام بایستد، و ملائکه تسبیح گویان به دورش حلقه میزنند و انبیاء و اولیاء و پیامبران گذشته غبار مرقد مطهرش را توتیای چشم خود میکنند، و خداوند سپاسش میگوید که او را به خدایی خود بازگردانده است، و آغاز همه آغازها است که ملائک در برابر جلوه عظمتش نماز برده اند، و مردم نفهمیدند که او روح خدا بود که بر روی زمین آمده بود تا آدمیان او را ببینند، و قرآنی بود که به صورت انسان نزول کرده بود، این است که: «پیغمبر برای همین میآید که جنگ کند و آدم بکشد. قرآن هم میگوید بکشید، بزنید، حبس کنید. آنهایی که میگویند اسلام نباید آدمکشی بکند آدمهای نفهمی هستند که معنی اسلام را نفهمیده اند. یوم الله روزی است که خدای تبارک و تعالی برای تنبیه ملتها یک زلزله ای را وارد میکند، یک سیلی را وارد میکند، یک طوفانی را وارد میکند، به مردم شلاق میزند که آدم بشوید. یوم الله روزی است که

۱ - کیهان، تهران، ۱۴ خرداد ۱۳۶۹

میرالمؤمنین سلام الله علیه شمشیر میکشید و ۷۰۰ نفر از خوارج را یکی بعد از دیگری گردن میزند. روزی است که رسول الله یا نایب او فرمان میدهند که فلان طایفه را از بین ببرید یا فلان خانه را آتش بزنید. شما آقایان علما، چرا آیات رحمت را در قرآن میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟ چرا آن طرفی را میگیرید که به اصطلاح خودتان رحمت است؟ ینکار که میکنید مخالفت با خدا است، از این رحمت هایی که گاه بگناه خودتان هم میکنید دست بردارید»^۱.

واقعیت این است که مدتها پیش از آنکه ماکیاول «پرنس» خود را نوشته باشد، «ماکیاولیسم» نه تنها در مکتب آخوند شناخته شده بود، بلکه اساساً مکتب «آخوندیسم» بر آن بنیاد گذاشته شده بود، و این ارزیابی معروف فرضیه پرداز ایتالیایی قرن شانزدهم میتواندست تنها رونوشتی از اساسنامه مکتب ثقة الاسلام ها و بحرالعلوم های ده قرن پیش از او باشد:

«اخلاق و مذهب و تقوی ابزاری هستند که باید از آنها استفاده کرد ولی نباید الزاماً آنها را رعایت کرد. حق و قانون و مقررات قضائی میباید با اراده زمامدار تطبیق داده شوند، زیرا زمامدار بمنزله قانون است، و لسی خودش الزامی به رعایت آن ندارد و در صورت لزوم قانون میتواند برحسب اراده و مصلحت او نسخ یا تعدیل شود. حکومت بر پایه بهره گیری از نقاط ضعف افراد استوار شده است و نباید از یاد برد که این افراد برای حفظ خویشتن از افراد دیگر، همیشه نیازمند اتکاء به حکومتند. زمامدار چه برای احراز قدرت و چه برای حفظ قدرت، به اعمال هر فریبکاری و تقلب و زور و حيله و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی و در صورت لزوم جنایت مجاز است و هیچ نوع عملی در این زمینه ها برای او ممنوع نیست، بشرط آنکه این کار با زیرکی و مهارت انجام گیرد. البته ظلم و جنسایت میتواند متهم کننده یک زمامدار باشد، اما در همه موارد موفقیت نهایی او را از هر اتهامی تبرئه میکند».

۱ - روح الله خمینی در سالروز تولد پیامبر اسلام، ۳۰ آذر ۱۳۶۳

پس از این چند تذکر ضروری، اکنون خود من آن برداشتی را که از اسلام دارم، و برداشتی است که حاصل مطالعات سالیان دراز من از یکسو و ارزیابی ها و نتیجه گیریهای شخصی من از سوی دیگر است، در صورت چند واقعیت کوتاه و روشن ارائه میکنم تا به خواست بسیاری از خوانندگانم، آنطور که در سرآغاز کتاب توضیح داده ام، پاسخ گفته باشم. درین پاسخگویی مطلقاً «عاریت کس نپذیرفته ام». آنچه گفته ام طبعاً آن نیست که بیضه داران هزار و چهار صد ساله دین غالباً با برهان قاطع چماق به درگذشتگان ما گفته اند و اکنون نیز در درون چهار دیواری زندان اسلامی با همان برهان قاطع چماق به زندگان ما میگویند. طبعاً از هیچ خواننده خود نیز انتظار ندارم که آنچه را که میگویم بعنوان حقیقتی بیچون و چرا پذیرا شود، زیرا که بخلاف بزرگواران ولایت فقیه نه با مقلدان مقام اجتهاد سر و کار دارم، نه با صغیرانی مادام العمری، به توصیف سخنور شیراز، «نه مفتیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه». آنچه در عوض میتوانم با اطمینان ادعا کنم، این است که با خوانندگان شناخته یا ناشناخته خود، از موضع یک ایرانی قرن بیست و یکمی گفتگو میکنم و طرف خود را نیز نسلی از همین قرن بیست و یکم می شمارم و نه انسانی از قرون وسطی یا از عصر جاهلیت عربی. آنچه هم که برایم اهمیت دارد آگاهی بیشتر همین فرزندان فردای ایران است و نه خوشایند فیضیه نشینانی که نه خودشان از عصر ملا باقر مجلسی بیرون آمده اند، نه حدود اطلاعاتشان از بحارالانوار او فراتر رفته است.

* * *

واقعیت نخستین این که برخلاف آنچه از آغاز تا به امروز، به نحوی حساب شده گفته و نوشته شده و بطور پیگیر تکرار شده است، دین اسلام بصورت آیینی عربی عرضه شد و نه بصورت آیینی جهانی، و پیامبر آن دعوت دینی خویش را در مقام پیغمبر عرب آغاز کرد و نه در مقام پیغمبر همه جهانیان، و رسالت خود را نیز به عنوان پیامبر عرب پایان یافته اعلام داشت و نه به عنوان پیامبر تمام آدمیان. آنچه

بعداً در باره جهانی بودن دین او ادعا شد، همانند آنچه پیش از آن در باره جهانی بودن دین عیسی ادعا شده بود، ساخته و پرداخته کارگردانان بعدی این هر دو مذهب بود که در یکجا امپراتوری رم و در جای دیگر خلافت اسلامی نام داشتند.

حقیقت تاریخی این است که در آستانه ظهور اسلام، همه سرزمینهای سنتی مذاهب باستانی مواضع مذهبی مشخص و شناخته شده ای داشتند: بخش رومی (بیزانسی) این سرزمینها که امپراتوری رم منجمله نیمه خاورمیانه ای آنرا شامل میشد کلاً به آیین مسیحی گرویده بود، و بخش ایرانی آن که شاهنشاهی ساسانی را دربرمیگرفت آیین زرتشتی داشت، و این هر دو، آیین هایی بودند که خود قرآن بر توحیدی بودنشان صحه نهاد (سوره حج، آیه ۱۷). تنها مردمی که در این منطقه پهناور جهان، از آسیای میانه گرفته تا کرانه های اقیانوس اطلس، هنوز در بت پرستی بسر میبردند ساکنان جزیره العرب (شبه جزیره عربستان) بودند.

اساس وجودی آیین اسلام که در این هنگام پا به میدان گذاشت بر این نهاده شده بود که این قوم مشرک نیز به نوبه خود به یکتاپرستی خوانده شود، و رسالت این کار بزرگ، بموجب آنچه بارها در خود قرآن بر آن تاکید نهاده شده است به محمد، مردی از قوم عرب محول شد، زیرا قانون مشترک هر سه آیین توحیدی سامی بر این نهاده شده بود که برای راهنمایی هر قومی رسولی از میان مردم همان قوم به سویشان فرستاده شود.

میان سه کتاب مقدس تورات و انجیل و قرآن، تاکید بر این اصل را که خداوند برای هر قومی پیامبری از میان همان قوم برمیگزیند، بخصوص در قرآن میتوان یافت که در آن در ۱۹ مورد مختلف بر این قانون کلی تاکید گذاشته شده است. در دو مورد محدوده جغرافیایی این رسالت نیز به صورت «ام القسری (مکه) و سرزمینهای پیرامون آن» صراحتاً مشخص شده است. اهمیت این قانون در حدی بوده است که به تصریح قرآن خداوند برای قوم جن نیز پیامبری از جمع اجنه فرستاده است، و «اگر بنا میبود فرشتگان هم در روی

زمین جایگاهی داشته باشند پیامبری از جمع ملائک به سویشان فرستاده میشد»^۱.

در ارتباط با خود قرآن نیز در موارد متعدد بر این تأکید نهاده شده است که قرآن به زبان عربی فصیح نازل شده است تا درک آن برای قوم عرب آسان باشد، و در یکجا تذکر داده شده است که اگر قرآن به زبان عجمی فرستاده نشده بدین جهت است که کتابی برای عجمان نیست.

همه تلاش محمد چه در دوران مکه و چه در دوران مدینه، نخست بصورتی مسالمت آمیز و سپس مسلحانه، در این راه به کار گرفته شد که آثار شرک از جزیره العرب محو شود و جای پرستش بت‌های ۳۶۰ گانه بتخانه کعبه را شعار تازه لاله‌الله بگیرد. وقتی که این هدف با تصرف مکه توسط مسلمانان و شکسته شدن بت‌های کعبه و استقرار حکومت مرکزی اسلامی در مدینه تأمین شد، محمد در اجتماع معروف حجة الوداع طی خطابه‌ای تاریخی با تذکر اینکه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» رسالت خویش را انجام یافته اعلام کرد و مطلقاً از شمشیرکشی‌های بعدی برای تکمیل این رسالت سخنی بمیان نیاورد، در صورتیکه اگر چنین تعهدی به گردن او بود نمیتوانست در موردی به اهمیت اجتماع حجة الوداع ناگفته بماند، همچنانکه خود قرآن نیز که آیه سوم از سوره مائده آن عیناً همین مضمون را در بردارد نمیتوانست به مرحله تکمیلی این ایفای رسالت اشاره‌ای نکرده باشد.

تنها در نخستین سالهای بعد از درگذشت محمد است که سیاستهای تهاجمی خلافت اسلامی ایجاب میکنند از خود قرآن شواهدی بر رسالت جهانی و نه تنها عربی پیامبر اسلام ارائه شود تا شمشیرکشی‌های برونمرزی اعراب را از مشروعیتی مذهبی برخوردار کند. در راه این مشروعیت جویی، مفسران دستگاه خلافت با بازنگری بیش از شش هزار آیه قرآن بر هشت آیه در سوره‌های فرقان و سبأ و

۱ - سوره اسراء، آیه ۹۵

انبیا و آل عمران و نساء و توبه و اعراف و فتح انگشت نهادند که در آنها از «نذیرا للعالمین» و «کافه للناس» و «رسول الله الیکم جمیعاً» و «دین الحق لیسطره علی الدین کله ولو کره المشرکون» سخن رفته است، ولی پژوهشگرانی که بر جنبه عربی و نه جهانی رسالت محمد تأکید نهاده اند، با ارزیابی یکایک این آیه ها این اشارات را کلاً به خود جامعه درونی عربستان یعنی طرفهای خطاب مستقیم دعوت اسلامی محمد مربوط دانسته اند و نه به مفهوم عامی که در دوران کشورگشایی های عرب و بعد از آن بدانها تعلق داده شد، مضافاً به اینکه حتی در چنین صورتی نیز هیچکدام از آنها را سفید مهربی برای اینکه شمشیرکشان عرب حق یا وظیفه تحمیل آیین خود را از راه زور به پیروان دیگر مذاهب توحیدی داشته باشند نیافته اند.

مثلی اروپایی است که جغرافیا را خدا نوشته است، ولی تاریخ را شیطان مینویسد. در ایران اسلامی ما ظاهراً جغرافیا نیز مانند تاریخ بدست شیطان نوشته شد، زیرا این سرزمین در محدوده جغرافیایی رسالت پیمبری قرار گرفت که نه ایرانی بود، نه فارسی حوف میزد، نه کتابی بزبان فارسی داشت، و نه اصولاً خودش ادعایی در این باره کرده بود. آنهاييکه پس از او چنین رسالتی را برای وی قائل شدند، درست مانند آن بزرگواران دیگری عمل کردند که سروری عسرب را بر عجم و بندگی موالی ایرانی را در برابر قبیلله داران حجاز و خرید و فروش زنان و نوجوانان این سرزمین را در بازارهای برده فروشان مکه و مدینه تحقق وعده «انما المؤمنون اخوه» قرآن دانسته بودند.

شاید تذکر این نکته نیز ضروری باشد که اصولاً این آیین تازه که برای خود قوم عرب سرآغاز تحولی سرنوشت ساز بود برای ملت‌های پرسابقه بیرون از عربستان که خود عمدتاً با دو آیین یکتاپرست دیگر، زرتشتی و مسیحی، میزیستند چیز تازه ای که پیروان این دو آیین همانند آنرا در آیینهای خود نداشته باشند، بهمراه نداشت. معتقدات

آن جهانی اسلام نیز نه تنها در این هر دو آیین وجود داشت، بلکه براساس بررسیهای بسیاری از پژوهشگران سرشناس دو قرن گذشته جهان غرب (که خودشان عموماً یهودی یا مسیحی بوده اند) تقریباً همه معتقدات مربوط به زندگی پس از مرگ و روز حساب و بهشت و دوزخ و پل صراط و فرشتگان و شیاطین در عهد عتیق یهود از معتقدات زرتشتی ایرانیان گرفته شده و بعداً از همین عهد عتیق به عهد جدید و قرآن نیز راه یافته بود.^۱

* * *

واقعیت دوم اینکه برخلاف آنچه دستگاه خلافت اسلامی در دوران فتوحات عرب ادعا کرد و همه فقها و محدثان و مفسران و دیگر وابستگان و سخنگویان این دستگاه نیز بر آن تأکید گذاشتند، آن اسلامی که توسط محمد عرضه شد در برداشتهای بنیادی خود اسلام شمشیر نبود، به همین جهت نیز در همه سیزده سال اولیه دعوت اسلامی، یعنی در دورانی که ساختار ایدئولوژیک این آیین نو توسط خود محمد عرضه شد و در معرض انواع پرسشها و خرده گیریها و گفتگوها و ارزیابیها قرار گرفت هیچ جا صحبتی از شمشیرکشی در قرآن به میان نیامد. این حقیقت را به روشنی در بخش مکی قرآن که ۸۶ سوره از سوره های ۱۱۴ گانه آن و ۴۶۱۷ آیه از آیات ۶۲۳۶ گانه آن (یعنی در هر دو مورد چهار پنجم از تمام قرآن) را شامل میشود منعکس میتوان دید.

آیه های قتال و غنیمت تنها در سالهای مدینه، یعنی در دورانی که جامعه نوپای اسلامی عمدتاً برای حفظ موجودیت خود در برابر جنگجویان قریش و متحدان آنها دست به سازماندهی نظامی خویش زد به قرآن راه یافت، بهمین دلیل این بار برخلاف آیات دوران مکه، هر یک از این آیه ها دقیقاً با حوادثی مشخص از قبیل جنگها یا زد و خوردهای محلی یا بازیگریهای سیاسی یا توطئه ها و

۱ - به کتاب تولدی دیگر، فصل «نقش ایران در آیینهای توحیدی سامی» مراجعه شود

کشمکشهای قبیله ای و یا مسائلی صرفاً شخصی و خصوصی ارتباط دارند که تقریباً همه آنها از جانب خود مفسران قرآن، و در درجه اول از جانب طبری در تفسیرالکبیر سی جلدی او که معتبرترین تفسیر نوع خود بشمار میرود، بصورت «شان نزول» آیات مشخص شده اند^۱.

به موازات ۳۳ آیه مربوط به قتال، ۳۱ آیه نیز در بخش مدنی قرآن در ارتباط با جهاد میتوان یافت که کوشیده اند تا برای آنها مفهومی معادل آیات قتال، یعنی شمشیرکشیهای تسهاجمی اسلامی قائل شوند، بی آنکه هیچکدام از آنها واقعاً چنین مفهومی را داشته باشند، زیرا کلمه جهاد در قرآن همواره به مفهوم لغوی شناخته شده آن که از «جهد» (کوشش) ریشه میگیرد به کار رفته است، بی آنکه این کوشش الزاماً جنبه مسلحانه داشته باشد. شاید این تذکر نیز لازم باشد که حتی در دوران شمشیرکشیهای قرون اول هجری کلمه جهاد بمفهوم جنگ مقدس اصطلاحی ناشناخته بود، و تنها در دوران جنگهای صلیبی بود که این اصطلاح از جانب مسلمانان بصورت شعاری در برابر «جنگ صلیبی» مسیحیان به کار گرفته شد. در این زمینه، بحث جالبی را در کتاب «دعوت اسلامی» آرنولد محقق انگلیسی قرن نوزدهم ولی بخصوص در کتاب تازه تری میتوان یافت که اخیراً بانو Chabbi استاد مطالعات اسلامی دانشگاه پاریس بدان اختصاص داده است.



واقعیت سومین که کلیه پژوهشگران غربی در ارزیابی های خود بر آن تأکید نهاده اند، این است که محمد پیش از درگذشت نابهنگام خویش هیچ رهنمودی را در مورد برنامه های آینده برای جانشینانش نگذاشته بود. بسیاری از همین محققان در ارتباط با این موضوع اظهارنظر کرده اند که با توجه به دورانیشی و واقع بینی فراوان محمد، اگر این مرگ زودرس پیش نیامده بود به احتمال بسیار سالهای بعدی

۱ - به صفحات ۱۶۰ تا ۲۲۸ مراجعه شود

وی بیش از هر چیز صرف تحکیم پایه های حکومت نوین‌یاد اسلامی او و سازماندهی های لازم سیاسی و اقتصادی و مذهبی نخستین دولت مرکزی تاریخ عربستان میشد، ولی این درگذشت نابهنگام، در شرایطی که هنوز هیچیک از این هدفها تحقق نیافته بود، عصیان فراگیری را که «رده» نام گرفت در تمامی جزیره العرب برانگیخت که موجودیت حکومت نوین‌یاد اسلامی را از بیخ و بن به مخاطره افکنند، و تلاش اضطراری خونینی را از جانب دستگاه متزلزل خلافت باعث شد که میبایست پیامدهای درازمدت آن بر تمام تاریخ اسلامی بعد از محمد تا به امروز سنگینی کند، زیرا پس از فرونشاندن بیرحمانه این عصیان^۱ نهاد خلافت که هنوز هیچ مشروعیت پذیرفته شده ای نداشت خود را با عقده های سرکوفته شده ولی از میان نرفته بادیه نشینان خشمگین رویارو یافت که میتوانند هر لحظه عصیان تازه ای را از جانب آنها برانگیزد، و تنها راه چاره ای که برای رهایی از این تنگنا در پیش روی خلافت بود منحرف کردن عطش جنگجویی و غارتگری این بادیه نشینان به خارج از جزیره العرب بود.

این واقعیت بر خود مورخان دیروز و امروز عرب نیز پوشیده نمانده است، که میتوان به عنوان نمونه ای از برداشتهای کلی آنان این ارزیابی مورخ معروف معاصر مصری حسن ابراهیم حسن را در کتاب «تاریخ سیاسی اسلام» (که اندکی پس از انتشار متن عربی آن به فارسی نیز ترجمه شده است) نقل کرد:

«نشانه حسن سیاست ابوبکر این بود که اعراب را به جنگهای خارجی سرگرم کرد تا ستیزه جویی آنها مایه اختلافات و فتنه های داخلی نشود و اساس دولت اسلامی را که هنوز کاملاً استوار نشده بود واژگون نکند». در همین زمینه، در کشور خودمان، شادروان علی دشتی در ارزیابی جامعتری در کتاب ۲۳ سال نوشته بود: «عمر پس از فراغت از جنگ با مرتدین قوای موجود را متوجه امری خطیر و بیسابقه ساخت، یعنی با آگاهی بر طبیعت قوم عرب جنگ با ایران و

۱ - به صفحات ۲۳۱ تا ۲۴۴ مراجعه شود

روم را پیش کشید، زیرا میدانست که این طوائف عرب ناآشنا به زراعت و صنعت و تجارت آرام نخواهند نشست و نیروی کامنه در وجود آنها مخرجی میجوید. آنها اهل تفاخر و جنگند و دنبال مال و تنعم. چه بهتر که این نیروی رام نشدنی بدانسوی مرزها منعطف گردد و شور و حرص اعراب به کسب مال و شهرت متوجه هدفی سودآورتر و کم خطرتر شود».

تقریباً همه پژوهشگرانی که تحولات تاریخی این دوران را ارزیابی کرده اند (و نمونه های متعددی از این ارزیابی ها را در صفحات گذشته همین کتاب خوانده اید^۱) بر این همدستانند که سرازیر شدن اعراب به بیرون از مرزهای جزیره العرب علیرغم آنچه ادعا شده است انگیزه مذهبی نداشت. در سالهای خود ما نیز، نویسنده عرب «تاریخ سیاسی اسلام» که قبلاً از او سخن رفت، در همین باره به سادگی گواهی داده است که «عربها در فتح ایران طمع بستند چون پیغمبر در زمان زندگانی خود گنجهای کسری را به آنها وعده داده بود».

وقتی که خلافت راه قطعی خود را در برانگیختن بادیه نشینان عرب به جنگهای کشورگشایی و غنیمت گیری در بسیرون از عربستان برگزید، ضروری بود که برای دادن مشروعیتی مذهبی بدین جنگها، برداشت تازه ای را از ضوابط و مقررات اسلامی به مسلمانان عرضه کند که بتواند این ماجراجوییها را از صورت غارتگریهای سنتی پیشین بیرون آورد و از آنها انجام یک وظیفه مذهبی بسازد. در اجرای چنین برنامه ای بود که آیه های متعددی از قرآن از نظر تعبیر و تفسیر مورد دستکاری سراسری قرار گرفتند. از یکسو از میان بیش از ۶,۰۰۰ آیه قرآن نزدیک به ۵,۰۰۰ آیه دوران مکی آن (که در آنها صحبتی از قتال و شمشیر نشده بود) بکلی کنسار گذاشته شدند، از سوی دیگر میان هزار و اندی آیه دوران مدنی تنها ۳۳ آیه خاص مربوط به قتال و ۹ آیه مربوط به غنیمت دستچین شدند (در شرایطی

۱ - به صفحات ۳۰۰ تا ۳۳۵ مراجعه شود

که در خود قرآن، در آیه های متعددی تصریح شده بود که همه آیات قرآنی به یک اندازه از اعتبار برخوردارند و هیچ آیه ای را از این حیث بر آیات دیگر رجحانی نیست^۱ و سرانجام همین ۴۲ آیه دستچین شده نیز از چهار دیواری «شان نزول» خاص خودشان (که تنها به جنگهای دوران خود پیامبر در مدینه مربوط میشد) بیرون کشانده شدند تا به همه دورانهای بعد از محمد و به همه سرزمینهای بیرون جزیره العرب تعمیم داده شوند^۲.

به موازات این دستکاری حساب شده در ماهیت آیات و احکام قرآنی و دستکاری های حساب شده مشابهی نیز در برداشتهای قرآنی مربوط به شخصیت خود پیامبر اسلام صورت گرفت تا این برداشتها بنوبه خود با نیازهای شمشیرکشانه خلافت تطبیق داده شوند، زیرا آن شخصیتی که تا آنزمان در خود قرآن از محمد ارائه شده بود به درد این اسلام سفارشی نمیخورد. این بار بدین پرداخته شد که از خود این پیامبر بت شکن، بتی قهارتر از همه ۳۶۰ بت شکسته شده بتخانه کعبه ساخته شود و چنین بود که از پیامبری که خودش بارها تأکید کرده بود که معجزه ای بجز خود قرآن ندارد^۳، پیامبری ساخته شد که شمار معجزاتش در همان قرن دوم هجری از یکهزار فراتر رفت و در دورانهایی دورتر بدست محدثان بزرگواری از جهان تشیع به ۴۴۰ رسید، و سرانجام در عصر خود ما آیت الله روح الله خمینی این شمار را اساساً «از حد و حصر بیرون» دانست^۴.

به همین سان از پیامبری که گفته بود «نمیگویم که از عالم غیب خبر دارم و کلید خزائن خداوند در دست من است، زیرا که اگر قدرت غیبگویی داشتم از آن به سود خودم بهره می‌گرفتم و متحمل اینهمه رنج و زیان نمیشدم» پیامبری ساخته شد که نه تنها خودش بر تمام علوم اولین و آخرین آگاه بود، بلکه این علم لدنی را در داخل

۱ - به صفحات ۲۸۶ و ۲۸۷ مراجعه شود

۲ - به صفحات ۲۸۸ تا ۲۹۲ مراجعه شود

۳ - به صفحه ۳۶۷ مراجعه شود

۴ - به صفحه ۳۶۹ مراجعه شود

پوست گاوی برای امامان شیعه نیز به ارث گذاشته بود تا از هر امام به امام بعدی منتقل شود، و به همراه آن از پیامبری که خود را بشر جایز الخطایی مانند بشرهای دیگر دانسته بود پیغمبری ساخته شد که نه فقط خودش معصوم بود، بلکه این عصمت بعد از او به امامان دوازده گانه جهان تشیع نیز منتقل میشد. سلسله نامحدودی از دیگر افسانه های بی سر و ته مربوط به این پیامبر نیز ساخته شد که داستان نامه های ارسالی محمد به پادشاهان ایران و بیزانس و حبشه و شکست طاق کسری در شب تولد او و خاموشی آتش آتشکده های فارس در آن شب از جمله آنهایند^۱.

و باز در اجرای همین برنامه حساب شده بود که در طول ۱۴ قرن، این فرمول سنتی که شمشیرکشی عرب در اجرای فرمان الهی و رهنمود پیامبرش با هدف نشر اسلام در سراسر روی زمین و تنها به خاطر شور و ایمان یکپارچه سلحشوران اسلام صورت گرفت بصورتی چنان پیگیر گفته شد، و آنقدر از جانب سخنگویان دستگاه های خلافت، و مفسران، و فقها، و محدثان، و مورخان، و وعاظ و روضه خوانان و دیگر دستگاههایی (که جملگی آنها مشروعیتشان را از همین فرمول میگرفتند) در کتابها و منابر و مدارس بازگو شد، و قرنی پس از قرن دیگر آنقدر روایت و حدیث «موثق» در همین راستا از جانب محدثان و راویان سنی و شیعه ساخته و پرداخته شد و از قول خدا و پیامبر و امامان او به مؤمنین تحویل داده شد، که اساساً تصور تردیدی هم در باره اصالت این فرمول به ذهن هیچ مسلمانی خطور نکرد، یا اگر هم خطور کرد به مرحله پرسشی نرسید که میتواند برای گوینده آن اتهام ارتداد و تکفیر را با همه پیامدهایش بدنبال بیاورد.

* * *

واقعیت چهارم این است که قانون والای «انما المؤمنون اخوه»

۱ - به صفحات ۴۱۱ تا ۴۲۲ مراجعه شود

که در قرآن از آن سخن رفته بود، بیفاصله پس از درگذشت محمد جای خود را به قانون حقیرانه تجدید دشمنی ها و رقابت‌های سنتی قبیله ای و خاندانی سپرد که در زمان خود محمد موقتاً کنار گذاشته شده بود، و بدفرجام ترین این تجدید حسابها - که بعداً بر تمام تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام اثری ناخوشایند بخشید - کوشش بنی امیه برای بازیابی موقعیت ممتازی بود که ظهور پیامبری از میان بنی هاشم آنها از دستشان گرفته بود. این تلاش در دوران خلفای راشدین خلیفه سوم را بر مسند خلافت نشانید، ولی جنگ قدرت نهایی در زمان معاویه میان او با علی و بعد با فرزندش حسن صورت گرفت که به انتقال قطعی خلافت به خاندان اموی و همراه آن به دگرگونی بنیادی آیین تازه از صورت یک مذهب به صورت یک امپریالیسم خشن و نژادگرای عربی انجامید.

تقسیم جهان اسلام به دو بخش سنی و شیعه عملاً از همین هنگام آغاز شد. این دوگانگی واقعاً یک رویارویی مذهبی نبود، بلکه در درجه اول یک رویارویی سیاسی بود که ریشه در همین جنگ قدرت بنی هاشم و بنی امیه داشت، و اگر بعداً ایرانیان جانب خاندان علی را گرفتند برای این بود که آنان نیز مناسب میدیدند مبارزه خود را با خلافت اموی با مشروعیتی مذهبی درآمیزند. همه آن سیل های خونی که در طول قرون در جنگهای ویرانگر سنی و شیعه روان شد از همین جنگ قدرت قبیله ای اعراب مایه گرفت، همچنانکه سیل خونی که در جنگهای درنده خویانه کاتولیکها و پروتستانهای اروپای مسیحی جاری شد ریشه در جنگ قدرت کارگردانان کلیساهای لاتینی و ژرمنی داشت.

در جهان تسنن از همان زمان بنیانگذاری خلافت اموی بدست معاویه، حکم سقوط اخلاقی و مذهبی خلافت اسلامی بسا تبدیل این خلافت از صورت انتخابی به صورت موروثی به امضا رسید، زیرا وجود چنین خلافت موروثی نه تنها انحرافی آشکار از قانون قرآنی «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» بود، بلکه سرآغازی برای روی کار آمدن امیرالمؤمنین هایی چنان آدمکش و فاسد و فاسق و فریبکار بود که

تمام تاریخ ۱۴۰۰ ساله بعدی اسلام را تا انقراض نهایی خلافت عثمانی بصورت یک سریال جنایی جنایت و رذالت درآوردند، سریالی که داستان بسیار کوتاه شده آنرا در فصل مستقلی از همین کتاب خوانده آید. در عوض آنچه نیاز به ارزیابی مبسوط تری دارد - زیرا که بصورت بسیار نزدیکتری با تاریخ اسلامی کشور خود ما مربوط میشود - واقعیت‌های جهان تشیع است که بخصوص چهار قرن گذشته این تاریخ در زیر سلطه همه جانبه آن گذشته است و امروز نیز میگردد.

آیین تشیع با آنکه در اصل یک پدیده جنگ قدرت داخلی اعراب بود، خیلی زود از جانب ایرانیان صورت رویارویی سیاسی و فرهنگی ایران و عرب را بخود گرفت، و در این ماهیت تازه عملاً تبدیل به رونوشت اسلامی شده ای از ساختار اجتماعی و مذهبی ایران ساسانی شد که دو ویژگی اصولی آن موروثی بودن نهاد سلطنت و برخورداری پادشاهان از فره ایزدی بود. این هر دو ویژگی بصورت امامت موروثی و برخورداری امامان از معصومیت ذاتی عیناً به امامان شیعه انتقال یافت.

مکتب تشیع بهمان اندازه که از نظر سیاسی در راستای پاسداری از هویت ملی ایرانیان در برابر سلطه جویی عرب حرکتی کارساز بود، از دیدگاه مذهبی مشروعیتی نداشت، نه در قرآن به صورتی مستقیم یا حتی غیرمستقیم بدان اشاره ای شده بود، نه خطابه محمد در اجتماع غدیر خم واقعاً حکم انتصاب علی را به جانشینی او داشت و نه دلیل قابل قبولی بر درستی این ادعای بعدی شیعیان وجود داشت که محمد - با آنکه در خود قرآن بر امی بودن او تأکید گذاشته بود - در هنگام نزدیکی درگذشت خویش قلم و کاغذ خواسته بود تا علی را به جانشینی خود تعیین کند. بدین جهت از همان آغاز اکثریت بسیار بزرگی از مسلمانان این گرایش را تنها بدعتی در دین تلقی کردند و امروز نیز، باوجود گذشت چهارده قرن، همچنان آنرا بدعتی در دین تلقی میکنند.

در عوض همین نهاد تشیع توانست در طول قرون به صورت عاملی پویا در امر جدا نگاه داشتن ایران از بقیه جهان اسلام و جلوگیری از تحلیل کامل آن در جهان اسلامی (آنسان که در مورد تقریباً کلیه دیگر سرزمینهای متصرفی عرب تحقق یافته بود) به کار گرفته شود، هر چند که رهبری این تلاش توسط امامان شیعه از زمان امام چهارم به سستی گرایید و روحیه مبارزه و مقاومتی که تشیع ایرانی بر آن پایه گذاری شده بود جای خود را به سازشکاری و از میدان گریزی داد، و سرانجام به لطف عامل نوظهوری به نام «تقیه» امامت کلاً به صورت دستگاه ساده درسیافت وجوه بریسه از جانب مؤمنین در آمد.

سیستم موروثی امامان شیعه در عمل با همان نابسامانی هایی مواجه شد که پیش از آن سیستم موروثی پادشاهان ساسانی با آن مواجه شده بود، یعنی علی‌رغم اسطوره برخورداری امامان از خطانپذیری و از علم لدنی، عملاً نشان داده شد که همگی آنان هم خطانپذیرند و هم آگاهی مورد ادعا را بر گذشته و بخصوص بر آینده ندارند، و اصولاً نمیتوانستند هم داشته باشند، زیرا در جایی که در مواردی متعدد در خود قرآن تصریح شده بود که شخص پیامبر دسترسی به عالم غیب نداشته و خطانپذیر نیز نبوده است، چنین مواهبی نمیتوانست از او به وارثانش انتقال یافته باشد. نحوه عمل امامان در دوران زندگانشان نیز عملاً نشان داد که همه آنها در سالهای امامتشان برحسب تشخیص شخصی خود و در ارتباط با ویژگیهای فکری و روحی خاص خویش عمل کرده اند و نه در اجرای برنامه های از پیش تعیین شده ای که خودشان بر آن ها آگاهی داشته باشند. دو امام دوم و سوم که برادران تنی بودند و در دامان یک مادر پرورش یافته بودند، یکی راه سازش با خلیفه وقت را در پیش گرفت و دیگری راه جنگیدن با او را. امام چهارم نه تنها با قاتل پدرش دست بیعت داد بلکه به روایت آیت الله خمینی در مواردی متعدد بدو راهنمایی های گرانبها نیز کرد. امام پنجم نه فقط دست به مبارزه ای علیه خلافت غاصب نزد بلکه با ابداع اصل تازه ای بنام

تقیه راه را بر سازشکاری امامان بعدی نیز گشود. امام ششم در شرایطی که امکان انتقال خلافت به خاندان علی بیش از هر زمان دیگر فراهم آمده بود، دعوت ابومسلم را برای احراز مقام خلافت نپذیرفت و حتی دو تن دیگر از افراد خاندانش را که میتوانستند بر این مسند نشینند از آمدن به میدان باز داشت. امام هفتم به روایت بحارالانوار عاجزانه جیره خواری هارون الرشید را پذیرفت و برای دوام شوکتش دعا کرد. امام هشتم ولیعهدی رسمی خلیفه غاصبی را بعهده گرفت که به تأکید بزرگان شیعه در کمتر از یکسال بعد او را مسموم کرد. امام نهم با دختر همین خلیفه ای که پدرش را کشته بود زناشویی کرد و خود را تا به آخر عمر در زیر حمایت او قرار داد، و امامان دهم و یازدهم اصولاً در به روی خویش بستند و حتی از پذیرفتن شیعیان خود نیز به بهانه تقیه سر باز زدند. با اینهمه شیعیان همچنان آنانرا معصومانی برخوردار از علوم اولین و آخرین دانستند، زیرا از امام باقر در باره آنان روایت شده بود که: شیعیان ما باوقار و آرامش هستند، مانند شتری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشند به راه افتد و چون بر صخره ای بخوابانند بخوابد^۱. احادیثی که جعل آنها لازم آمد تا این چنین ابهام ها در کار امامان شیعه توجیه شده باشد خود نمایانگر مشکلی هستند که حدیث سازان در این راه با آن مواجه بوده اند، زیرا که اگر چنین نبود محدثی به اعتبار ثقة الاسلام کلینی ناگزیر نمشد در کتابی به اعتبار «اصول کافی» این حدیث را نقل کند که «امام جعفر صادق علیه السلام به صحابی خود معاذبن کثیر فرمود: یا معاذ، همانا که امر وصایت در مکتوبی سر به مهر توسط جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد، و جبرئیل بدان حضرت گفت: یا محمد، پروردگارت سلام میرساند و میفرماید این همان مکتوب است که در شب معراج در فرستادن آن با تو پیمان کردم و ملائک را هم گواه این پیمان گرفتم. و آن مکتوب چند مهر داشت. علی علیه السلام در دوران زندگی

۱ - اصول کافی: کتاب الایمان و الکفر، باب المؤمن و علامات و صفاته.

خود مهر اول را بگشود که در آن نوشته بود: با دشمنان خلافت مصاف کن و در این راه شهید شو، سپس حسن علیه السلام در دوران خود مهر دوم را گشود که در آن نوشته بود: با دشمنان مصالحه کن و از جنگ برحذر باش. و چون حسن درگذشت، حسین بن علی علیه السلام مهر سوم را گشود که در آن نوشته بود: جنگ کن و بکش و کشته شو، و مردمی را نیز همراه خودت به شهادت بسبر. و چون خواست درگذرد مکتوب را به علی بن الحسین علیه السلام داد که مهر چهارم را گشود و در آن نوشته دید که: جنگ نکن و سکوت کن و چون علم در پرده شده سر به زیر انداز و خاموش بمان، و وی نیز هنگام وفات مکتوب را به فرزندش محمد بن علی داد که مهر پنجم را گشود و در آن خواند که: کتاب خدایتعالی را تفسیر کن و مانند پدرت خاموشی گزین، و میراث امامت را به پسرت بسده... معاذ عرض کرد: قربانت گردم، آیا آن شخص شماست؟ حضرت فرمود: آری، منم ای معاذ ولیکن مبادا که این را برای دشمنان ما روایت کنی! عرض کردم: از خدائی که این مقام را از پدران تو رسانیده است مسئلت دارم که تا پیش از وفات تو مانند آنها به اولادت نیز عطا کند. فرمود: ای معاذ، همین کار را هم کرده است. پرسیدم: او کیست؟ فرمود: این طفلی که خوابیده است، و با دست خود اشاره به عبدالصالح (موسی بن جعفر) کرد که در بسترش خوابیده بود^۱.

معهدا تاریخ شیعه حاکی است که امام جعفر صادق در این هنگام فرزند ارشدش اسمعیل را به جانشینی خود تعیین و اعلام کرده بود و فرزند دومش موسی فقط بعد از آن به امامت تعیین شد که اسماعیل پیش از پدرش درگذشت.

پنجاه سال پیش از این، احمد کسروی، پژوهشگر گرانقدر عصر ما، با اشاره به همین واقعیت ها، در کتاب شیعیگری خود پرسید: «پس از پیغمبر اصولاً چه نیازی به چنین امامان میبوده؟ و کارهایی که از اینان سر بر زده کدام است که ما آنها را به روی جهانیان

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب «الانتم لا یفعلون الا بعهد من الله»

کشیم؟ کدام برگزیدگی یا برتری را از خود نشان داده اند؟ کدام گمراهی را از پیش برداشته اند؟ کدام تکانی را پدید آورده اند؟».

* * *

واقعیت پنجم این است که برخلاف سایر منجی ها و مسیح ها و مهدی های مذاهب دیگر جهان که همگی پیام آور صلحند، صاحب الزمان اثنی عشری ما شمشیرکشی چنان خونریز است که حتی در جمع بخت النصرها و نرون ها و آتیلاها و چنگیزهای تاریخ همتایی برای او نمیتوان یافت. رسالت این مهدی، بر مبنای صدها حدیثی که از خود پیامبر و از امامان شیعه در کتابهای محدثان عالیقدر جهان تشیع نقل شده و مجموعه آنها را یکجا در جلد سیزدهم بحسارالانوار مجلسی میتوان یافت، اصولاً این است که آنقدر آدم بکشد که نه تنها خشکی ها را خون بگیرد بلکه دجله و فرات نیز به رنگ خون درآیند، و چنانکه در «مهدی موعود» از شیخ صدوق نقل شده «از هر هزار نفر یک نفر را هم زنده نگذارد»، و «نه دهم همه مردم بدست او از میان بروند» و «آنقدر خون بریزد که خدا را راضی کند»^۱، و سرانجام حتی فرزند خود این امام (که ظاهراً در دوران غیبت کبری او در طالقان زاده شده است) صدا به اعتراض بردارد که به کدام حکم اینقدر آدم میکشی؟ و امام بر منبر رود و لنگه کفش علی اکبر را نشان دهد و گوید که اگر همه مردم روی زمین را هم بکشم هنوز قصاص این لنگه کفش را نگرفته ام. وقتی هم که دیگر انسانی برای کشتن باقی نماند، امام و ۳۱۳ تن یارانش که برای هرکدام از آنان شمشیری با نام و نشان خودشان از آسمان نازل شده است به سراغ کشتن کلیه حیوانات حرام گوشت روی زمین میروند، و چون این نیز کفایت نمیکند، صاحب الزمان مردگان بنی امیه را زنده میکنند تا آنها را دوباره بکشد، و یاز زنده میکند و باز میکشد، تا آنهانگام که خودش بدست زن ریشداری (که به گفته استاد امام زمان شناسی حوزه

۱ - مهدی موعود، به ترتیب صفحات ۱۱۵۸ و ۱۰۲۵ و ۱۰۷۲

علمیه قم زنی ایرانی خواهد بود^۱) کشته شود، بی آنکه هیچ مشکلی از مشکلات اسلام حل شده باشد، زیرا که لازم میآید برای برقراری عدالت اسلامی بار دیگر پیامبر اسلام و علی و حسین، این بار سه ترتیب معکوس به جهان بازگردند، یعنی نخست حسین به مدت ۳۰۹ سال سلطنت کند، سپس علی به مدت ۴۰,۰۰۰ سال، و سرانجام خود پیامبر به مدت ۵۰,۰۰۰ سال!

حقیقت نهفته در همه این ماجرا این است که در همان دوران پایانی سلسله امامان، روحانیت شیعه با توجه به اینکه امام یازدهم بدون فرزند از جهان رفته بود و این وضع موقعیت این روحانیت را با خطری اصولی مواجه میکرد، برای این امام فرزند نادیده ای ساخت که او را نخست به مدت هفتاد سال پشت پرده ای نگاه داشت و سپس برای مدتی نامعلوم (که به برآورد آیت الله خمینی ممکن است صد هزار سال بطول انجامد) به غیبتی کبری فرستاد، منتهی پیش از آغاز این غیبت از او «توقیعی» گرفت که بموجب آن در تمام دوران این غیبت، حجت او بر شیعیان «راویان احادیث» وی خواهند بود. بدین ترتیب همان سناریویی که پس از درگذشت خود محمد از جانب دستگاه خلافت طراحی شد تا به نام محمد و قرآن اسلامی در خدمت شمشیرکشی و غنیمت گیری عرب ساخته شود، با سه قرن فاصله از جانب بیضه داران جهان تشیع طراحی شد تا این بار برای امامان شیعه، یک «مهدی» سفارشی ساخته شود که «توقیع» او ادامه بیضه داری بیضه داران دین را برای درازمدتی هرچه بیشتر تضمین کند. شاید نیازی بدین تذکر نباشد که این توقیع نان و آب دار را از زمان صدور آن تا به امروز هیچ آفریده ای بجز خود این «راویان حدیث» به چشم ندیده است، و تازه در جمع خود این راویان احادیث نیز اولین بار با فاصله بیش از ۵۰ سال از «غیبت کبرای» امام، بزرگواری بنام شیخ صدوق (ابن بابویه قمی) از وجود چنین توقیعی خبر داده است که خود نیز آنرا ندیده و فقط از قول شخصی بنام حسن

۱ - نقل از هفته نامه کیهان چاپ لندن، ۲۸ آذر ۱۳۸۱

بن احمد بن مکتب روایت کرده است که آنرا تصادفاً در دست آخرین وکیل امام زمان دیده بوده است. و همین مدرک بسیار محکم و معتبر است که یکهزار و صد سال بعد، سرنوشت ۷۰ میلیون نفر ایرانی آغاز هزاره سوم را در اختیار مطلق وارثان قرن بیست و یکمی همین توقیع داران قرار داده است.



واقعیت ششمین این که اسلام شمشیر و غارتی که به سفارش خلافت عرب، و در خدمت منافع خلافت عرب شکل گرفت و به بیرون از مرزهای عربستان صادر شد، علیرغم منافی که در کوتاه مدت برای این خلافت به بار آورد، در درازمدت نمیتوانست سرنوشتی بهتر از آن داشته باشد که داشت. نزدیک به دو هزار سال پیش، در انجیل متی از عیسی مسیح نقل شده بود که «شمشیرت را غلاف کن، زیرا که آنکس که با شمشیر میکشد با شمشیر نیز کشته میشود»، قانونی که تاکنون در مورد همه امپراتوریهای تاریخ صادق بوده است خواه ناخواه میبایست در مورد امپراتوری شمشیرکش عرب نیز صادق باشد، ولو آنکه بر چنین امپریالیسمی مهر مذهبی زده شده باشد. ادعای اینکه خداوند از میان همه اقوام آفریده خودش بیابان نشینان حجاز را برای هدایت بقیه مردم جهان به راه حق، آنهم با برهان شمشیر و خون برگزیده است، بهمان اندازه برای چنین خدایی توهین آمیز است که این ادعای دیگر که همین خدا پیش از عربان قوم دیگری از آفریدگان خودش را در مقابل این تعهد که قسمتی از پوست آلت رجولیت پسرانشان را ببرند قوم برگزیده خود شناخته و سرزمینی از سرزمینهای خودش را بصورت ششدانگ به آنها بخشیده باشد.

حدیث پردازانی که برای مشروعیت دادن بسه شمشیرکشیها و غارتگریهای بادیه نشینان عرب، صد سال پس از محمد تازه از قسول او حدیث آوردند که: «بهشت در سایه شمشیر عربان است»، و «اسلام در شمشیر است و شمشیرهایند که کلید بهشت و دوزخند»، و «من

آمده ام که درو کنم، نه اینکه بکارم»، دانسته یا ندانسته بر این قانون دیگر نیز تأکید نهاده اند که آن بهشتی که در گرو برندگی شمشیرهای قومی معین باشد، با کند شدن این شمشیرها، الزاماً عذر ساکنان قبلی خود را خواهد خواست تا جایشان را به آنهاپی دهد که این بار با شمشیرهایی برنده تر به میدان آمده اند، و چنین بود که مستعمره گران پیشین، خود را تنها پس از گذشت چند قرن مستعمره شدگان قرون نوزدهم و بیستم و مجتمع جهان سومی قرن بیست و یکم یافتند.

آن بهشت گمشده قرون صدر اسلامی که هنوز هم قدرت طلبانی از درون این مجتمع بیش از یک میلیارد نفری جهان سومی به ساده دلان راه گم کرده این مجتمع وعده بازگشت بدان را از طریق اجرای دقیق مراسم سنگسار و قصاص و حد و تعزیر و ریش و مقنعه میدهند، مطلقاً محصول این دست بریدن ها و حد و تعزیرها نبود، محصول غنایمی بود که شمشیرکشیهای عرب از سرزمینهای ثروتمند دور و نزدیک به دارالخلافه های دمشق و بغداد سرازیر میکرد، و محصول دانشی که از جانب وارثان تمدنهایی بسیار پیشرفته تر، اجباراً در اختیار امپراتوری نوینیااد عرب گذاشته میشد. اگر دوران طلانی قرن اولیه اسلام برجای نماند، این نیز برای آن نبود که در اجرای رجم و حد و تعزیر فتوری رخ داده بود، یا پهنای ریش مردان و ضخامت حجاب زنان کاهش یافته بود، برای این بود که شمشیر عرب نخست در پواتیه و قسطنطنیه و آسیای میانه، سپس در جنگهای صلیبی، برندگی سرنوشت ساز خود را از دست داد و به همراه آن با همان شتابی که حجم غنایم جنگی کاهش یافت شور مذهبی جنگجویان اسلام نیز فرونشست. زمانی که اروپای ظلمت زده قرون وسطایی با دوران رنسانس خود عصر تازه ای را که میبایست به قرن روشنگری راهبر شود آغاز کرد، درست همزمان با هنگامی بود که جهان اسلامی در را به روی خود بسته و در لاک رکود و انحطاط خویش فرو رفته بود. در این دگرگونی، شمشیرهای صلیبیان بدل به توپ و تفنگ، سپس به خمپاره و مسلسل و سرانجام به بمب و

موشک و بمب اتمی شد، و کارگاههای شمشیرسازی قرون وسطانیان جای خود را به دانشگاهها و آزمایشگاهها سپرد، در شرایطی که شمشیرهای مسلمانان همان شمشیرهای کهن باقی ماند، منتها با زنگ زدگی روزافزون نخست به خنجر، سپس کارد و سرانجام چاقوی آشپزخانه بدل شد، زیرا دیگر کاری بیش از قتلهای زنجیره ای و غیرزنجیره ای کور و کچل های خود جهان اسلام از آنها خواسته نمیشد.

بیش از پانصد سال است این جهان اسلامی که روزگاری به برکت دانش خود گل سرسید جهان متمسک بشمار میرفت، کنار گودنشین ساده ای در جهان پویای غرب و شاهد ناتوانی بر نوآوری ها و دستاوردهای روزافزون علمی و صنعتی و فرهنگی این جهان پیشرو بیش نبوده است. نه خودش یک دانشمند واقعی به جهان عرضه داشته است، نه یک صنعتگر واقعی، نه یک کاشف واقعی، نه یک مخترع واقعی، و بناچار هیچ سهمی نیز در سیر شتابان بشریت امروز بسوی ترقی و تکامل نداشته است، با اینهمه تمام امکاناتی که برای این جهان غرب وجود داشته برای او نیز وجود داشته است، هیچ بلای پیش بینی نشده آسمانی و زمینی هم در این سالها بر او نازل نشده است؛ اگر فرمان استعمار تقریباً سراسری جهان مسلمان بدست نامسلمانانی استعمارگر در قرون پایانی هزاره دوم صادر شده، چنین فرمانی در آسمان نوشته نشده است، در خود این جهان مسلمان نوشته شده است که دشوار میتواند علیه شمشیرکشی غرب استعمارگر بانگ مظلومیت بردارد، زیرا این غرب استعمارگر با همان منطقی با او عمل کرده است که خودش ۱۴۰۰ سال پیش ازین با دیگران عمل کرده بود.

درست بهمین دلیل نیز، این دنیای عقب مانده و جهان سومی میباید راه نجات خویش را از مخمصه ای که بدان گرفتار آمده است، در بازیابی برندگی پیشین شمشیرهای خویش از راه دستیابی به دانش و صنعتی همسنگ جهان پیشرفتگان و آزاداندیشی دور از تعصبی همانند آنان بجوید و نه در «دهن کجی» با چنین جهانی از راه توسل

به تروریسم و مشت گره کردن و شعار دادن، زیرا که چنین دهن کجی مسلماً این جهان عقب مانده را به برابری با جهان پیشرفته نمیرساند. این واقعیت بنیادی تاریخ را اروپای جهل زده دوران قرون وسطی بموقع دریافت و بموقع، با بهره گیری از تمدن و فرهنگ پیشرفته تر دنیای اسلامی آزمان، عقب ماندگی خویش را جبران کرد، ولی دیگر بدین اکتفا نکرد و راه خود را بسوی برتری جویی بر همین دنیای مسلمانان ادامه داد.

اگر نه گفتن ها و دهن کجی های جهان بیش از یک میلیارد نفری اسلامی، از طریق خشونت های روزافزون و فعالیت های تروریستی و بمب گذاریها و کشتارهای کور تاکنون نتوانسته است غرب استیلاجو و سودطلب را از ادامه راه خود بسازد، بخاطر این نیست که داوطلبان عملیات انتحاری در جهان اسلامی در حد کافی زیاد نبوده اند، یا در رفتن به جانب مرگهایی مسلم کوتاهی کرده اند، بخاطر این است که این دنیای در بسته ای که چندین قرن است در جای خود در جا میزند و راه را بر هیچ نوآوری و آینده نگری نمیگشاید، چیزی ندارد که بعنوان جایگزینی بهتر در برابر نظم کنونی جهان پیشرفته، به جهانیان عرضه کند. بنیادگرایان این جهان اسلامی در ارائه مفاسد تمدن غربی داد سخن میدهند، ولی تمام آنچه خودشان در برابر آن ارائه میدهند از بازگشت به «عصر طلایی تمدن اسلامی» فراتر نمیروند، و این عصر طلایی نیز بیش از هر چیز، در برداشتهای آنان به حجاب زنان و محروم کردن آنان از بسیاری از امتیازات مردان، و قوانین الهی سنگسار و قصاص و دست و پا بردن و حرمت موسیقی و ذبح حلال و پهنای ریش و نماز جمعه خلاصه میشود، بی آنکه در آن جای زیادی برای دستیابی به دانش پیشرفته جهان امروز - که از بسیار جهات با ضوابط آسمانی مقرر شده از جانب فقهای شرع سازگار نمیآید - منظور شده باشد، و این در شرایطی که این جهان مترقی و دانش پیشرفته آن درست بدلیل جدایی گرفتن از این ضوابط «آسمانی» ادعا شده فقهای خود، توانسته است قید و بندهای دیرینه خود را بگسلد و راه را بر دستاوردهای آسمانی و

زمینی بیشماری بگشاید که کلیسا همه آنها را متناقض بسا متون آسمانی دانسته بود، و فقهای جهان اسلامی ما همچنان آنها را متناقض با متون آسمانی میدانند.

راه نجات دنیای بیمار اسلامی یکی بیش نیست، و آن برخورداری این جهان از دانش و بینش پیشرفته ای است که جهان غرب در گذشته بخش مهمی از آنرا از خود این جهان فراگرفته است، و موفقیت در چنین تلاشی بیش از هر چیز مستلزم آن است که نگرش متحجر شده و راکد مانده این جهان اسلامی جای خود را به کوشش در جهت هماهنگ کردن خویش با تمدن و فرهنگ پویا و پیشرو و دنیای هزاره سوم بسپارد. راهگشای چنین تحول سرنوشت ساز، مسلماً سازمانهای بنیادگرای اخوان المسلمین و فدائیان اسلام و القاعده و ده ها و صدها نظائرشان در کشورهای اسلامی نیستند، دانشگاهها و اندیشمندان و روشنفکرانی هستند که شمارشان در هیچیک از این کشورها کم نیست، ولی دستهای همه آنان در طنابها یا زنجیرهای تعصب و بیشتر از آن در حسابگریهای خصوصی بهره گیران سنتی دین بسته است.

* * *

واقعیت هفتمین این است که اگر همه چهارده قرن تاریخ اسلامی ما تاریخ اسلام دستکاری شده ای در خدمت کشورگشایی ها و غارتگریهای عربی و ترکی و مغولی و تاتاری بوده است، تاریخ چهار قرن گذشته ما، یعنی از آغاز دوران صفوی تا به امروز، تاریخ اسلام دستکاری شده ای در خدمت دشمنی شوم تر از همه این کشورگشایان، یعنی در خدمت توطئه ای اهریمنی برای تبدیل ملتی سرفراز به جامعه حقیری از صغیران مسادام العمری زیر قیمومت شرعی آخوندانی وارداتی و وارثان بعدی آنان، و فراهم آوردن شرایطی بوده است که این نظام دام پروری تا زمان ظهور امام زمان پایدار بماند.

این آخوندهایی که به دعوت «مرشدان کامل» صفوی از

طلبه خانه های خود در جبل عامل و شام و بحرین و قطر به ایران آمدند و به تعبیر علی شریعتی از حجره طلبه گی خود بیرون خزیدند و در کنار پادشاهان صفوی نشستند، خودشان به اندازه همین مرشدان کامل - اگر نه بیشتر از آنها - استادان آزمون داده فن دروغ و ریا بودند، بهمین جهت خیلی زود ائتلاف نامیمونی میان این دو به امضاء رسید که یکی از دو طرف آن فرزندان شیخ صفی سنی مذهب و صوفی مشربی بودند که به ناگهان طبق شجره نامه ای ناشناخته سادات صحیح النسبی از نسل مستقیم حسین بن علی و امام موسی کاظم از کار در آمده بودند، و درست در سر بزنگاه نیز خود صاحب الزمان به دیدار نواده همین شیخ صفی آمده و شمشیر بر کمرش بسته و او را مأمور برافراشتن پرچم تشیع در سراسر جهان کرده بود، و طرف دیگر ائتلاف آخوند وارداتی جبل عامل بود که او نیز بیمقدمه نایب تام الاختیار همین امام زمان در روی زمین از کار در آمد و معلوم شد که مدتها است از جانب خداوند مسأوریت اداره جهان اسلام را داشته ولی خودش متوجه آن نبوده است. البته این آخوند نه مطلقاً چیزی از ایران و از هویت تاریخی یا فرهنگی آن میدانست، نه با زبان مردمش آشنا بود و نه اصولاً علاقه ای به این مردم داشت. مسأوریتی که وی درین راستا داشت منحصر «استحمار» این مردمی بود که اندکی پیش از آن با برهان قاطع شمشیر قزلباش پیروان بی گفتگوی فرقه ناجیه اثنی عشریه از کار در آمده بودند.

در اجرای سناریوی طراحی شده این ائتلاف نامیمون بود که مرشد کامل، خود را تنها یک خادم شریعت از خدام نایب تام الاختیار امام عصر در روی زمین شمرد و نایب تام الاختیار امام نیز در عوض امر اداره امور این جهان را که بموجب توقیع امام زمان بر عهده او بود با توجه به صلاحیت کامل شرعی و عرفی مرشد کامل به وی واگذار کرد. البته این مرشد کامل همان سلطان اسلام پناهی بود که اندکی پیش از آن به هنگام پناه آوردن ولیعهد عثمانی به کشورش، با قید سوگند به قرآن متعهد شده بود که به هیچ صورت

این پناه جسته را به پدرش که قصد کشتنش را داشت بسازنگرداند، و با وجود این با دریافت سکه های زر و سیم سلطان عثمانی، همین امان گرفته بینوا را دست و پا بسته به فرستادگان پدرش سپرد تا در میدان شاه قزوین طناب به گردنش اندازند و خفه اش کنند.

مرشدان کامل بعدی نیز، که از زمان شاه عباس اول لقب کلب آستان علی را بر القاب پیشین خود افزودند، یکی بعد از دیگری از همین نواب تام الاختیار امام زمان برای سلطنت بر کشور خود وکالتنامه گرفتند، در شرایطی که جملگی این کلب های آستان علی پدرکش و مادرکش و برادرکش و فرزندکش از کار درآمدند، و بسیاری از آنان از افراط در باده نوشی و همجنس بازی جان سپردند، و عموماً فساد و ارتشاء و تبعیض را در بالاترین حد بر کشورشان حکمفرما ساختند. به برکت سلطه جویی روزافزون این آخوندان وارداتی، سنت دیرینه دانش اندوزی یکسره از کشور رخت بریست و جای خود را به دعاهای جوشن کبیر و جعفر طیار و به استخاره و طلسم و جادو و جن گیری سپرد، و در دورانی که «فلسفه طبیعی» نیوتن و «نقد خرد» کانت و «بررسی در باره ادراک انسانی» لایب نیتس و «دیکسیونر فلسفی» ولتر در اروپای قرن روشنگری منتشر میشد، حد اعلای دانش ایران شیعه در بحارالانوار ملا باقر مجلسی و روضة الشهداء کاشفی تبلور یافت. حتی سقوط بسی افتخار امپراتوری مقتدر صفوی بدست مشتی پابرهنه افغان به ادامه توطئه گری آخوندهای وارداتی پایان نداد، زیرا اینان با فترتی کوتاه دوباره از عصر آخوندپرور قاجاریه سر برآوردند و این بار چنان در اجرای سناریوی استحمار و استثمار خود پیش رفتند که در پایان این دوران قاجار مملکت را یکسره در آستانه سقوط نهایی به دامان استعمار انگلستان قرار دادند، و هر چند که شرایط استثنایی بین المللی همراه با رستاخیزی ملی معجزآسا مانع این سقوط شد و بصورتی معجزآسایتر کشور را وارد دوران غیرمنتظره ای از پیشروی و شکوفایی کرد، چندی نگذشت که سومین بخش سناریوی استحمار و استثمار، از نو به مرحله اجرا گذاشته شد.

آنچه از یکریع قرن پیش در ایران میگذرد، احتمالاً شوم ترین و در عین حال شرم آورترین فاجعه دوران ۱۴۰۰ ساله ای است که بر کشور ما گذشته است، زیرا این فاجعه در سالیانی چون سالهای پایان قرن بیستم و سالهای آغازین هزاره سوم میگذرد که در آنها دیگر جایی برای اتلاف وقت باقی نمانده است، و فاصله ای که میان عقب ماندگان کاروان با پیشروان آن پدید میآید به آسانی امکان پر کردن ندارد. تا پیش از دوران صفوی، ماهیت جسمانی ملت ما بود که ضریب میخورد و زخم برمیداشت، ولسی از آن دوران بیعد، آنچه میگذرد تلاشی برای انهدام اصالت انسانی و شرافت وجودی ایرانی است. تلاش برای تبدیل یکی از کهن ترین ملت‌های تمدن آفرین و تاریخ ساز جهان به جامعه صغیرانی است که اگر دستشان در آستین خودشان است، مغزشان در زیر عمامه های آیت الله ها و حجة الاسلامها جای داده شده است.



نظام ولایت فقیه علیرغم ادعای خودش در این باره که سر نخ آنرا در عرش الهی و وکالتنامه حکومت مطلقه اش را در توقیع امام زمان باید جست، از دیدگاه واقعیت‌های مذهبی نظامی است که از آغاز تا پایان آن بر تقلب شکل گرفته است: تقلب با قرآن، تقلب با امام زمان و تقلب با مردم ایران. آن اسلام ناب محمدی که این نظام مدعی کلیدداری آن است نه مطلقاً ناب است و نه مطلقاً محمدی است، ماهیت اسلامی آن نیز بسیار بیشتر از آنکه از قرآن محمد نشأت گرفته باشد از اسلام دستکاری شده ای نشأت گرفته است که ابوبکر و عمر بر اندام امپریالیسم عرب دوختند. و تازه در ایران ما همین اسلام دستکاری شده نیز بدست شاه اسماعیل صفوی مورد دستکاری تازه ای قرار گرفت تا این بار در خدمت جهانگشایی «مرشد کامل» به کار گرفته شود، و باری سومین بدست روح الله خمینی دستکاری شد تا ابزار صدور انقلاب اسلامی او به «همه بلاد و عالم» قرار گیرد. در این دستکاری سوم، خود همان امام زمانی نیز

که در توقیع خویش تصریح کرده بود که هر کس که در دوران غیبت کبرای او ادعای دیدنش را بکند مفتری و دروغگویی بیش نیست، از جانب همین نایب خود به میدان جنگ با صدام عفلقیسی آورده شد و حتی فرماندهی عساکر اسلام بدو تعلق گرفت.

سلسله دروغهای نظام ولایت فقیه از همان صد روزه نوفل لوشاتو آغاز شد و بخلاف دروغهای دیگری که در طول ۱۴۰۰ سال گذشته از جانب اسلام پناهان دیگر گفته شده و به فراموشی سپرده شده بود، این بار این دروغها در صفحات روزنامه ها و در آرشیوهای رادیوها و تلویزیونها برای ضبط در تاریخ باقی ماند، با این توضیح که این دروغهای ضبط شده تنها آن جزء کوچک کوه یخ بود که از آب بیرون بوده است، و نه آن چهار پنجم یا گاه بیشتر این کوه یخ که همچنان در زیر آب مانده است تا روزی که نوبت به بیرون آمدن آن برسد.

در صد روزه نوفل لوشاتو آیت اللهی که بعداً معصوم پانزدهم جهان تشیع شناخته شد و در صف اولیاء و انبیاء جای گرفت، صد بار، یعنی بطور متوسط روزی یکبار وعده هایی دروغین داد که بعداً یکایک آنها را، بدون حتی یک استثناء، پس گرفت. اطمینان داد که در ایران اسلامی روحانیون خودشان حکومت نخواهند کرد و فقط ناظر و هادی مجریان امور خواهند بود، و خود او نیز در حکومت اسلامی مقام رهبری نخواهد داشت و تنها نقش ارشادی خواهد داشت. و تنها چند ماه پس از بازگشت به کشور گفت: این حسرف را که روحانیت نباید مصدر کارها باشد دشمنان ما میگویند و قصدشان از بین بردن اسلام است. در نوفل لوشاتو گفت: رژیم اسلامی با استبداد جمع نمیشود، زیرا اساس اسلام بر دمکراسی است و وقتی که حکومت اسلامی در ایران برقرار شود دنیا خواهد دید که دمکراسی واقعی چیست، و پس از بازگشت هشدار داد که: این نوشته ها، این برنامه های دمکراسی، همه اش خلاف اسلام است، اینهایی که صحبت از دمکراسی میکنند از یهود بنسی قریظه هم بدترند و ما به اذن خدا و به امر خدا همه را سرکوب میکنیم. در

نوفل لوشاتو گفت: در جمهوری اسلامی هر کسی خواهد توانست عقیده خودش را با آزادی کامل اظهار بکند و دولت اسلامی همه منطبق ها را با منطق جواب خواهد داد، و تنها چند ماه پس از بازگشت به کشور گفت: کسانی که جبهه های سیاسی تشکیل می دهند تا هر چه می خواهند بکنند باید دست از کار خودشان بردارند. اگر از اول مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع می شود چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام سر میبردیم قضیه تمام میشد و اشکال برطرف میشد. در نوفل لوشاتو گفت: روشنفکران باید حرف خودشان را آزادانه بزنند تا ما بتوانیم یک فرهنگ سالم به ملت ایران تحویل بدهیم، و در بازگشت به کشورش گفت: به این روشنفکران هشدار میدهم که اگر دست از فضولسی بردارید سرکوب خواهید شد و تمامتان در عرض چند ساعت به زباله های فنا ریخته خواهید شد. در نوفل لوشاتو گفت: دانشگاه های ما آزاد نیستند زیرا یک عده چماق بدست به آنها میریزند و دانشجویان را میزنند و میکشند. و از همان هنگام بازگشت او به کشور چماق دارانی به دانشگاهها ریختند و دانشجویان را حتی در خوابگاههایشان زدند و کشتند و به دادگاهها نیز فرستادند تا حکم اعدامشان صادر شود.

در خود ایران نه از شمار این وعده های دروغ کاسته شد، نه همچنان هیچکدام از این وعده ها رعایت شد. در همان روزهای اول، رهبر کبیر انقلاب به مردم بشارت داد که: ما نه تنها آخرتتان را آباد میکنیم، بلکه دنیایتان را هم آباد میکنیم. برایتان آب و برق و نفت و اتوبوس را مجانی میکنیم و خیلی کارهای دیگر هم خواهیم کرد. و تنها یکسال بعد به همین مردم نهیب زد که: هی میگویند گوشت گران است و خربزه گران است. به جهنم که گران است. اسلام که خربزه نیست. من خوف دارم که خداوند تبارک و تعالی همه ما را غضب کند، پس یک قدر آدم بشوید. منشور هشت ماده ای صادر کرد که هیچکس حق ندارد برای کشف گناه و جرم دنبال اسرار مردم باشد و جاسوسی از غیر نماید، زیرا این خلاف دستور قرآن است و مرتکب آن مجرم و مستحق تعزیر شرعی است. و تقریباً همزمان با آن، خود

او به «کلیه دانش آموزان و دانشجویان و معلمان کشور» پیام فرستاد که دانشجویان و دانش آموزان عزیز وظیفه شرعی دارند اعمال دبیران و معلمین خودشان را زیر نظر بگیرند و محرمانه گزارش نمایند و معلمان و دبیران نیز در باره دانشجویانشان همین وظیفه را دارند. همینطور فرزندان عزیز در مورد همدرسان خودشان و مادران و پدران متعهد در مورد فرزندان!*

در همان نخستین روزهای بازگشت به ایران، رهبر کبیر انقلاب اعلام کرد که تا چند ماه دیگر مجلس مؤسسان تشکیل خواهد شد تا قانون اساسی جمهوری اسلامی را تهیه کند و بعداً این قانون برای تصویب به فراندم گذاشته شود. ولی در سر موعد همین رهبر کبیر مجلس انتخابی مؤسسان را تبدیل به مجلس انتصابی ناشناخته ای بنام خبرگان کرد و به کسانی که بدین عمل معترض بودند (و نخست وزیر وقت حکومت الهی از جمله آنان بود) اخطار کرد که: اینهایی که مجلس مؤسسان میخواهند و مجلس خبرگان نمیخواهند اصلاً با اسلام مخالفند، برای اینکه مجلس خبرگان میخواهد ولایت فقیه را تصویب کند که خدای تبارک و تعالی فرموده است و اینها از آن میترسند چونکه از اسلام میترسند. در هنگام انتصاب همین مهندس بازرگان به نخست وزیر، این رهبر کبیر انقلاب فرمان صادر کرد که بموجب ولایتی که از شرع مطهر دارد آقای مهدی بازرگان را که مسلمان و صدیق و خدمتگزار ملت است به ریاست دولت تعیین میکند و به همگان اعلام میدارد که اطاعت از او اطاعت از امام زمان و مخالفت با او در حکم شرک به خداوند است. و تنها ده ماه بعد از آن با تحمیل استعفا بدو، گفت که این مرد از اول هم در راه اسلام نبود و انتصاب او به ریاست دولت کار خطایی بود. در مورد ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهوری اسلامی گفت که این مرد مؤمن و شریف و خدمتگزار است و باید مورد تأیید کامل ملت باشد، و چند ماه بعد او را از ریاست جمهوری عزل کرد و گفت: من از اول میدانستم که این مرد عامل سیا و امریکاست و به اسلام دروغ میگوید.^۳

به پیروی از سرمشق ولی فقیه، در تمام بیست و چهار سال

گذشته از جانب کلیه کارگردانان حکومت الهی، در هر شرایط زمانی و مکانی دروغ گفته شد، و یکی از این رشته های دروغگویی نزدیک به یکصد هزار خطبه نماز جمعه ای است که در این مدت، هر روز جمعه در ده ها شهر ایران توسط امامان جمعه برای نمازگزاران ایراد شد و مجموعه آنها احتمالاً یکی از بزرگترین کلکسیونهای دروغ در تاریخ همه مذاهب است. در همین خطبه های نماز جمعه بود که معلوم شد ایران هواپیماهای طیرا ابابیل ساخته است که نیرومندترین هواپیماهای جهانند و از نظر موشک سازی سومین مقام را در تمام دنیا احراز کرده است، و در زمینه رادار به اختراعاتی دست یافته است که امریکائیها «دارند از غصه دق میکنند».

... و این دروغهای بیست و چهار ساله، از آغاز با جنایتهای بیست و چهار ساله دوش بدوش رفتند، جنایاتی گاه چنان فجیع و نفرت آور که در تاریخ قطور جنایتها و جنایتکارهای بزرگ تاریخ به دشواری میتوان مواردی زشت تر از آنها یافت، و آغازگر این سلسله جنایات سوزاندن زنده زنده چند صد مرد و زن و کودک آبادانی در سینما رکس این شهر در همان نخستین روزهای انقلاب بود. یکی دیگر از سلسله های طولانی قربانیان این جنایات، دولتمردان بلندپایه ای از خود همین مافیای عمامه داری بودند که در همان سالهای اول حکومت ولایت فقیه، یا بطور فردی بدست گروههای تروریستی ناشناخته ای چون گروه فرقان، و یا بصورت دسته جمعی چون در جریان انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی کشته شدند، و گناه همه آنان این بود که در سلسله مراتب سازمان روحانیت، میان افرادی معین با عالیترین سمتهای دولتی فاصله بودند و نشستن این افراد بر این مسندها جز با بیرون رفتن آن دیگران از صحنه ممکن نمیشد. وقتیکه دیر یا زود بخش ناپیدای کوه یخ نیز سر از آب برآورد، و اسناد ناشناخته بسیار و بسیاری را از واقعیتهای پنهانی این سالهای خون و مرگ در معرض بررسی گذارد، بهتر میتوان مفهوم سخن معروف دوران انقلاب فرانسه را در تطبیق آن با اسلام ایرانی دوست سال بعد دریافت که: ای آزادی، چه جنایتها که بنام تو صورت گرفته است! و وقتی هم

که ارزیابی های مربوط به کشتارهای برونمرزی تروریست های جمهوری اسلامی و بمب گذاریهای آنان در شهرهای بیگانه به سلسله قتل‌های زنجیره ای و غیرزنجیره ای درونمرزی افزوده شود، به درجه اصالت این فتوای روح الله خمینی در کشف الاسرار او بهتر میتوان پی برد که: «ای بیخردان، مملکت دین بهشت روی زمین است و آن با دست پاک روحانی تأسیس میشود. فسادها، دزدی ها، جنایتها، خونریزی ها، غارتگریها، همه از آن دسته از افراد این کشور است که با روحانی سر و کار ندارند».

آنهايي که در مساجد و معابر فریاد وا اسلاما برمیدارند و ایمان و امان را در خطر می بینند بدین جهت که در روزنامه ای کاریکاتوری به چاپ رسیده است که چهره ارائه شده در آن با امام سیزدهم جهان تشیع شباهتی دارد، با اندکی روشن بینی یا بیغرضی، میتوانند دریابند که کاریکاتور واقعی آن منجلابی است که خودشان ساخته و بنام اسلام ناب محمدی به صغیران ولایت فقیه تحویل داده اند.

* * *

واقعیت هشتمین، ارزیابی موضعی است که اسلام در ایران فردای ما خواهد داشت، یا الزاماً میباید داشته باشد.

در بیست و چهار ساله مرگ و خونی که بر کشور ما گذشته است، یکه تازی بی حد و مرز واپسگرایانی که غالباً درجه تعصب مذهبیشان با اندازه پول و مقامی که نظام الهی در اختیارشان میگذارد ارتباطی مستقیم دارد، این واکنش را در قشر بزرگی از ایرانیان، چه درونمرزی و چه برونمرزی، پدید آورده است که تمام نابسامانی ها را به حساب آیینی گذارند که همه جنایتها و سرکوبگریها بسه نام آن انجام میگیرد، و بناچار راه حل نهایی را نیز در این بیابند که خود آن را نفسی کنند، یعنی ناخودآگاه به همان راهی روند که آخوند میخواهد و به همان دامی افتند که مکتب آخوند در پیش پایشان گسترده است.

چنین واکنشی، هر چند که کاملاً قابل درک است، نه با حقوق

شناخته شده انسان قرن حقوق بشر که داشتن یا نداشتن مذهب، و انتخاب مذهب و حق تغییر مذهب را حق مسلم هر فرد بشری می‌شمارد سازگار می‌آید، و نه واقع بینانه است، زیرا حقیقت آزموده شده تاریخ این است که هیچ اعتقادی را که در طول زمان نضج گرفته باشد نه تنها با کوبنده ترین چماقها، بلکه با قوی ترین استدلال ها نیز نمیتوان یکشبه از میان برداشت، و اگر مدرک قابل لمسی بر این واقعیت ضرور باشد، انقلاب کبیر ضد مذهبی فرانسه و انقلاب کبیرتر و ضد مذهبی تر روسیه میتوانند مثالهایی گویا بحساب آیند. تحول واقعی در برداشتهای مذهبی توده ها، با همه ضرورتی که دارد، تنها در شرایطی میتواند انجام گیرد که با تحولات همه جانبه ای در دیگر زمینه های فکری و فرهنگی آنان نیز همگام باشد، درست به همان صورت که استقرار دموکراسی واقعی در یک جامعه وقتی امکان پذیر است که زمینه های آموزشی و اقتصادی لازم برای برقراری چنین دموکراسی در آن فراهم آمده باشد.

اگر این قانون الزامی ملاک ارزیابی قرار گیرد، در آنصورت واقع بینانه میباید پذیرفت که در دنیای حاضر ما، با هیچ منطقی هر قدر هم استوار، نمیتوان از بیش از یک میلیارد نفر مسلمان جهان - منجمله از بخش ایرانی هفتاد میلیون نفری آن - توقع کرد که حتی در شرایطی چنان عصیان برانگیز که شرایط کنونی این جهان مسلمان، و چنان عصیان برانگیزتر که شرایط کنونی ایران مسلمان، اعتقادهای مذهبی صحیح یا غلطی را که به ارث تحویل گرفته اند و در طول سالها با آنها بزرگ شده اند به یکباره ترک گویند و بر همه آنها خط بطلان بکشند. چنین تحولی از جانب آزاداندیشانی معدود قابل درک است، ولی آنرا از توده های بسیار وسیع تر انتظار نمیتوان داشت، و از یاد نبریم که این قانون فقط قانون مسلمانان جهان نیست، قانون پیروان همه مذاهب است.

.....
آنچه در عوض هم واقع بینانه است، هم منطقی است و هم ضروری، کوشش پیگیر روشنگران برای آگاه سازی پیروان این مذاهب

است تا بدانان امکان دهد که روشن بینانه تر در مسائل دینی خود بیندیشند و واقع گرانه تر در مورد گزینش راه فردای خویش تصمیم بگیرند و اساسی ترین همه این روشنگریها تفهیم این واقعیت است که کلیدداران مذاهب با تمام ادعاهای بیضه داری خود، از آغاز تا به امروز بطور منظم به پیروان خود دروغ گفته اند و بطور منظم از ساده دلی آنان به سود خویش بهره گرفته اند، حتی اگر این بهره گیری مستلزم فرستادن گروه‌ها گروه از آنان به کشتارگاههایی بوده است که تاریخ همه مذاهب از آنها آکنده است. اگر انکیزیسیون مسیحی ۳۱,۹۱۲ نفر را زنده زنده در آتش سوزاند و در یک روز و شب سن بارتلمی ۱۳,۰۰۰ مرد و زن و کودک را - حتی در رحم های مادرانشان - قطعه قطعه کردند، دارالمحنه ها و دادگاههای زندقه و محاکم شرع اسلامی نیز ده ها هزار نفر را در تنورهای گداخته افکندند، یا زنده زنده پوست کنند، یا شقه کردند، یا گچ گرفتند. و اگر ریچارد شیردل ها یکروزه ده هزار اسیر خود را گردن زدند، شاه اسماعیل ها و سلطان سلیم ها نیز یکروزه ۲۰,۰۰۰ نفر را در تبریز و ۴۰,۰۰۰ نفر را در ارضروم، به گناه سنی بودن و شیعه بودن قتل عام کردند.

و تازه نه تنها پیروان ساده دل مذاهب بوده اند که قربانی فریبکاریهای این بیضه داران دین شده اند، بلکه برترین مقدسات خود این مذاهب نیز، اعم از خدا و پیامبران و قدیسین و امامان آنها، به اندازه همین ساده دلان به بهره گیری گرفته شده اند. شاید به عنوان نمونه ای از این واقعیت، تذکر این یک مورد کافی باشد که در همان حال که خود قرآن از زبان خداوند بر توحیدی بودن آیین های یهودی و مسیحی و زرتشتی به یک اندازه تأکید میگذارد (سوره حج، آیه ۱۷)، آیت الله عظمایی که پس از مرگش در «لابلای صفحات قرآن» جا داده میشود، و «پیامبران و ائمه گذشته بر گرد وجود مبارکش حلقه میزنند تا خاک پایش را توتیای چشم خود کنند»، تنها بخاطر اینکه تخطئه تاریخ گذشته کشورش را در برنامه کار خود دارد، همین یکتاپرستان قرآن را «تخم ناپاکان بی آبرویی» مینامد که «زردشت

مجوس مشرک را مرد پاک خداپرست میخوانند»، و این کفر آشکار او نه تنها از جانب همان قضات بزرگوار شرع که توهین به «مقام معظم رهبری» را برای صدور حکم قطع دست راست و پای چپ جوانی سی ساله دلیلی کافی می‌شمارند نادیده گرفته میشود، بلکه بلندپایه ترین مقام قضایی کشور برای همین آیت الله بزرگوار «معصومیتی در حد قداست انبیا» قائل میشود^۱.

^۱ آنچه باز تفهیم هر چه بیشتر آن از جانب روشنفکران ضروری است، توجه دادن نسل جوان ما بدین واقعیت است که در جهانی چون جهان مترقی امروز، سرنوشت ملت ایران در اختیار بیسوادانی قرار گرفته است که با همه آنکه حسابهایشان در بانکهای خارجی با میلیونها و میلیاردهای قرن بیستمی محاسبه میشود، حد و مرز اطلاعاتشان از چهار دیواری قرون وسطایی بحارالانوار ملا باقر مجلسی و علم آنان نیز از «علمی که از دارالعلم قم به همه عالم صادر میشود»^۲ فراتر نمی‌رود. بناچار مسابقه‌هایی نیز که به دستور این بحرالعلوم‌ها برای میلیونها دانش آموز و دانشجوی کشور ابن سیناها و رازی‌ها و خیام‌ها طرح میشود از این قبیل از کار درمی‌آید که «کافر و سگ و بول و مدفوع کدامیک نجس‌ترند؟» در شرایطی که نجس‌تر از همه اینها را مدت‌ها پیش از این، فقیه بسیار نام آوری به روشنی معرفی کرده بود: «این فقیهان شیعه مانند کسی هستند که بدنش را به نجاست آلوده باشند و برای رفع این آلودگی بدنبال آب برآید و پس از تلاش زیاد بدان دسترسی یابد، اما آب برای زدودن آرایش کافی نباشد، و بناچار اینان تا پایان عمر در نجاست غوطه‌ور بمانند»^۳.

و اگر با همه اینها همچنان در قلمرو همین بحرالعلوم‌ها، به تعبیر صائب تبریزی «خم در این مجلس بزرگی‌ها به افلاطون کند»،

۱ - موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور، ۱۶ شهریور ۱۳۶۰

۲ - آیت الله خمینی، قم، ۲ اردیبهشت ۱۳۵۸

۳ - امام حامد غزالی، نقل از کتاب روضات الجنات محمد باقر خوانساری، ج ۸، ص ۱۷۸

برای این است که باز به گفته او «کار با عمامه و قطر شکم افتاده است» و نه با دانش و بینشی که وجه امتیاز واقعی در جهان امروز ماست.

.....
در اسلام فردای ما، منطق نامعقول پیوند دین و شمشیر، که در طول ۱۴۰۰ سال میلیونها خون ناحق بنام آن ریخته شد و هم اکنون نیز خون های ناحق دیگری به فراوانی در جمهوری الهی ولایت فقیه بنام آن ریخته میشود، میباید جای خود را به منطق بسیار معقولتر جدایی دین از شمشیر سپارد، زیرا واقعیت شناخته شده تاریخ این است که دین اصولاً برای رویارویی با شمشیر بوجود میآید و نه برای اینکه حق را در خدمت شمشیر گذارد. اگر امر بر این میبود که خود شمشیر نماینده حق باشد، در آنصورت مغولان غیرعمامه ای نیز میتوانستند یاسای چنگیزی خود را در جای انجیل و قرآن بگذارند و آدلف هیتلر نیز اشکالی نمیدید که «نبرد من» خویش را چهارمین کتاب آسمانی اعلام کند.

منطقی که بیفاصله پس از درگذشت محمد در خدمت کشورگشایی و غنیمت گیری خلافت عرب بکار گرفته شد، و در طول قرون بعد از آن نیز ابزار مشروعیت کشتارها و غارتگریهای بیابان گردان غیر عرب قرار گرفت، اگر هم میتوانست در جهان قرون وسطایی دیروز محلی از اعتبار داشته باشد در دنیای هزاره سومی امروز مطلقاً چنین جایی را ندارد. بیگمان در این دنیای هزاره سوم نیز شمشیرکشیهای دیگری در آشفته بازارهایی دیگر صورت خواهند گرفت، ولی این بار در هیچیک از آنها خدا چنین آسان به بازی گرفته نخواهد شد.

رابطه ناسالم ۱۴۰۰ ساله کشور ما با آن اسلامی که شمشیرکشان عرب برایش به ارمغان آوردند، میباید بنوبه خود در ایران فردا مورد تجدید نظری بنیادی قرار گیرد، زیرا ادامه چنین رابطه ای برای ملت ما بیش از این امکان پذیر نیست. چهارده قرن رویارویی بی وقفه فرهنگ ایرانی و ویژگیهای زیربنایی آن با فرهنگ

بیگانه ای با ویژگی‌هایی درست خلاف آنها، نه تنها بسیاری از گرانمایه ترین فرزندان این فرهنگ را به کام مرگ یا به سیاهچالها و شکنجه گاهها فرستاده و یا به ترک یار و دیار واداشته است، بلکه سنگینی چنین رویارویی نیروی حیاتی ملت ما را چنان به فرسودگی کشانیده است که امروز حتی رمقی را برای حرکت در مسیر واقعی خود برایش باقی نگذاشته است.

پایان دادن بدین رابطه ناسالم هزار و چهارصد ساله، تنها از یک راه میسر است و آن جدایی کامل دین از سیاست است تا چماقی که در قرن گذشته از دست کلیسا گرفته شد امروز از دست اسلام چماقدار نیز گرفته شود، و ایران مسلمان ما بتواند به همان راهی رود که نه تنها همه کشورهای مسیحی، بلکه همه کشورهای بودایی، برهمایی و افریقای سیاه نیز در جهان امروز بدان میروند، و تنها دنیای درست‌تر اسلامی است که با یکی دو استثنا، همچنان در چنبره وابستگی نافرجام دین و دولت گرفتار مانده است.

ایران فردا در عین آنکه میتواند ماهیت مذهبی خود را نگاه دارد، الزامی ندارد که سرنوشت سیاسی خویش را نیز با جهان اسلامی پیوند دهد، و نه تنها چنین الزامی را ندارد، بلکه درست بعکس برایش ضروری است که موضع بین المللی کاملاً مستقلی را در مسیر حفظ منافع ملی خودش داشته باشد. نفس مسلمانی ایران دنباله روی بیقید و شرط آن را از آشفته بازار جهان اسلامی و سهیم شدنش را در اختلافات و نابسامانیهای مزمز چنین جهانی ایجاب نمیکند، همچنانکه مسیحی بودن کشورهای ۹۰ گانه جهان مسیحی، تعهدی برای هیچیک از آنها در پیروی از راه مسیحیان دیگر بوجود نمیآورد. منطقه عمل جهان ایرانی بطور سنتی بسیار بیشتر از سرزمینهای عربی، آسیای مرکزی و خاور دور و آسیای جنوب شرقی و بویژه هندوستان است، و در همین دوران کنونی، درگیر شدن مصنوعی کشور ما در مسائل داخلی جهان اسلامی و تمرکز همه توجه آن بدانچه در لبنان و سوریه میگذرد فرصتی تاریخی و تکرار ناشدنی را برای اینکه پس از فروپاشی امپراتوری شوروی، ایران ایفای

نقش تاریخی و سنتی خویش را در ارتباط با جمهوریهای تازه استقلال یافته آسیای میانه بعهدہ گیرد از دست ما گرفت. شاید این توضیح اضافی نیز لازم باشد کہ مفهوم جدا کردن حساب سیاسی ایران از جهان اسلامی، بیعلاقگی آن بہ سرنوشت دیگر کشورهای این جهان مسلمان نیست، حتی در شرایطی کہ هیچیک از خود این کشورها بہ ایران شیعه جز بہ چشم کشوری بدعتگزار و عملاً نامسلمان ننگرند.

بازنگری اساسی دیگری کہ میباید در ایران مسلمان فردا انجام گیرد، تعدیل قوانینی است کہ با همه آنکہ در طول قرون از جانب بیضه داران دین قوانینی ابدی و تغییرناپذیر خوانده شدہ اند، مطلقاً با برداشتهای اجتماعی و فکری و با شرایط سیاسی و اقتصادی بشریت عصر حاضر سازگار نیستند، و جهان اسلام نیز در دنیای کنونی ما در شرایطی نیست کہ بتواند چنین قوانینی را بہ اکثریت غیرمسلمان جهان تحمیل کند، فقط با پافشاری در حفظ آنها میتواند فاصله خود را با بخش پیشرفته جهان زیادتر و عقب ماندگی جهان سومی خویش را بیشتر کند.

ریشه واقعی این مشکل را در این میباید جست کہ قوانین برقرار شدہ در سالهای مدنی اسلام اصالتاً برای مردم خود عربستان و در ارتباط با شرایط محلی و قومی آنان وضع شدہ اند و نمیتوانند بہ سرزمینهای دیگری با تمدن ها و فرهنگهایی دیگر و با شرایط اقلیمی و اجتماعی و اقتصادی دیگر منتقل شوند مگر اینکہ در هر مورد کہ لازم آید با چنین شرایط خاص تطبیق داده شوند. همانطور کہ مقررات روزه ماه رمضان بصورتی کہ در قرآن تعیین شدہ است قابل اجرا در سرزمینهای شمالی و قطبی نیستند، بسیاری از قوانین مربوط بہ حلال و حرام خوراکی ها، یا قوانین طهارت و غسل و بول و غایط و حیض و نفاس، یا قوانین سنگسار و قطع دست و پا و قصاص و دیه، در قیاس با شرایط بهداشتی جهان امروز دیگر علت وجودی ندارند، همچنانکہ مقررات اقتصادی ابتدایی آنها نیز پاسخگوی شرایط بسیار پیچیدہ تر دنیای کنونی ما نیستند. مثلاً

دیگر رهنمودهای مربوط به معاملات و شرکتها نمیتوانند در این یک آیه قرآن خلاصه شوند که: «شما که ایمان آورده اید، اگر خواهید به نسیه عمل کنید سند و نوشته در میان آورید، و از نویسنده درستکاری بخواهید که معامله شما را به کتابت آورد و به پاس اینکه خداوند نوشتن را به وی آموخته است از اینکار ابا نکند. و وقتی که سند را بنویسد، مدیون آنرا امضا کند و از آنچه مقرر شده چیزی نکاهد، و اگر مدیون سفیه یا صغیر باشد دو مرد و اگر یسافت نشوند یک مرد و دو زن که مورد قبول طرفین باشند به درستی معامله گواهی دهند و هرگاه آنها را برای ادای شهادت به محکمه بخوانند در آنجا حاضر شوند، و البته نویسنده سند را نیز بی اجر و مزد نگذارند که اگر چنین کنند نافرمانی خداوند کرده اند» (بقره، ۲۸۲)، همچنانکه رهنمودهای مربوط به کسب و یا بازرگانی نمیتوانند در این دو آیه که «مال یکدیگر را به ناسحق نخورید بلکه کاری کنید که با رضا و رغبت متقابل تجارت کرده و سود برده باشید» (نساء، ۲۹) و: «آنگاه که نماز شما پایان یافت در پی کسب و کار خود در روی زمین منتشر شوید و از فضل و کرم خداوند روزی طلبید» (جمعه، ۱۰) خلاصه شوند، و به تمام نیازهای مربوط به مسائل مالیاتی با این قانون که پنج درصد درآمدهای مسلمانان بطور تساوی و نه بصورت تصاعدی به بیت المال مسلمین تعلق گیرند پاسخ داده شوند. چنین قوانینی که میتوانندستند بادیه نشینان صدر اسلامی حجاز را کفایت کنند نمیتوانند پاسخگوی نیازهای اقتصادی چند میلیارد دلاری دنیای قرن بیست و یکمی امروز ما نیز باشند.

نه تنها چنین قوانین زندگی روزمره، بلکه بسیاری از قوانین جاافتاده تر و دیرپاتر نیز، هر قدر هم در طول زمان لازم الاجرا دانسته شده باشند، در شرایط امروز تمدن بشری امکان پذیرفته شدن و بالطبع به اجرا در آمدن را ندارند، و این ضرورت نه تنها قانونی چون بردگی و برده داری را شامل میشود، بلکه بهمان اندازه مواردی چون نابرابری های حقوقی زن و مرد و حجاب اسلامی زنان و تعدد زوجات را نیز در برمیگیرد. بهمان صورت که اصل بردگی و

برده داری، علیرغم آنکه در هر سه کتاب مقدس توحیدی صریحاً بر سر آن صحنه گذاشته شده است، از جانب تمدن امروزی بشر از بیخ و بن نفی شده است - و در حدی نفی شده است که حتی بنیادگرایان این مذاهب نیز اجازه این را که اشاره ای به مشروعیت آن کنند به خود نمیدهند - این اصل دیگر نیز که زن بصورت انسانی ۵۰ درصدی به حساب گرفته شود، یا اصل تعدد زوجات که در آن زن بصورت کالایی، یا ماشین تولید مثلی، یا همخوابه ساده ای به حساب گرفته میشود، و نه بصورت شریک تمام عیار یک زندگی، نفی شده اند.

در باره حجاب اسلامی اصولاً غلوی در جهان اسلام صورت گرفته است که بیش از آنکه به خود قرآن مربوط شود به خواست حرمسراداران این جهان در تضمین مالکیت انحصاریشان بر زننده بگوران غالباً زیباروی حرم ها مربوط میشود. آنچه در قرآن در این باره آمده است این است که: «زنان مؤمنه را بگو که نگاهها و فروجشان را محفوظ دارند و سینه و بر و دوششان را بپوشانند و زینت هایشان را جز به شوهران و محارمشان ننمایند» (نور، ۳۱) و «ای پیمبر، به زنان و دختران خود و به زنان دیگر مؤمنان بگو که خویشان را از بدنگاهی های کسان در امان دارند» (احزاب، ۵۹). میان این فرمان با آنچه ما در نظام الهی طالبان ناظر آن بوده ایم و در نظام الهی ولایت فقیه ناظر آن هستیم تفاوت بسیار است، همچنانکه میان استناد بیضه داران دین بدین حکم قرآنی که مردان را بر زنان برتری است از این رو که مردان از مال خود بدانسان نفقه میدهند، با شرایط امروزی جهان متمدن که در آن بسیار زنان از استقلال اقتصادی برخوردارند و به نفقه گیری نیازی ندارند، ناهماهنگی آشکار وجود دارد.

در ارزیابی روشن بینانه همه این واقعیتها بود که عارف بسیار بزرگ ما، قرنهای پیش در مثنوی خود دینداری واقعی را در این دانست که از قرآن مغز برداشته شود و پوست برای دکانداران دین گذاشته شود. اگر در همه پانصد سال گذشته، به لطف آخوندپروری صفویان و دنباله روان قاجار آنان، بخلاف آنچه مولانا

تجویز کرده بود، همچنان پوست برگزیده شد و مغز به دور افکنده شد، چیزی از قاطعیت ارزشیابی عارف بزرگ ما کاسته نشده است. در اسلام فردای ایران نیز این سرمشق مولانا است که میباید ملاک عمل مردمی بالغ و عاقل قرار گیرد و نه آنچه بیضه داران بزرگوار برای صغیران و مقلدان کارگاههای دام پروری خود خواسته اند و میخواهند.

اسلام فردای ایران میباید اسلامی هماهنگ با تمدن و فرهنگ بشریت مترقی جهان فردا باشد و نه اسلام عربستان هزار و چهار صد سال پیش، و این دو بهیچ صورت و با هیچ شمشیر و چماق شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام قابل تطبیق با یکدیگر نیستند. در این اسلام فردا، میباید حجاب قرون وسطایی زنان و تعدد زوجات و نابرابری های حقوقی زن و مرد، بهمان اندازه کنار گذاشته شوند که قوانین قرون وسطایی قصاص و دیه و سنگسار و دست و پا بردن کنار گذاشته میشوند، و به همان اندازه که میباید مقررات قرون وسطایی طهارت و غسل و بول و غایط یا حلال و حرام خوراکی ها و ذبح حلال و یا تحریم موسیقی کنار گذاشته شوند، و همه این اصلاحات الزامی میتوانند در تطابق با آیات قرآنی - و نه در تناقض با آنها - عملی شوند اگر اسلام ما از صورت اسلام ۴۳ آیه ای قتال و غنیمتی که خلافت عرب برای ما فرستاد - و هزار و چهار صد سال است اسلام حاکم بر کشور ما است - بیرون آید و جای خود را به اسلام ۶,۰۰۰ آیه ای خود محمد بسپارد که بعکس در همه این هزار و چهار صد سال به فراموشی سپرده شده است.

در شرایطی که خود قرآن به صراحت بر این تأکید نهاده است که تمامی آیات قرآنی در یک حد از اعتبارند و هیچکدام آنها را بر دیگری امتیازی نیست، و با توجه به اینکه آن ۴۳ آیه قتال و غنیمتی که اسلام ۱۴۰۰ ساله گذشته بر آنها بنیاد نهاده شده است جز اینکه در پایان چهارده قرن پیروان خود را به تحمل سرنوشت فلاکت بار امروزی خود محکوم کرده باشند حاصلی به بار نیاورده اند، اسلام فردای ایران میباید برای نخستین بار در ایران و

برای نخستین بار در همه جهان اسلامی، راه خود را بصورتی ۱۸۰ درجه ای تغییر دهد، یعنی این بار بر آن صدها آیه غیرقتال و غیرغنیمت همین قرآن تکیه داده شود که بر ارزشهای اخلاقی آدمیان و آزادی آنان در انتخاب معتقدات مذهبی خویش و احترام به عقاید دیگران تأکید میگذارند. در همین قرآنی که روح الله خمینی از میان بیش از شش هزار آیه آن تنها یک آیه را معتبر می‌شمارد که «این مخالفان را بکشید تا فتنه از میان برخیزد»، این آیه نیز آمده است که «شما که مسلمانید، غیرمسلمانان دیگر را به سخره مگیرید، زیرا که شاید آنان نیز در دین خود بهترین مؤمنان باشند، و زنان مسلمان نیز زنان نامسلمان را به سخره مگیرند، بسا که آنان نیز بهترین زنان باشند» (حجرات، ۱۱).

۱۴۰۰ سال است اسلام ما اسلامی بوده که غیرمسلمانان را در حد نجاست بول و غایط قرار داده است، و با اینهمه در پایان ۱۴ قرن چنین برداشتی نامسلمانان را فرود نیاورده، فقط مسلمانان را به مذلت کنونی کشانیده است. اسلام فردای ما میباید بر این برداشت دیگر از قرآن متکی باشد که «از کافران نیز کسانی دوستدار و مددکار یکدیگرند، در حالیکه شما مسلمانان با جداییهای خود فتنه و فساد را در جهان باعث میشوید» (انفال، ۸۳).

۱۴۰۰ سال است اسلام ما اسلام ترس و ارباب بوده و زندگی مذهبی ما در داخل شبکه ای از وحشت جای داشته است. اسلام فردای ما میباید اسلام خدایی رحمن و رحیم باشد و نه خدای جبار و منتقمی که باید فقط از او ترسید و بدرگاهش شفیع آورد، و البته شفیعانی عمامه دار آورد.

۱۴۰۰ سال است نکوکاری ما در پرداخت سهم امام و روضه خوانی و اشک ریزی بر شهدای کربلا خلاصه شده است. اسلام فردای ما میباید اسلام آن قرآنی باشد که گفته است: «نکوکاری این نیست که روی به جانب مشرق و مغرب کنید، بلکه این است که یتیمان و فقیران و رهگذران و مستمندان را از دارایی خود یاری دهید و به عهد و پیمانی که بسته اید وفادار باشید و در سختی ها

شکیبایی کنید» (بقره، ۱۷۷) و گفته است: «وای بسر آن عیبجوی هرزه زبانی که مالی اندوخته است و پیوسته به حساب و شمارش آن وقت میگذراند، گویی میپندارد که مال دنیا بدو عمر ابد میبخشد» (همزه، ۱).

صاحبنظری از ایران امروز ما، و از درون خود این ایران و نه از برون آن، راه فردای ایران ما را بصورتی منطقی و واقع نگرانه ارائه کرده است که مناسب میدانم عین آنرا به عنوان نتیجه گیری پایسانی کتاب حاضر، برای خوانندگان خویش نقل کنم:

«ما وقتی به بسار سنگین فرهنگی خسود نگاه میکنیم، می بینیم که احتیاج به یک بازبینی بزرگ داریم. بنابراین نباید تردید کنیم که آنچه رفتنی است و محکوم به رفتن، بگذاریم برود، در عوض ماندنی ها را، سرچشمه ها را، همه آنچه را که مایه سرزندگی و بزرگ منشی و آزادگی روح ایرانی بوده و فعالیت و گشایش را تشویق میکرده، با جدیت تمام نگاه داریم.

اما در کنار فرهنگ ملی یک فرهنگ جهانی نیز داریم. لازمه پویش فرهنگ ملی و تقویت آن این است که پنجره هایش به روی جریانهای اصیل فرهنگ جهانی باز گذاشته شود.

اگر فرهنگها جریان پیدا کرده و از دیاری به دیاری و از دورانی به دورانی رفته اند، برای آن است که دیارها و دورانهای دیگر پذیرای آنها بوده اند. در نگرش به اصل، حرف بر سر آن نیست که چه فرهنگی خودی و چه فرهنگی بیگانه است، حرف بر سر آن است که کدام رو به روشنی و رویندگی دارد و کدام رو به جمود. هر فرهنگی که رو به زندگی داشته باشد باید به استقبال آن رفت، و از جز آن، ولو خودی باشد، روی بازگرداند. ولی پذیرش فرهنگ درست مستلزم آن است که زمینه فرهنگ پذیر داشته باشیم. اگر در فرهنگ رایج بومی خود سبکسر، آسان پسند، کوتاه بین و بی توقع باشیم از فرهنگ بیرون هم همینها را خواهیم طلبید. برعکس اگر در کشور خود بنیسه فرهنگی محکمی یافته باشیم، در جای دیگر هم همپایه و همتراز آنرا خواهیم جست. از اینجا است که پنجره خود را بروی فرهنگهای دیگر

باز نهادن یک ضرورت میشود، با این شرط که برای اینکه بدها جلسو نیایند باید جا را با خوبها پر کرد و بنجل پذیر فرهنگ بین المللی نشد.

انسان خوب بودن یا بد بودن هر کسی مربوط به خودش است، ولی متمدن بودن یک نیاز اجتماعی است که بی آن، جامعه فشرده و پر ازدحام کنونی میتواند به یک کانون عذاب تبدیل گردد. فرهنگ اگر در گذشته یک تجمل معنوی شناخته میشد، اکنون برای حفظ عیار انسانی انسان و حتی بقای هستی او، یک ضرورت است^۱»

فراموش مکنیم که مطالبه تبدیل اسلام ۴۳ آیه ای ابوبکر و عمر به اسلام ۶۰۰۰ آیه ای خود محمد، یعنی بازگرداندن دین از صورت یک ابزار حکومت به صورت یک واقعیت مذهبی، مطالبه ای است که از همان نخستین مراحل تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلام ما از جانب فرهنگ ایرانی آغاز شده و از آن پس توسط هر نسلی پس از نسل دیگر، در قرنی پس از قرن دیگر تکرار شده است. این واقعیت که در درازای همه این قرون به چنین مطالبه ای جز با چماقداری و سرکوبگری پاسخ داده نشده است، این واقعیت دیگر را که علیرغم همه این سرکوبگریها و چماقداریها این مطالبه همچنان ادامه یافته است نفی نمیکند. نسل آینده ساز امروزی ما که رسالت سرنوشت ساز بازسازی فردای کشورش را بعهدده دارد، تنها نسلی نیست، بلکه فقط تازه ترین نسلی است که پیام فرهنگ والای خود را در این باره که اسلام چماقدار تحمیل شده بدو اسلام قرآن و محمد نیست میشوند و بهمراه آن میشوند که دین سالارانی که ادعای کلیدداری این اسلام چماقدار را دارند دکانداران بی آزر دین بیش نیستند، دکانداران که ایرانیان در باره آنها از فردوسی خود شنیده اند که:

زبان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش!
و از ناصر خسرو خود شنیده اند که:

۱ - محمد علی اسلامی ندوشن: فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی

این حیلت بسازان فقهایند شما را؟
 ابلیس فقیه است گر اینها فقهایند!
 گر احمد مرسل پدر امت خویش است
 این بی پدران پس همه اولاد زنایند!
 و از سنائی خود شنیده اند که:
 مسلمانی کنون اسمی است بر عرفی و عاداتی،
 از این آیین بیدینان، پشیمانی! پشیمانی!
 و از عطار خود شنیده اند که:
 به زیر خرقة تزویر زنار نهان تا کی؟
 ز زیر خرقة گر مردید، آن زنار بنمائید
 ز دعوی هیچ نگشاید، اگر مردید اندر دین
 چنان کاندردرون هستید در بازار بنمائید!
 و از مولوی خود شنیده اند که:
 گر به ریش و... مردستی کسی
 هر بزی را ریش و مو باشد بسی!
 هین، روش بگزین و ترک ریش کن
 ترک این و ما و من و تشویش کن!
 و از سعدی خود شنیده اند که:
 کلید در دوزخ است آن نماز
 که در چشم مردم گذاری دراز
 به نزدیک من شبرو راهزن
 به از فاسق پارسا پیره—ن
 و از حافظ خود شنیده اند که:
 حافظا، می خور و رندی کن و خوش باش ولی،
 دام تزویر مکن چون دگران قرآن را!
 و از صائب خود شنیده اند که:
 تا سرانجام چه از پرده درآید، کامروز
 دور پرواری عمامه و قطر شکم است!
 و در دورانی تازه تر، از ایرج خود شنیده اند که:

خدایا، تا به کی ساکت نشینم، من اینها جمله از چشم تو بینم
تو این آخوند و ملا آفریدی تو توی چرت ما مردم دوییدی
به شرع احمدی پیرایه بس نیست؟ زمان رفتن این خار و خس نیست؟
بیا از گسردن ما زنگ وا کن ز زیر بار خسر ملا، رها کن!
و از بهار خود شنیده اند که:

دین نیست اینکه بینی در دست این گروه
کاین مفسده است و این دنیان مفسدتگرند
وین رسم پاک نیست که دارند این کسان
کاین بدعت است و این دنیان بدعت آورند!
و در همان حال که همه این هشدارها را شنیده اند، در باره
دیدگاههای واقعی فرهنگ ایرانی نیز، از همین سنائی شنیده اند که:
به وقت خدمت یزدان، دلت را کن سوی قبله
از آن کاین کار دل باشد، نباشد کار پیشانی!
و از همین مولوی شنیده اند که:

ای خانه پرستان، چه پرستید گل و سنگ؟
آن خانه پرستید که پاکان طلبیدند!
و از همین سعدی خود شنیده اند که:
طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی،
صدق پیش آر، که اخلاص به پیشانی نیست!
و از همین حافظ خود شنیده اند که:
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج، که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم!

* * *

دوست جوان من پیام پایانی من به تو تنها پیام یک ایرانی
به ایرانیان دیگر نیست، تنها پیام نسلی کهن به نسلی نو نیز نیست،
پیام نسلهایی سه هزار ساله به نسل تاریخ ساز فردا است، نسلهایی
که دیری است میدان را ترک گفته اند و با اینهمه از راه مسیرائی والا
همچنان در ضمیر ناخودآگاه ما حضور دارند. پیام بنیادی آن ایرانی

است که به تعبیر دلنشین صاحب‌نظری از جهان غرب، در سپیده دم تاریخ مشعل فروزانی را بر دست گرفت با این رسالت کسه آنرا تا شامگاه این تاریخ فروزان نگاه دارد^۱، و من در ابلاغ این پیام اعصار و قرون پیام رسان بی نام و نشانی بیشتر نیستم.

متأسفم که این پیام کهن را هنگامی بسه تو میرسانم که کشوری که به گفته معروف Hegel نخستین کشور تاریخ ساز جهان بوده، خودش به چند قدمی فراموشخانه تاریخ رسیده است، و مردمی که به ارزیابی Toynbee اولین سازمان ملل متحد را در تاریخ جهان بنیاد نهادند، خودشان با محکومیت دسته جمعی سازمان ملل متحد رویارویند. آن سرزمین تمدن آفرینی که دستاوردهای اندیشه و هنرش از کرانه های اقیانوس آرام تا سواحل اقیانوس اطلس را در گستره خود داشت^۲، امروز کشور جهان سومی بخت برگشته ای بیش نیست که این بار بالانشینی های آنرا تنها در فراوانی شمار اعدام شدگان و زندانیان و بیماران روانی و معتادان و بیکاران و گرسنگان و ترک دیار گفتگان آن میتوان یافت، و مفاخر دیرینه اش را در رکورد‌داری جهانی غارتگریهای مالی آیت الله ها و حجة الاسلامهایش، و نوآوریهای سنتی آن را در کشتارهایی از نوع کشتار سال ۱۳۶۷ و قتل‌های زنجیره ای، و شاخصیت بین المللیش را در رقم هشدارهایی که به صورت پیگیر از جانب مراجع جهانی حقوق بشر دریافت میدارد.

با اینهمه، پیامی که من آورنده آنم پیام نومیدی نیست، پیام تسلیم نیز نیست، زیرا که تاریخ کهن ما، اگر در نشیب و فرازهای دائمی خود سیلی خور طوفانهای گران بوده و زخمهای گران نیز برداشته است، هرگز تاریخ تسلیم و نومیدی نبوده است. بسه گفته مولوی تاریخ شب زدگی های بسیار بوده، اما تاریخ شب پرستی نبوده، حدیث خواب نیز نگفته است، در همه حال حدیث آفتاب گفته

۱ - L'âme de l'Iran در René Grousset

۲ - J. Darmesteter در: مروری بر تاریخ ایران

است. اگر جز این میبود، ایران ما امروز در همسان تاریکخانه ای جای داشت که بسیاری از امپراتوریها و تمدنهای کهن بدان رفتند و دیگر بازنگشتند. بگذار در این راستا، این ارزیابی غرورانگیز یک آشنای سرشناس تاریخ خودمان را نیز بازگو کنم که: «هر قدر بیشتر تاریخ این ملت استثنایی را از نظر میگذرانم، آشکارتر سنگ خارایی را در نظر میآورم که در سیلی خور سیلابهایی ویرانگر قرار گرفته است، و با اینهمه این سیلابهای خروشان را یکی پس از دیگری از سر میگذرانند و خود همان سنگ خارایی که هست باقی میماند»^۱.

۱۴۰۰ سال است سیلابهای ویرانگر بطور پیگیر در وعده گناه تاریخ ما حضور داشته اند، و هر باره نیز شمشیرهای خونریز عرب و مغول و ترک و تاتار و ترکمن و قزلباش بر آنها رنگ خون زده اند، و این رنگ را به نام آن خدا و اسلامی زده اند که خودشان نیز چون ما قربانیان قلبی هزار و چهار صد ساله بیش نبوده اند. با خواندن آنچه در بیش از یکهزار صفحه این کتاب از دیدگاه پژوهشگرانی گرانقدر به ارزیابی تو گذاشتم، احتمالاً برایت روشن شده است که آنچه شمشیرکشان سعد وقاص برای ما آوردند از همان آغاز اسلامی دستکاری شده بیش نبود، همچنانکه افسانه آغوش گشودن ایرانیان به روی این شمشیرکشان بادیه قلبی بیش نبود و همچنانکه نزدیک به دو میلیون حدیثی که همه تکفیرها و کشتارها و شکنجه ها و بیرحمی های بیضه داران دین در طول چماقداری ۱۴۰۰ ساله آنان بر آنها سامان داده شد، دروغهایی بیش نبودند که بی استثناء از جانب این بیضه داران ساخته شدند و به اتکاء ضوابط فقهی ناشی از همین حدیثها بود که چهارده قرن تمام در ایران آخوندزده ما سرها بریده شد، و شکمها پاره شد، و چشم ها از حدقه ها بیرون آورده شد، و از سرهای بریده مناره ها ساخته شد، و چهارده قرن پسرها بدست پدرها و پدرها بدست پسرها، و برادران بدست برادران کور شدند، یا قطعه

۱ - Comte de Gobineau در «تاریخ ایران»

قطعه شدند، یا در زندانها جان سپردند تا بیضه اسلام محفوظ مانده باشد.

دوست من بیاد داشته باش که تو زاده کشوری هستی که برخلاف آنچه هزار و چهارصد سال است کسانی مغرضانه گفته اند و امروز نیز کسانی از خود این کشور همچنان مغرضانه میگویند، تاریخ آن در قادسیه آغاز نمیشود، بلکه قادسیه فقط پرانتزی است که در این تاریخ گشوده شده است، و اتفاقاً اصیلترین بخش این تاریخ آن بخشی است که در قادسیه پایان گرفته است. تو زاده کشوری هستی که طی قرون بسیار نه تنها ابرقدرت سیاسی و نظامی جهان باستان، بلکه ابرقدرت تمدن آفرین و فرهنگ ساز این جهان نیز بود و یکی از بازتابهای این فرهنگ آیین‌هایی بودند که در این سرزمین پا گرفتند و از آنجا به شرق و غرب جهان باستان گسترش یافتند. و هم امروز نیز بقایای پرستشگاهها و آتشگاهها و آثار هنری و نوشته‌های آنها را در همه سرزمینهای پهناور میان اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس، و در موزه‌ها و نگارخانه‌ها و کتابخانه‌های سراسر جهان به فراوانی میتوان یافت.

به خلاف آنچه باز هم در درازای ۱۴۰۰ سال به مردمی ناآگاه، مغرضانه گفته شده است و امروز نیز همچنان مغرضانه گفته میشود، هیچیک از این آیینهایی که ایران ما به بشریت ارمغان داد نه آیینهای شرک بودند و نه آیینهای اساطیری. آیینهایی بر پایه والاترین برداشتهای فلسفی از نبرد کائناتی نور و ظلمت بودند که میبایست آدمیان نیز، آزادانه و آگاهانه، ایفای سهم خویش را در این نبرد به عهده گیرند.

آیین اسلام اگر برای بت پرستان و بادیه نشینان بی فرهنگ جزیره العرب برداشتهای بسیار والاتر و بالاتری از معتقدات ابتدایی آنانرا برایشان به ارمغان آورد، برای ایرانیانی که خودشان با همه این برداشتهای والا در آیینهای ملی خویش آشنایی داشتند پیام ناشناخته‌ای بهمراه نداشت. با اینهمه پیام این آیین تو نیز میتوانست مانند پیام‌های آیین‌هایی دیگر از جانب این ایرانیان با حسن قبول

شنیده شود اگر این پیام بهمان صورتی بدانان میرسید کسه پیام این آیین های دیگر رسیده بود، و بهمان صورتی که پیام خود آیین های زرتشتی و مهری و مانوی ایران به مردم سرزمینهای دیگر رسیده بود. ولی پیام این آیین عربی برای اولین بار در تاریخ جهان با شمشیر آورده شد، و پذیرش آن مستلزم پذیرش الزامی سروری شمشیرکشان نیز دانسته شد. پس از آنان هم شمشیرکشان ترک و غز و تاتار و مغول و ترکمن، این ادعا را در طول ۴۰۰ سال تکرار کردند که این شمشیرکشی ها و این غارتگریها در راه انجام وظیفه ای شرعی صورت گرفته است و صورت میگیرد.

آنچه من در کتاب حاضر سعی در توضیح آن کرده ام، ارائه این واقعیت است که پیام واقعی هیچ مذهبی در هیچ دورانی از تاریخ و در هیچ شرایط زمانی و مکانی، پیام کینه و دشمنی، یا پیام فریب و دروغ نبوده است و پیام اسلام نیز بناچار جز این نمیتوانسته است باشد، و اگر اسلامی که با شمشیر بادیه نشینان عرب برای کشور ما آورده شد از همه اینها نشان داشت، برای این بود که این اسلام وارداتی به سفارش دستگاه خلافت عرب و در راه تأمین منافع خاص آن ساخته و پرداخته شده بود، درست بهمانصورت که مسیحیت کلیسای ساخته و پرداخته امپراتوری رم مسیحیت دستکاری شده ای بود که در راه تأمین منافع این امپراتوری شکل داده شده بود، نه آن مسیحیت و نه این اسلام هیچکدام مسیحیت و اسلامی در صورت مذهبی نبودند، مسیحیت و اسلامی صرفاً در صورت ابزار سیاسی و حکومتی بودند.

پرانتری که در قادیسیه گشوده شد بر چنین اسلام سیاسی گشوده شد، و نه بر آن اسلام مذهبی که در طول سیزده سال از جانب محمد ارائه شده بود. امروز دوران این اسلام سفارشی و حکومتی، میباید بسته شدن این پرانتز به پایان خود برسد، زیرا که دیگر دلیلی برای ادامه آن باقی نمانده است. البته هیچیک از ایرانیانی که همچنان به دین خویش وابسته باشند، الزامی در ترک آیین خود ندارند، ولی اینان حقاً میباید راه مذهبی آینده خود را در اسلامی دور از پیرایه های زشت و غالباً سفیهانه ای که بخصوص از دوران صفویه بعد بر آن

بسته شده است بجویند، اسلامی که در آن رفتن مؤمن با پای راست و نه پای چپ در دارالخلا، یا غسل جنابت او در وان حمام و نه در خزانه عمومی، یا خوردن گوشتی در غیر ذبح اسلامی، عرش خدا را به لریزه درنیاورد، بیضه اسلام نیز با دست دادن مؤمن به یک کافر ترک بر ندارد. آنجایی ترک بردارد که چند هزار زندانی در عرض چند شبانروز در سیاهچالهای اسلامی بدست پاسداران انقلاب کشته شوند تا مطالبه حسابی از بابت چند صد هزار کشته جنگ هفت ساله صدور انقلاب از جانب آنان صورت نگیرد، آنجایی ترک بردارد که دختران محکوم به مرگ در داخل زندانهای خود مورد تجاوز شرعی این پاسداران قرار گیرند تا طبق قانون شرع در عین بکارت کشته نشده باشند. آنجایی ترک بردارد که پانصد زن و مرد و کودک در داخل سینمایی در بسته از جانب آدم کشان اسلامی سوزانده شوند، و آنجایی که قاتلان قتل‌های زنجیره ای از جانب قضات عالی‌مقام شرع تبرئه شوند و بجای آنها وکلای مدافع قربانیان همین قتل‌های زنجیره ای به زندان فرستاده شوند.

نه چنین اسلامی میتواند با دروغ هزار و چهار صد ساله ای بنام «ولایت فقیه» همزیستی کند، و نه ملتی که پرانتز این دروغ هزار و چهار صد ساله را بسته باشد میتواند آینده خود را در سازش با این بزرگترین دروغ تاریخ خود بجوید. نسل آینده ساز فردای ایران بخاطر پی ریزی آینده ای روشن برای فرزندان ملتی که کابوسی سنگین را در پشت سر گذاشته است میباید همه این پلیدیها و فریبکاریها و واپس گرایها و دروغهایی را که وجه مشخص این چهارده قرن شوم بوده اند بصورتی قاطع به زیاله دان تاریخ بفرستد تا بتواند راه را بر چنین آینده ای بگشاید.

در صفحات پایانی کتاب «تولد دیگر» خودم متذکر شده بودم که در این تلاش سرنوشت سازی که برای پی ریزی چنین ایرانی در جامعه ما صورت میگیرد، روشنگرانی که کار راهگشایی فکری این تلاش را به عهده گرفته اند در صفوف مقدم پیکار جای دارند. بگذار کتاب حاضر را نیز با ادای احترامی عمیق به پیشگامان یکصد ساله این روشنگری: آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، جمال الواعظین،

ایرج، عارف، بهار، پورداود، کسروی، دشتی، هدایت، نوبخت، مسعود، بهروز، سرمد، پروین اعتصامی، فروغ، که از آنها یاد کرده بودم و به دنباله روان گرانقدر آنان که در فاصله انتشار این دو کتاب بدین پیشگامان خاموش شده پیوسته اند: نادر نادرپور، سعید سیرجانی، ضیاء مدرس، اخوان ثالث، احمد شاملو، فریدون مشیری، آرسامنش و دیگران با همه احترامی که شایسته آند بیایان رسانم. اگر لزومی به نام بردن از مبارزان زنده نمی بینم، برای این است که آثاری که منظمآ از آنان منتشر میشود خود بهترین گواه ارزشمندی تلاش دلیرانه ای هستند که این روشنگران با تحمل همه خطرات آن بر عهده دارند.

کتابنامه

فهرست مراجع فارسی، عربی و اروپائی کتاب

بر اساس طبقه بندی مطالب

توضیح:

۱ - برای احتراز از طولانی شدن این فهرست، از تکرار اسامی و مشخصات کتابها و رسالاتی که بطور جداگانه در آغاز جلد اول این کتاب مشروحاً از آنها نام برده شده، خودداری شده است. همچنین از تکرار اسامی و مشخصات کتابها و رسالاتی که در متن کتاب تنها در چند مورد خاص بدانها استناد شده است (و در پاصفحه ای های صفحات مربوطه نام برده شده اند) صرفنظر شده است.

۲ - فهرست حاضر شامل عناوین و مشخصات کتابها و رساله ها و مقالاتی است که پیش از آغاز نگارش این کتاب بمنظور مراجعه بدانها تنظیم و طبقه بندی شده بودند، ولی در عمل بخشی از آنها به علت اینکه نیازی بدان نبود مورد استفاده قرار نگرفتند. با اینهمه ترجیح داده ام که نام و مشخصات هیچیک از آنها را از این کتابنامه حذف نکنم، با این هدف که بتوانند در صورت لزوم مورد استفاده علاقمندانی قرار گیرند که خواستار مطالعات گسترده تری در زمینه های مربوط بدانها باشند. برای کمک بیشتری بدین دسته از خوانندگان، در مورد خاص کتابهای مرجع یعنی آثاری که جنبه کلاسیک و کلیدی دارند، افزون بر نقل ساده مشخصات کتابها توضیحات جامعتری را نیز در ارتباط با مطالب آنها و سوابق چاپ و انتشارشان در کشورهای دیگر ضمیمه کرده ام.

۳ - در تاریخ های چاپ کتابها، حرف ق. نشانه سالهای قمری است که غالباً در آثار چاپ مصر و لبنان و عراق و هندوستان تاریخ انتشار کتاب براساس آن مشخص شده است.

۱- منابع فارسی و عربی

کتابهای مرجع

ابن الاثیر (عزالدين ابى الحسن): الكامل فى التاريخ (کامل)، حوادث تاريخ جهان از ابتداى خلقت تا سال ۶۲۸ هجرى، ۱۵ ج، بيروت، ۱۹۷۵. ترجمه فارسى توسط عباس خليلى بسا عنوان تاريخ بزرگ ايران و اسلام، ۱۲ ج، تحقيق و تحشيه مهيار خليلى، تهران، ۱۳۲۱؛ ترجمه بخشهاى مربوط به ايران توسط باستانى پاريزى، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۹.

ابن الاثیر (عزالدين ابى الحسن): اسدالغابه فى معرفة الصحابه (۷،۵۰۰ زندگینامه رجال صدر اسلام)، قاهره، ۱۳۱۰ق.

ابن بطوطه (ابوعبداله محمد طنجه اى): رحله ابن بطوطه (تحفة النظار فى عجایب الاسفار)، چاپ پاریس، ۱۸۷۹؛ چاپ لندن، ۱۹۲۸؛ چاپ قاهره، ۱۳۱۰ق. ترجمه فارسى توسط محمد على - موحد، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۷.

ابن اسحاق (ابوعبداله محمد): مغازى. ترجمه فارسى توسط محمود مهدوى «تاريخ جنگهای پیامبر»، ۳ ج، نشریه مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۱-۱۳۶۶.

ابن حزم (ابومحمد): الفصل فى الملل والاهواء والنحل، قاهره، ۱۳۲۰ق.

ابن حوقل (ابوالقاسم محمد): صورة الارض، چاپ Kramer، لیدن، ۱۹۶۷؛ ترجمه فارسى، نشریه بنياد فرهنگ ايران، تهران، ۱۳۴۵.

ابن خردادبه (ابوالقاسم عبیداله): المسالك والممالك، چاپ قاهره، ۱۳۳۴ق؛ چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۸۹.

ابن خلدون (ابوزيد عبدالرحمن): تاريخ ابن خلدون (کتاب العبر و ديوان المبتدا والخبر فى ايام العرب والعجم والبربر)، چاپ M. Quatremère، ۳ ج، پاریس، ۱۸۵۸؛ چاپ قاهره، ۷ ج، ۱۸۶۷؛ چاپ بيروت، ۸ ج، ۱۹۵۷-۱۹۶۷.

ابن خلدون (ابوزید عبدالرحمن): مقدمه، چاپ قاهره، ۱۸۶۷؛ ترجمه فرانسه توسط W.M. de Slane، ج ۲، الجزیره، ۱۸۵۲-۱۸۵۶؛ ترجمه فرانسه توسط V. Monteil، پاریس، ۱۹۶۷؛ ترجمه فارسی توسط پروین گنابادی، ج ۲، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۶.

ابن خلکان (شمس الدین ابوالعباس): وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان. زندگینامه ۸۵۰ نفر از مشاهیر جهان اسلام، ج ۳، قاهره، ۱۲۹۹ق؛ ج ۷، بیروت ۱۹۶۹-۱۹۷۱.

ابن رسته (ابوعلی احمد بن عمر): اعلاق النفیسه، دائرة المعارف هیئت و جغرافیای قرن سوم هجری (در اصل ۱۵ ج، که تنها جزء هفتم آن باقی مانده است)، چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۹۴.
ابن سعد (ابوعبداله محمد): طبقات الکبری (طبقات ابن سعد، کاتب واقدی)، شرح احوال پیامبر اسلام و صحابه او، قاهره، ۱۳۵۸ق.

ابن طقطقی (ابوجعفر محمد بن تاج الدین): الفخری فی آداب السلطانیة والدول الاسلامیة. ترجمه فارسی توسط محمد وحید گلپایگانی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۰.

ابن عبدربه (احمد بن محمد): عقد الفرید، ویراستاری احمد امین، ج ۴، قاهره، ۱۹۵۲-۱۹۵۶.

ابن عربشاه (احمد): عجائب المقدور فی نوائب التیمور، ترجمه فارسی توسط محمد علی نجاتی با عنوان «سه نام در زندگانی شگفت آور تیمور»، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۹.

ابن عساکر (ابوالقاسم علی بن حسن): تاریخ دمشق (در اصل ۸۰ جلد که تنها ۸ جلد از آن باقی مانده است)، چاپ دمشق، ۱۳۸۰ق.

ابن الفقیه (ابوبکر احمد بن محمد همدانی): البلدان. تلخیص شده در قرن پنجم هجری توسط علی بن حسن شیرازی، چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۸۵؛ ترجمه فارسی توسط ح. مسعود، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.

ابن قتیبه دینوری (ابومحمد عبدالله): المعارف. تاریخ عمومی جهان از زمان خلقت تا سال ۲۶۰ هجری، قاهره، ۱۳۸۲ق.

ابن قتیبه دینوری (ابومحمد عبدالله): تأویل مختلف الحدیث، به اهتمام محمد زهری النجار، قاهره، ۱۳۸۶ق.

ابن قتیبه دینوری (ابومحمد عبدالله): عیون الاخبار، چاپ C. Brockellmann، ج ۴، برلین ۱۹۰۰-۱۹۰۸؛ چاپ قاهره، ۱۹۶۳.

ابن کثیر (ملک المؤید عمادالدین ابوالفدا): البداية والنهاية (حوادث تاریخ جهان از زمان آدم ابوالبشر تا سال ۷۶۷ هجری بترتیب سنوات و به روش کتاب کامل فی التاریخ ابن الاثیر)، ج ۱۴، قاهره، ۱۳۵۸ق.

ابن کثیر (ملک المؤید عمادالدین ابوالفدا): تقویم البلدان، چاپ Reinaud & St. Guyard متن عربی همراه با ترجمه فرانسه، ج ۳، پاریس ۱۸۴۸-۱۸۸۳؛ چاپ قاهره، ۱۳۶۲ق. ترجمه فارسی توسط عبدالمجید آیتی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.

ابن مسکویه (احمدبن محمدبن یعقوب، ابوعلی): تجارب الامم، وقایع عمومی عالم از طوفان نوح تا سال ۳۶۹ هجری، چاپ S.D. Margoliouth، ج ۷، در سلسله انتشارات موقوفه Gibb، اکسفرد، ۱۹۲۰-۱۹۳۱؛ چاپ قاهره، ج ۷، ۱۳۳۲-۱۳۴۰ق.

ابن ندیم (محمدبن اسحاق): الفهرست. چاپ G. Flügel و W. Muller، ج ۳، لایپتسیگ، ۱۸۵۹-۱۸۶۰؛ چاپ بولاق، ۱۲۹۵ق؛ چاپ قاهره، ۱۳۴۸ق. ترجمه فارسی توسط رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۲.

ابن هشام (رفیع الدین اسحاق همدانی): سیره رسول الله (معروف به سیره ابن هشام)، قدیمی ترین شرح حال پیامبر اسلام بعد از مغازی ابن اسحاق. چاپ F. Wüstenfeld، گوتینگن، ۱۸۵۹؛ چاپ بولاق، ج ۳، ۱۲۹۵ق؛ چاپ قاهره، ۱۹۳۶؛ چاپ استانبول، ۱۲۸۶ق. ترجمه انگلیسی A. Guillaume، اکسفرد، ۱۹۶۷؛ ترجمه فارسی قاضی ابرقوه با ویراستاری و مقدمه اصغر مهدوی، تهران، ۱۳۶۱.

ابواسحاق ابراهیم بن منصور نیشابوری: قصص الانبیاء، ویراستاری حبیب یغمائی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.

ابوالفرج اصفهانی (علی بن حسین): الاغانی، دائرة المعارف شعر عرب، ۱۵ ج، چاپ بولاق، ۱۳۸۵-۱۲۹۴ق؛ چاپ قاهره، ۲۰ ج، ۱۳۰۵-۱۳۱۰ق؛ چاپ بیروت، ۲۱ ج، ۱۹۵۶-۱۹۵۷.

ابوالفرج اصفهانی (علی بن حسین): مقاتل الطالبین، چاپ قاهره، ۱۳۲۰ق؛ چاپ تهران، ۱۳۰۷ق.

ابونعیم الاصبهانی (احمد بن عبدالله): حلیة الاولیاء، چاپ قاهره، ۱۹۳۳.

اصطخری (ابواسحاق ابراهیم فارسی): المسالك والممالك، چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۷۰؛ چاپ تهران، ویراستاری ایرج افشار، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

بلاذری (احمد بن یحیی): فتوح البلدان، چاپ De Goeje، لیدن، ۱۸۶۶؛ چاپ قاهره، ۱۳۵۰ق؛ ترجمه انگلیسی Ph. K. Hitti با عنوان Origin of the Islamic State، چاپ نیویورک، ۱۹۱۶؛ ترجمه فارسی بخش مربوط به ایران توسط آذرتاش آذرنوش، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.

بلاذری (احمد بن یحیی): انساب الاشراف، چاپ Max Schloessinger، ۵ ج، قاهره، ۱۹۵۵.

بیرونی (ابوریحان محمد بن احمد): آثار الباقیه عن القرون الخالیة، متن عربی و ترجمه انگلیسی توسط E. Sachau، لندن، ۱۸۷۹؛ متن عربی، لایپتسیگ، ۱۹۲۳؛ ترجمه فارسی توسط اکبر داناسرشت، تهران، ۱۳۵۲.

بیرونی (ابوریحان محمد بن احمد): ماللهند، چاپ E. Sachau، لندن، ۱۸۸۷.

تغری بردی (ابوالمحسن الحنفی): النجوم الزاهرة، ۱۰ ج، چاپ قاهره، ۱۳۴۸-۱۳۵۸ق.

ثعالبی (ابومنصور عبدالملک نیشابوری): غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، متن عربی و ترجمه فرانسوی بخشهای مربوط به پادشاهان ایران توسط Zotenberg، چاپ پاریس، ۱۹۰۰.

- ثعالبی (ابومنصور عبدالملک نیشابوری): یتیمۃ الدهر، ۴ ج، چاپ قاهره، ۱۳۶۶ق.
- جاحظ (ابوعثمان عمرو): البیان والتبیین، ۲ ج، چاپ قاهره، ۱۳۱۱ق؛ چاپ بیروت، ۱۹۴۸.
- جاحظ (ابوعثمان عمرو): التاج، چاپ قاهره، ۱۳۰۹ق. ترجمه فارسی توسط محمد علی خلیلی، تهران، ۱۳۴۳.
- جاحظ (ابوعثمان عمرو): رسائل، چاپ G. van Vloten، لیدن، ۱۹۰۳.
- جهشیاری (محمد بن عبدوس): کتاب الوزراء والکتاب، چاپ قاهره، ۱۹۳۸؛ ترجمه فارسی ابوالفضل طباطبائی، چاپ تهران (بی تاریخ).
- جوزجانی (قاضی منهاج السراج): طبقات ناصری؛ ویراستاری و حواشی عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲.
- حاج خلیفه (مصطفی، کاتب چلبسی): کشف الظنون، ۷ ج، چاپ G. Flügel، لایپتسیگ، ۱۸۳۵-۱۸۵۸؛ چاپ استانبول، ۷ ج، ۱۳۱۱-۱۳۱۸ق.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب (اثر جغرافیایی نویسنده ناشناسی از قرن چهارم هجری، قدیمی ترین کتاب موجود فارسی در جغرافیای عمومی). چاپ عکسی و. و. بارتلد از روی تنها نسخه خطی این کتاب که در سال ۱۸۹۲ توسط تومانسکی خاورشناس روسی در بخارا کشف شده بود، لنینگراد، ۱۹۳۰.
- ترجمه انگلیسی کتاب توسط و. مینورسکی، با شرح و تحقیق جامع، لندن، ۱۹۳۲؛ چاپ تهران، باهتتمام منوچهر ستوده، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- حمزه اصفهانی (ابوعبداله): تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، چاپ I.M. Gottwaldt در ده جلد، با عنوان لاتینی Hamzae Ispahanensis Annalium، چاپ پتروپولیس، ۱۸۴۵.
- خواندمیر (خواجه غیاث الدین): حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر، ۴ ج، ویراستاری و مقدمه جلال الدین همائی، تهران، ۱۳۳۳.

دینوری (ابوحنیفه احمد بن داود): اخبار الطوال، از جالبترین تواریخ مربوط به سالهای صدر اسلام و کشورگشایی های عرب، چاپ قاهره، ۱۳۲۰ق. ترجمه فارسی توسط صادق نشأت، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.

طبری (ابوجعفر محمد بن جریر): اخبار الرسل والملوک (تاریخ طبری)، مشهورترین تاریخ جهان اسلام؛ چاپ متن عربی با عنوان لاتینی Annales quos scripsit abu Djafar al-Tabari به اهتمام De Goeje در لیسن، ۱۵ ج، ۱۸۷۹-۱۹۰۱. ترجمه فرانسه براساس ترجمه فارسی بلعمی از تاریخ طبری، توسط H. Zotenberg؛ در ۴ ج، پاریس، ۱۸۶۷-۱۸۷۴؛ ترجمه فارسی توسط ابوالقاسم پاینده، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳؛ ترجمه فارسی توسط صادق نشأت، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱.

عتبی (ابونصر محمد): تاریخ یمینی، ترجمه ابوالشرف ناصح خراقانی، ویراستاری علی قویم، تهران، ۱۳۳۵؛ ویراستاری جعفر شعاع، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.

قزوینی (عمادالدین زکریا): آثار البلاد، چاپ F. Wüstenfeld، گوتینگن، ۱۸۴۸؛ چاپ بیروت، ۱۹۶۰.

ماوردی (ابوالحسن علی): احکام السلطانیه، چاپ Maximilian Enger، بن، ۱۸۵۳؛ چاپ قاهره، ۱۲۹۸ق؛ ترجمه فارسی قوام الدین یوسف بن حسنی حسینی شافعی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و چنگیز پهلوان، چاپ مونستر (آلمان)، ۲۰۰۲.

مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین): مروج الذهب. متن عربی و ترجمه فرانسه توسط Barbier de Merynard و Pavet de Courtelle در ۹ ج، چاپ پاریس، ۱۸۶۱-۱۸۷۷؛ چاپ قاهره، ۱۳۱۰ق؛ ترجمه فارسی توسط ابوالقاسم پاینده، ۲ ج، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰.

مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین): التنبیه والاشراف، ترجمه بخش مربوط به ایران توسط Barbier de Meynard، چاپ پاریس،

۱۸۷۱؛ متن کامل عربی، چاپ لیدن، ۱۸۹۳؛ چاپ قاهره،
 ۵ ج، ۱۳۵۷-۱۳۶۰ق؛ ترجمه فارسی توسط ابوالقاسم پساینده،
 نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹.

مقدسی (ابوعبدالله محمد): احسن التقاسیم، چاپ De Goeje، لیدن،
 ۱۸۷۲؛ ترجمه فارسی علینقی منزوی، ۲ ج، تهران، ۱۳۶۱.

مقدسی (مطهرین طاهر): البدء والتاریخ (تاریخ جهان از بدو خلقت تا قرن
 چهارم هجری)، چاپ Clément Huart، متن عربی و ترجمه
 فرانسوی، در ۶ ج، پاریس، ۱۸۹۹-۱۹۱۹؛ چاپ قاهره، ۶ ج،
 ۱۳۱۸-۱۳۲۴ق؛ ترجمه فارسی توسط محمد رضا شفیعی کدکنی
 (ج ۵ و ۶)، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۱.

مقریزی (تقی الدین احمد بن علی): الخطط و الآثار، ۲ ج، چاپ قاهره،
 ۱۲۷۰ق.

مقری (تقی الدین احمد): نفع الطیب، چاپ بولاق، ۱۲۹۷ق.

نویری (احمد بن عبدالوهاب): نهیة الارب، ۱۴ ج، چاپ قاهره،
 ۱۳۴۲-۱۳۶۲ق.

وصاف (شرف الدین عبدالله شیرازی): تاریخ وصاف (وصاف الحضرة)،
 چاپ بمبئی، ۱۲۶۹ق. ترجمه فارسی توسط ع. آیتسی، نشریه
 بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.

هلال الصابی: تهافت الامرا فی تاریخ الوزراء: چاپ Amedeo با ترجمه
 انگلیسی، لیدن، ۱۹۰۴؛ چاپ بیروت، ۱۹۰۴؛ چاپ تهران، ۱۳۳۸ق.

هندوشاه نخجوانی (ابن سنجر صاحبی): تجارب السلف، ویراستاری
 عباس اقبال، تهران، ۱۳۴۴.

یاقوت حموی (شهاب الدین): معجم البلدان، ۵ ج، چاپ
 F. Wüstenfeld، لایپتسیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۳؛ چاپ قاهره،
 ۱۳۷۲ق؛ چاپ بیروت، ۱۹۵۵.

یعقوبی (احمد بن علی یعقوب ابن واضح اصفهانی): تساریخ یعقوبی،
 چاپ M. Houtsma، لیدن، ۱۸۸۳؛ چاپ نجف، ۱۳۵۸ق؛ چاپ
 بیروت، ۱۹۶۰؛ ترجمه فارسی توسط محمد ابراهیم آیتسی،
 ۲ ج، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.

قرآن

افتخاریان (جواد): علوم روز در قرآن، یا پیروی علوم امروز از اسلام، تهران، ۱۳۴۳.

الهی قمشه ای (حاج شیخ مهدی): ترجمه قرآن کریم، تهران، ۱۳۵۴.

الهی قمشه ای (حاج شیخ مهدی): تفصیل الآیات القرآن کریم، از روی چاپ J. Labaume در پاریس و چاپ فزاد عبدالباقی در قاهره، همراه با ترجمه فارسی آیه ها، تهران، ۱۳۴۴.

انصاری (مسعود): بازشناسی قرآن، کالیفرنیا، ۱۹۸۶.

ایزوتسو (توشی هی کو): مفاهیم اخلاقی و دینی در قرآن، ترجمه فارسی توسط فریدون بدره ای، تهران، ۱۳۶۲.

بابک (عباس): قرآن و دانشوران (تطبیق آیات قرآن با اشعار و نوشته های بزرگان ادب ایران)، تهران، ۱۳۷۷.

ماقلانی (ابوبکر): اعجاز القرآن، قاهره، ۱۳۷۳ق.

تفسیر جلالین، تألیف جلال الدین ابو عبدالله محمدبن احمدالمحلی الشافعی و جلال الدین ابوالفضل عبدالله حسن بن ابی بکرالسیوطی، چاپ قاهره، ۱۳۰۸ق.

تقوی (سید محمدعلی): تاریخ قرآن مجید، تهران، ۱۳۶۸.

جادمولی (محمد احمد): قصه های قرآن (ترجمه قصص القرآن، توسط مصطفی زمانی)، تهران، ۱۳۴۷.

جفری (آرتور): واژه های دخیل (غیر عربی) در قرآن، ترجمه فارسی توسط فریدون بدره ای، تهران، ۱۳۶۶.

خرمشاهی (بهاء الدین): دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ۲ ج، تهران، ۱۳۷۱.

خرمشاهی (بهاء الدین): قرآن پژوهی؛ هفتاد بحث و تحقیق قرآنی، تهران، ۱۳۷۰.

خزائلی (محمد): احکام قرآن، تهران، ۱۳۵۳.

راشد (حسینعلی): اسلام و قرآن، تهران، ۱۳۴۶.

روحانی (محمد حسین): تفسیر کلامی قرآن، تهران، ۱۳۴۴.

رهنما (زین العابدین): ترجمه و تفسیر قرآن مجید، ۴ ج، نشریه سازمان اوقاف، تهران، ۱۳۵۳.

- زنجانی (حاج میرزا عبدالله): تاریخ قرآن، ترجمه ابوالقاسم سحاب
تفرشی، تهران، ۱۳۱۷؛ تبریز، ۱۳۴۲.
- شریعت سنگلجی: کلید فهم قرآن، تهران، ۱۳۴۵.
- شریعتی (محمد تقی): تفسیر نوین قرآن، نشریه نشر فرهنگ اسلامی،
تهران، ۱۳۵۴.
- شریف لاهیجی: تفسیر قرآن. ویراستاری و مقدمه محمد ابراهیم آیتی،
تهران، ۱۳۴۰.
- صبری (خلیل): طبقات آیات قرآن کریم براساس ۲۶ موضوع، همراه با
ترجمه آیات به فارسی، تهران، ۱۳۴۴.
- طبرسی (شیخ ابوعلی ابوالفضل): مجمع البیان فی تفسیر القرآن،
بیروت، ۱۹۶۱.
- طبری (ابوجعفر محمدبن جریر): تفسیر الکبیر در ۳۰ ج، بیروت،
۱۳۵۷ق؛ ج ۶ و ۷، تحقیق و اهتمام حبیب یغمسانی، نشریه
دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴.
- فؤاد عبدالباقی (محمد): المعجم الفهرس لالفاظ القرآن الکریم، چاپ
قاهره ۱۴۰۷ق. (۱۹۸۷م).
- مجد (امید): قرآن مجید با ترجمه منظوم، تهران، ۱۳۶۲.
- معزی (محمد کاظم): ترجمه فارسی قرآن مجید همراه با کشف الآیات
و طبقه بندی آنها، به کوشش محمود رامیار، نشریه اتحادیه
انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و امریکا و کانادا،
۱۳۵۹.
- میبدی (رشیدالدین ابوالفضل): کشف الاسرار و عده الابرار، ترجمه و
تفسیر عرفانی قرآن کریم توسط خواجه عبدالله انصاری.
تلخیص حبیب اله آموزگار، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۳۱-
۱۳۳۹.
- میبدی (رشیدالدین ابوالفضل): قرآن، ترجمه نوبت اول از کشف الاسرار
میبدی، تهران، ۱۳۵۱.
- نیشابوری (ابوبکر عتیق): قصص قرآن مجید، ترجمه و تحقیق یحیی
مهدوی، تهران، ۱۳۵۱.

محمد

پاینده (ابوالقاسم): نهج الفصاحه، کلمات قصار حضرت محمد (نقل از صحاح سته، اصول اربعه، جامع الصغير، اعيان الشيعه، بيان والتبيين، ربيع الابرار). تهران، ۱۳۳۷.

دشتی (علی): ۲۳ سال رسالت؛ چاپ بیروت، ۱۳۵۶؛ چاپ آلمان، ۱۹۸۶، ۱۹۹۰، ۱۹۹۸، ۲۰۰۲.

رهنما (زین العابدین): پیامبر، تهران، چاپهای متعدد از ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۸.

شریعتی (علی): سیمای محمد، تهران، ۱۳۵۲.

کارلایل (تماس): در باره قهرمانان و قهرمان پروری، ترجمه فارسی توسط ابو عبدالله زنجانی: «تاریخ حیات محمد»، تبریز، ۱۳۱۲.

گنورگیو (ویرژیل): پیامبری که از نو باید شناخت، ترجمه آزاد به فارسی توسط ذبیح الله منصوری، تهران (بی تاریخ)؛ ترجمه دقیق تر توسط مهرداد صمدی، تهران، ۱۳۴۳.

حسینیه ارشاد: محمد خاتم پیامبران، تهران، ۱۳۴۷.

صابر همدانی (احمد): محمد و زمامداران. پیرامون نامه های پیامبر اسلام. دارالعلم قم، ۱۳۴۶.

وات (مونگمری): محمد، پیامبر و سیاستمدار، ترجمه فارسی توسط اسماعیل والی زاده، تهران، ۱۳۴۴.

مظهری (مرتضی): محمد، خاتم پیغمبران، نشریه حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۴۷.

نوربخش (جواد): احادیث نبوی، تهران، ۱۳۶۲.

هیکل (محمد حسنین): زندگانی محمد. ترجمه فارسی توسط ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۵.

تاریخ اسلام

ابن الساعی: مختصر اخبارالخلافا؛ بولاق، ۱۳۰۹ق.

اشعری (ابوالحسن علی): مقالات الاسلامیه، چاپ Helmut Ritter، استانبول، ۱۹۲۹.

- عنایت (حمید): نهادها و اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام،
ویراستاری و مقدمه صادق زیبا کلام، تهران، ۱۳۷۸.
- عنایت (حمید): اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه فارسی توسط
بهاء الدین خرمشاهی، تهران، ۱۳۶۲.
- فیاض (علی اکبر): تاریخ اسلام، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.
- قاضی (نعمت الله): تاریخ سیاسی اسلام، تهران، ۱۳۴۹.
- کرد علی (محمد بن عبدالرزاق): الاسلام و الحضارة العربیة، ۲ ج،
قاهره، ۱۹۵۰.
- کوهیار، (م.): بررسی عقلانی حق و قانون و عدالت در اسلام، پاریس،
۱۳۷۴.
- گلدتسیهر (ایگناس): درسهایی در باره اسلام، ترجمه فارسی توسط
علینقی منزوی، چاپ بیروت ۱۹۴۶؛ چاپ تهران، ۱۳۵۵.
- گلدتسیهر (ایگناس): بررسیهای اسلامی، ترجمه عربی توسط دکتر
محمد یوسف: «العقيدة والشريعة فی الاسلام»، قاهره، ۱۹۴۶.
- گوستاو لوبون: تمدن اعراب، ترجمه فارسی توسط محمد تقی فخرداعی
گیلانی با عنوان «تمدن اسلام و عرب»، تهران، ۱۳۱۳.
- لوسترنج (گ.): سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه فارسی توسط
محمود عرفان، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،
۱۳۳۷.
- لین پول (استانلی): سلسله های اسلامی. ترجمه فارسی توسط عباس
اقبال آشتیانی: «طبقات سلاطین اسلام»، تهران، ۱۳۱۲.
- متس (آدام): رنسانس اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه فارسی
توسط محمد حسین استخر: «تمدن اسلامی در قرن چهارم»،
تهران، ۱۳۴۳؛ ترجمه دیگر از همین کتاب توسط علیرضا
ذکاوتی قراگوزلو، ۲ ج، تهران، ۱۳۶۲.
- مجیدزاده (یوسف): تاریخ و تمدن اسلام، نشریه دانشگاه تهران،
۱۳۷۰.
- مرعشی شهرستانی (عبدالرضا ابن زین العابدین): النیروز فی الاسلام،
بغداد، ۱۳۷۱ق.

مظاهری (علی): زندگی مسلمانان در قرون وسطی. ترجمه فارسی توسط مرتضی راوندی، تهران، ۱۳۴۸.

معادیخواه (عبدالمجید): تاریخ اسلام، عرصه دگراندیشی و گفت و گو، عصر بعث، تهران، ۱۳۶۴.

مهاجرانی (عطاء الله): سلمان فارسی، بررسی سیر زندگی، حکمت و حکومت، تهران، ۱۳۷۲.

میرفطروس (علی): اسلام شناسی، ۲ ج، پاریس ۱۳۵۷ و چاپهای مکرر بعدی. ندوی (ابی الحسن علی الحسنی): ماذا حضر العالم بانحطاط المسلمین، قاهره، ۱۳۸۴ق.

نصر (سید حسین): معارف اسلامی در جهان معاصر، تهران، ۱۳۴۸.

نصر (سید حسین): علم و تمدن در اسلام، ترجمه فارسی توسط احمد آرام، تهران، ۱۳۵۰.

نیکلسن (آلن رنالد): تصوف در اسلام، ترجمه فارسی توسط محمد حسین مدرس نهاوندی، تهران، ۱۳۵۶.

والاتی (عیسی): مبانی سیاست در اسلام. نشریه وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.

فرقه های اسلامی

ابوربیع سلیمان البارونی: مختصر تاریخ الاباضیه، تونس، ۱۹۳۸.

ابوزهره (محمد): الامام الزید، حیات و عصره و آرائه و فقهه، قاهره، ۱۹۵۸.

ابو عبدالرحمن النیسابوری: طبقات الصوفیه، قاهره، ۱۹۵۳.

ابی خلف سعدبن عبدالله القمی الاشعری: کتاب المقالات والفرق، تحقیق دکتر محمد جواد مشکور، تهران، ۱۹۶۳.

البیر نصیری: اهم فرق الاسلامیه السياسیه والکلامیه، بیروت، ۱۹۵۸.

بروکلمن (کارل): تاریخ الشعوب الاسلامیه (ترجمه عربی توسط دکتر بینه امین)، ۵ ج، بیروت، ۱۹۵۸.

بغدادی (ابومنصور عبدالقاهر): الفرق بین الفرق، تحقیق الکوشری، قاهره، ۱۹۴۸، ترجمه فارسی محمد جواد مشکور، تبریز، ۱۳۳۳، تهران، ۱۳۴۴.

بغدادی (قاضی ابوالحسن الحلبي): طبقات الحنابلة، ۲ ج، قاهره، ۱۳۷۱ق.

بغدادی (عبدالزراق موسوی): اليزيديون في حاضرمهم و ماضيهم، صيدا، ۱۹۵۱.

نيمور پاشا (احمد): اليزيديه و منشاء نحلتمهم، قاهره، ۱۳۵۲ق.

حسن ابراهيم حسن: الفاطميون في مصر و اعمالهم السياسية و الدينيه، بولاق، ۱۹۳۲.

حسن ابراهيم حسن و طه احمد شرف: عبدالله المهدي، امام الشيعه و الاسماعيليه و مؤسس الدولة الفاطميه، قاهره، ۱۹۴۷.

رازی (ابوعبدالله محمد فخرالدين): اعتقادات فرق المسلمين و المشركين، قاهره، ۱۹۳۸؛ ترجمه فارسي در ۱۴ رساله توسط

سيد محمد باقر سبزواری، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

زاهدي (حسن جارالله): المعتزله، قاهره، ۱۹۴۷.

زنجانی (محمد نجفی): تاريخ فرق اسلامی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

عبدالحی (ابوالحسنات مولوی عبدالحی بن عبدالحلیم): دررالبهيه في تراجم طبقات الحنفيه، لكهنو، ۱۲۹۳ق.

کردی (ابوبکر محمدالكوراني الكسرى): طبقات الشافعيه، بغداد، ۱۳۵۶ق.

عسکری (مرتضى): عبدالله بن سبا، نجف، ۱۳۷۵ق؛ قاهره، ۱۳۸۱ق.
عنان (محمدبن عبدالله): الحاكم بامرالله و اسرارالدعوة الفاطميه، قاهره، ۱۳۷۹ق.

كامل حسين (دكتور محمد): طائفة الاسمعييه، قاهره، ۱۹۵۹.
مادلونگ (م.): فرقه های اسلامي، ترجمه فارسي توسط ابوالقاسم سري، تهران، ۱۳۵۷.

مشکور (محمد جواد): تاريخ شيعه و فرقه های اسلام، تهران، ۱۳۵۷.
نويختی (ابومحمد حسن بن موسی): فرق الشيعه، ترجمه و ويرااستاری محمد جواد مشکور، نشریه بنياد فرهنگ ايران، تهران، ۱۳۵۳.

ولهاوزن (يوليوس): اوبوزيسيون اسلامى در قرون اوليسه، ترجمه به
عربى توسط عبدالرحمن بدوى: «الخوارج والشيعة»، چاپ
قاهره، ۱۹۵۸.

۲۷۰

۲۷۱

تشیع

آقا بزرگ تهرانى (شيخ محمد محسن): طبقات اعلام الشيعة، ۷ ج،
نجف، ۱۳۵۳-۱۳۵۷ق.

آقا بزرگ تهرانى: الذريعه الى تصانيف الشيعة، ۲۱ ج، نجف، ۱۳۵۵-
۱۳۷۸ق.

آل صاحب الجواهر (شيخ عبدالعزيز بن الحسين): آثارالشيعة، ۴ ج،
تهران، ۱۳۴۲-۱۳۴۸ق.

آل كاشف الغطاء النجفى (شيخ محمد حسين): اصل الشيعة واصولها،
صيدا، ۱۳۵۱ق؛ نجف، ۱۳۵۵ق؛ بغداد ۱۳۶۳ق.

آل مظفر (شيخ محمد رضا): عقايدالشيعة، نجف ۱۳۷۳ق؛ قاهره،
۱۳۸۱ق.

آل مظفرالنجفى (شيخ محمد حسين): تاريخ الشيعة، نجف، ۱۳۶۱ق.
ابن بابويه (شيخ ابى جعفر): فضائل الشيعة، نجف (بى تاريخ)، تهران
(همراه با ترجمه فارسى)، ۱۳۸۱ق.

ابن بابويه: صفات الشيعة، نجف (بى تاريخ).
ابن طولون (شمس الدين محمد بن على دمشقى): الائمة اثنى عشر،
ويراستارى دكتور صلاح الدين منجد، بيروت، ۱۳۷۷ق.

ابن عربى (محيى الدين): الاثنى عشرية، تهران، ۱۳۱۵ق.
احمدى (كسرى): در باره جهاد و شهادت، پاریس، ۱۳۷۱.

اربلى (بهاء الدين ابوالحسن): كشف الغمه فى معرفت الائمه، چاپ
تهران، ۱۲۹۴ق؛ چاپ قم، ۱۳۸۱ق.

اشعري نميرى (سعد بن عبدالله قمى): فرق الشيعة و مقالات الاماميه
والفرق و اسمائها و صنوفها، بيروت، ۱۳۷۶ق.

اعثم كوفى (محمد بن على): الفتوح، ترجمه فارسى محمد بن احمد
هروى، ويراستارى غلامرضا طباطبائى مجيد، تهران، ۱۳۷۲.

امین‌العاملی (سید محسن): اعیان‌الشیعه، ۵۶ ج. جلد‌های ۱ تا ۴۵
چاپ دمشق (۱۳۵۴-۱۳۷۸ق.); جلد‌های ۴۶ تا ۵۶ چاپ
بیروت (۱۳۷۹-۱۳۸۲ق.). ترجمه بخشی از این مجموعه به
فارسی توسط کمال موسوی، تهران، ۱۳۴۵.

امینی (عبدالحسین بن احمد تبریزی): الغدیر، ۷ ج، چاپ نجف،
۱۳۶۴-۱۳۷۶ق.; ترجمه فارسی توسط واحدی، تهران، ۱۳۴۰.

بحث در باره مرجعیت و روحانیت. اثر دسته‌جمعی محمد حسین
طباطبائی، محمد بهشتی، محمود طالقانی، مرتضی مطهری،
موسوی زنجانی، مرتضی جزائری، تهران، ۱۳۴۰.

بروجردی (آیت‌الله العظمی حسین): ولایت تکوینی و تشریحی چهارده
معصوم، قم، ۱۳۷۸ق.

توآ (فرانسوا): ژئوپلیتیک شیعه، ترجمه فارسی کتایون باصر، پاریس،
۱۹۹۸.

جامع احادیث‌الشیعه فی احکام‌الشریعه، گردآوری به دستور حاج آقا
حسین بروجردی، تهران، ۱۳۸۰ق.

جعفری (سید حسین محمد): تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه فارسی
سید محمد تقی آیت‌اللهی، تهران، ۱۳۵۹.

چوبینه (بهرام): تشیع و سیاست در ایران، ۲ ج، چاپ دوسلدورف،
۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.

حر عاملی (محمدبن‌الحسن): وسائل‌الشیعه فی تحصیل احکام
الشریعه، ۳ ج، تهران، ۱۲۶۹-۱۲۷۱ق. چاپ تازه، ۱۳۷۷-
۱۳۸۰ق.

حر عاملی (محمدبن‌الحسن): تفضیل وسائل‌الشیعه، تهران،
۱۳۷۹ق.

حلی (جمال‌الدین حسن بن یوسف، علامه): مختلف‌الشیعه فی احکام
الشریعه، ۲ ج، تهران، ۱۳۲۴ق.

خمینی (روح‌الله): تحریر الوسیله، نجف، ۱۳۵۲.

خمینی (روح‌الله): توضیح المسائل، مشهد، ۱۳۵۷.

سراج‌انصاری (مهدی): شیعه چه میگوید؟ تبریز، ۱۳۵۸ق.

- شریعتی (علی): مسنولیت شیعه بودن، تهران، ۱۳۵۰.
- شریعتی (علی): تشیع علوی و تشیع صفوی، تهران، ۱۳۵۹.
- شریعتی (علی): شیعه، تهران، ۱۳۶۲.
- شفیعی (محمد حسن): مفسران شیعه، نشریه دانشگاه پهلوی شیراز، ۱۳۴۹.
- شهاب (محمد اسد): الشیعه فی اندونسیا، نجف، ۱۳۸۱ق.
- شیخ بهائی (محمد بن الحسین الجبلی العاملی): الاثنی عشریه، تهران، ۱۳۰۹ق.
- شیخ طوسی (ابوجعفر محمد بن الحسن): فهرس کتب الشیعه و اصولهم و اسماء و المصنفین منهم و اصحاب الاصول و الکتب، چاپ کلکته، ۱۳۷۱ق؛ چاپ نجف، ۱۳۵۶ و ۱۳۸۰ق.
- صدر (حسن): تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، نشریه انتشارات حوزه علمیه قم، ۱۳۶۰.
- علی الحائری: عقاید الشیعه، نجف، ۱۳۷۴ق.
- عسکری (شیخ نجم الدین): عقاید الشیعه، نجف، ۱۳۷۵ق. (در فاصله سالهای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲ق. هفت اثر دیگر نیز از همین مؤلف و در همین زمینه در نجف منتشر شده است).
- کاشفی (کمال الدین حسین): الرسالة العلیة فی الاحادیث النبویه، تعلیقات و مقدمه ابوالقاسم گرجی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- کاظم بن قاسم رشتی: حدیث الغدیر، تبریز، ۱۲۷۷ق.
- کاظمی القزوی (سید مهدی بن صالح الموسوی): خصائص الشیعه التي جانت بها الشریعة، بغداد، ۱۳۴۱ق.
- کدیور (جمیله): تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران، تهران، ۱۳۶۹.
- کدیور (محسن): نظریه های دولت در فقه شیعه. اندیشه سیاسی در اسلام، تهران، ۱۳۶۸.
- کسروی (احمد): شیعیگری، تهران، ۱۳۱۷.
- مامقانی (عبدالله بن محمد حسن): الاثنی عشریه، نجف، ۱۳۴۴ق.
- محفوظ (دکتر حسینعلی): تاریخ الشیعه، قاهره، ۱۳۹۸ق.

محقق حلى: شرايع الاسلام، ترجمه توسط ابوالقاسم ابن احمد يسزدي و محمد تقى دانش پزوه، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

محمد باقر خوانساری: روضة الجناة فى احوال العلما والسادات، نجف، ۱۳۶۰.

محمد على الزعبي: الاسلام بين الشيعة والسنة، بيروت، ۱۳۶۹ق. فاش مرتضى (علم الهدى): الذريعة الى اصول الشريعة. ويراستارى و حواشى

حسن مصطفوى، نشریه دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.

معروف الحسينى (سيد هاشم): تاريخ الفقه الجعفرى.

معروف الحسينى (سيد هاشم): الشيعة بين الاشاعره والمعتزله.

مغنيه (محمد جواد): دول الشيعة فى التاريخ، نجف، ۱۳۸۰ق.

مغنيه (محمد جواد): مع الشيعة الاماميه. رأى صريح فى حقيقة التشيع واصوله. ترجمه فارسى توسط على اكبر كسمائى،

تهران، ۱۳۵۴.

منشورات مؤسسه الصادق: خطبة الغدير، كربلا، ۱۳۸۳ق.

موسوى (سيد ابراهيم): تذكره جامع الانساب در تاريخ امامزاده هاى شيعة، نجف، ۱۳۹۰ق.

موسوى عاملى (حسن): تأسيس الشيعة للعلوم الشريعه، نجف، ۱۳۸۹ق.

واعظ اصفهانى (شيخ احمد بن ملاحسن): بيان الواعظين بيا تاريخ گویندگان اسلام از خطباء عظام و وعاظ كرام. تذكره خلدبريسن

در احوال خطبا و واعظين، نجف، ۱۳۸۹ق.

امامان شيعه (به ترتيب تقدم زمانى)

عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب (جمال الدين احمد داودى الحسنى)، نجف، ۱۳۳۷ق.

مناقب آل ابى طالب (محمد بن على شهر آشوب)، نجف، ۱۳۷۵ق.

الاثمة اثنى عشر (شمس الدين محمد بن طولسون، به اهتمام دكتور صلاح الدين منجد)، بيروت، ۱۹۵۸.

منتهى الآمال يا زندگانی چهارده معصوم (شيخ عباس قمى)، تهران، ۱۳۸۰ق.

- زندگانی چهارده معصوم (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۳۱.
- زندگانی چهارده معصوم (جواد فاضل)، ۸ ج، تهران، (بی تاریخ).
- حیة امیرالمؤمنین (سید محمد صادق صدر)، بغداد، ۱۳۶۳ق.
- علی بن ابیطالب (محمدالهادی عطیة المحامی)، بغداد، ۱۳۷۶ق.
- النص الجلی فی امامة علی (ملا محمد حسین باقر بروجردی)، تهران، ۱۳۲۰ق.
- جرداق (جرج): امام علی، ترجمه فارسی توسط هادی خسروشاهی در ۲ ج (جلد اول: علی و حقوق بشر؛ جلد دوم: علی و انقلاب فرانسه)، تهران، ۱۳۴۴.
- حیة علی بن ابیطالب (نوشته عمر ابوالنصر، ترجمه سید عبدالعلی پرتو)، تهران، ۱۳۴۵.
- زندگانی علی بن ابیطالب (ترجمه محمد علی خلیلی)، ۲ ج، تهران، ۱۳۴۲.
- زندگانی علی بن ابیطالب (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۷۶ق.
- مرد نامتناهی، علی بن ابیطالب (حسن صدر)، تهران، ۱۳۳۹.
- شهسوار اسلام (نوشته گابریل انگیری، ترجمه کاظم عمادی)، تهران، ۱۳۴۱.
- غزوات امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب او اشعة الانوار فی فضائل حیدرالکرار (شیخ جعفر بن محمد البصری)، نجف، ۱۳۸۰ق.
- شرح زندگانی علی علیه السلام (علی اکبر خدیور محسنی اراکی)، ۳ ج، اراک، ۱۳۲۲-۱۳۲۷.
- علی و زندگی پربار او (علی شریعتی)، تهران، ۱۳۶۱.
- علی و فرزندان او (دکتر طه حسین، ترجمه از عربی به فارسی توسط محمد علی شیرازی)، تهران، ۱۳۴۸.
- حیة الحسن بن علی (محمد باقر شریف القرشی)، نجف، ۱۳۷۳ق.
- صلح الحسن (شیخ راضی کاظمی)، نجف، ۱۳۷۳ق.
- زندگانی حضرت حسن علیه السلام (ترجمه محمد علی بن حاج میرزا حسین خلیلی)، تهران، ۱۳۱۹.

- زندگانی حضرت مجتبی (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۳۷.
- زندگانی اباعبدالله الحسین (ترجمه از ابن طاووس رضی به زبان فارسی)، تهران، ۱۳۷۵ق.
- زندگانی امام حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام (زین العابدین رهنما)، ۳ ج (۷۵۸ صفحه)، تهران، ۱۳۴۵.
- زندگانی حسین بن علی (ترجمه به فارسی توسط محمد علی خلیلی)، ۳ ج، تهران، ۱۳۱۸.
- زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۶۴ق.
- زندگانی حضرت خامس آل عبا (ابوالقاسم صاحب)، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۸.
- حیة الحسین علیه السلام (شرف الدین سید محمد رضا بن عبدالحسین الموسوی العاملی)، بغداد، ۱۳۵۲ق.
- تاریخ حضرت سیدالشهدا (حاج شیخ عباس بن محمدعلی صفائی حائری قمی)، ۲ ج، قم، ۱۳۳۵ق.
- زندگانی سید الشهدا (عمر ابوالنصر، ترجمه جعفر غضبان)، تهران، بی تاریخ.
- زندگانی اباعبدالله الحسین (رضی الدین ابوالقاسم ابن طاووس، ترجمه محمد مصحفی)، قم (بی تاریخ).
- فاجعه کربلا، نوشته جرجی زیدان، ترجمه محمد علی شیرازی، تهران، ۱۳۴۴.
- حسین، وارث آدم (علی شریعتی)، تهران، ۱۳۶۱.
- الامام زین العابدین (سید عبدالرزاق موسوی)، نجف، ۱۳۷۴ق.
- حیة الامام علی بن الحسین (کاظم جواد الساعدی)، نجف، ۱۳۷۱ق.
- زین العابدین علی بن الحسین (عبدالعزیز سیدالاهل)، بیروت، ۱۳۷۳ق؛ قاهره، ۱۳۸۱ق.
- زندگانی حضرت سجاد (حسین عمادزاده اصفهانی)، تهران، ۱۳۳۸.
- صحیفة الكاملة السجادیة، متن عربی، تهران ۱۲۷۸، ۱۳۱۵، ۱۳۲۵، ۱۳۴۴ق؛ تبریز، ۱۲۶۲ق؛ بمبئی، ۱۳۱۱ق؛ لکهنو، ۱۳۲۴ق.
- ترجمه فارسی توسط جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۰.

- حياة الامامين زين العابدين و محمدالباقر (على بن عيسى بن ابى
الفتح الاربلى)، نجف، ۱۳۶۹ق.
- حياة امام محمدالباقر (خليل رشد)، نجف، ۱۳۷۷ق.
- زندگانی حضرت امام محمد باقر (حسين عمادزاده اصفهانی)، تهران،
۱۳۳۹.
- امام جعفر الصادق، حياته و عصره (تأليف اسد حيدر)، ۵ ج، نجف،
۱۳۷۷-۱۳۸۱ق.
- امام الصادق، حياته و عصره (علیمحمد علی دخیل)، نجف، ۱۳۸۳ق.
- امام الصادق، حياته و عصره (محمد ابوزهره)، قاهره، ۱۳۸۱ق.
- حياة امام جعفر الصادق (شيخ موسى السبيتي العاملي)، نجف،
۱۳۵۶ق.
- زندگانی جعفر بن محمد الامام الصادق (عزيز سیدالاهل)، ترجمه از
عربی به فارسی توسط حسین وجدانی)، تهران، ۱۳۳۶.
- زندگانی حضرت امام جعفر صادق (عمادالدین حسین عمادزاده
اصفهانی)، تهران، ۱۳۳۹.
- حياة الامام موسى بن جعفر (محمد باقر شريف القرشي)، ۲ ج، نجف،
۱۳۷۸-۱۳۸۰ق.
- زندگانی امام موسى بن جعفر (ترجمه فارسی ابولقاسم بن محمد زمان
تفرشی)، تهران، ۱۳۷۰ق.
- زندگانی و شهادت السلطان علی بن موسى الرضا علیه السلام (محسن
احسان رمضانی)، تهران، ۱۳۴۵.
- زندگانی حضرت امام موسى کاظم (عمادالدین حسین عمادزاده
اصفهانی)، تهران، ۱۳۴۰.
- زندگانی علی بن موسى الرضا (عبدالقادر احمدالیوسف، ترجمه فارسی
غلامرضا ریاضی)، مشهد، ۱۳۳۳.
- زندگانی حضرت رضا و موسى کاظم (جواد مغنیه، ترجمه فارسی
جعفر غضبان)، تهران، ۱۳۸۳ق.
- زندگانی حضرت امام رضا (حسين عمادزاده اصفهانی)، تهران،
۱۳۳۸.

الامام الرضا (سيد عبدالرزاق الموسوي)، نجف، ١٣٧٢ق.

زندگانی امام رضا (ابوالقاسم بن محمدزمان تفرشی سبحان)، به
ضمیمه طب الرضا، تهران، ١٣٥٤.

الامام الجواد محمد تقی (سيد عبدالرزاق الموسوي)، نجف، ١٣٧١ق.

سرورالفضول یا زندگانی امام جواد (ابوالقاسم بن زمان تفرشی سبحان)،
تهران، ١٣٥٤.

الامام الهادی علی النقی (سيد عبدالرزاق الموسوي)، نجف، ١٣٧٣ق.

تحلیلی از زندگانی امام هسادی علیه السلام (باقر شریف قرشی و
محمدرضا عطانی)، نشریه آستان قدس رضوی، مشهد، ١٣٦١.

الامام حسن العسکری و وفاته (شیخ حسین بن محمد بن عصفور)،
نجف، ١٣٧١ق.

تفسیر الامام حسن العسکری، تهران، ١٢٦٨ و ١٣١٣ق؛ تبریز،
١٣١٥ق؛ لکهنو، ١٨٩٣م.

المهدی (سيد صدرالدين صدر)، قم، ١٣٦٠ق.

البيان فی اخبار صاحب الزمان (ابوعبدالله بن محمدبن يوسف الشافعی
الکنجی القرشی)، تبریز، ١٣٢٤ق؛ نجف، ١٣٨٢ق.

کمال الدین و تمام النعمه فی اثبات الغیبه (شیخ صدوق ابن بابویه
قمی)، تهران، ١٣٠١.

ما السبب الموجب لاستتار الامام و غیبتته (ابوعبدالله محمدبن نعمان،
شیخ مفید)، نجف، ١٣٧٠ق.

علائم الظهور للمهدی الموعود (ناظم الاسلام میرزا محمد بن علی
شریعتمدار کرمانی)، تهران، ١٣٢٩ق.

المهدیه فی الاسلام منذ اقدم العصور حتی الیوم (سعید محمد حسن
المصری، استاد جامع الازهر)، قاهره، ١٣٩٨ق.

اثبات الحجة و علائم ظهور (موسوی زنجانی)، تهران، ١٣٤٤.

ادیان و مهدویت (محمد بهشتی)، (بی تاریخ).

مهدی موعود (شیخ علی دوانی، ترجمه فارسی جلد سیزدهم
بحار الانوار مجلسی، همراه با مقدمه و توضیحات و حواشی
مترجم)، تهران، ١٣٤٥.

ظهور و علانم ظهور (صادق هدایت و حسن قائمیان)، تهران، ۱۳۲۶.
شیعه گری و امام زمان (مسعود انصاری)، واشینگتن، ۱۹۹۸.
نستراداموس و ظهور حضرت مهدی و بشقاب های پرنده از دیدگاه
متون اسلامی (نصیر کماری)، تهران، ۱۳۶۷.
چهار گفتگو در باره آخرالزمان (استفان جی گوله و ژان دلومو، ترجمه
فارسی حسن مرتضوی)، تهران، ۱۳۷۰

کتابهای جهان تشیع

آل کاشف الغطاء (محمد حسین): این است آئین ما، ترجمه و شرح
توسط ناصر مکارم شیرازی، تهران، ۱۳۵۳.
آملی (شمس الدین محمد): نفائس الفنون فی عرایس العیون، نشریه
دفتر انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ق.
ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، بیروت، ۱۹۴۵.
حسینیه ارشاد: خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، تهران، ۱۳۴۹.
خمینی (روح الله): کشف الاسرار، قم، ۱۳۵۶.
خمینی (روح الله): نامه ای از امام موسی کاشف الغطاء، نجف،
۱۳۹۰ق.
خمینی (روح الله): رساله نوین، شامل مباحث عبادت، مسائل
اقتصادی، مسائل خانواده، مسائل سیاسی. ترجمه عبدالکریم
دستغیب بی آزار شیرازی، تهران، ۱۳۵۹.
خمینی (روح الله): ولایت فقیه، تهران، ۱۳۶۱.
دستغیب شیرازی (آیت الله عبدالحسین): توحید، سلسله درسهای از
مسجد حجر، شیراز، ۱۳۶۰.
دستغیب شیرازی (عبدالحسین): معاد، نشریه مسجد جامع عتیق
شیراز، ۱۳۶۰.
دستغیب شیرازی (عبدالحسین): معراج، نشریه مسجد جامع عتیق
شیراز، ۱۳۵۹.
دستغیب شیرازی (عبدالحسین): گناهان کبیره، شیراز، ۱۳۵۹.
دستغیب شیرازی (عبدالحسین): داستانهای شگفت، تهران، ۱۳۹۶ق.

سهروردی (شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد): عوارف المعارف، چاپ بولاق، ۲ ج، ۱۲۹۴ق؛ چاپ قاهره، ۴ ج، ۱۳۰۶ق.

سید مرتضی حسین رازی: تبصرة العوام. ویراستاری عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۲.

شیخ بهائی (بهاء الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حائری عاملی): جامع عباسی، تهران، ۱۳۱۹ق. چاپ عکس برداری شده، تهران، ۱۳۳۱ و ۱۳۵۴.

شوشتری (قاضی نورالله): مصائب النواصب، ترجمه محمد علی مدرس چاردهی، تهران، ۱۳۲۹.

شیخ صدوق (ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی): من لایحضره الفقیه، تحقیق محمود موسوی زرنندی، تهران، ۱۳۴۲ق.

شیخ صدوق (ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی): عیون اخبار الرضا، ترجمه فارسی، تهران، ۱۲۷۵، ۱۳۱۷، ۱۳۲۷ق؛ قم، ۲ ج، ۱۳۷۷ق.

شیخ صدوق (ابوجعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی): علل الشرایع، انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۴۴.

شیخ طوسی (نصیرالدین محمد بن حسن): الغیبه، تهران، ۱۳۲۳ق؛ تبریز، ۱۳۲۴ق.

شیخ طوسی (نصیرالدین محمد بن حسن): الاستبصار، تهران، ۱۳۹۰ق؛ نجف، ۱۳۷۵ق.

شیخ طوسی (نصیرالدین محمد بن حسن): تهذیب الاحکام، تهران، ۱۳۹۰ق؛ نجف، ۱۳۷۷ق.

شیخ طوسی (نصیرالدین محمد بن حسن): الفهرست، ویراستاری A. Sprenger، کلکته، ۱۸۵۵.

شیخ طوسی (نصیرالدین محمد بن حسن): النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، تحقیق و مقدمه و حواشی سید محمدباقر سبزواری، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۴.

شیخ طوسی (نصیرالدین محمد بن حسن): الامالی، قم، ۱۳۷۰ق.

شیخ مفید (ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان): الاختصاص، تهران، ۱۳۲۳ق؛ نجف، ۱۳۴۹ق.

شيخ مفيد (ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان): كتاب الارشاد،
 تهران، ۱۳۴۴ق؛ نجف، ۱۳۵۱ق.
 شيخ مفيد (ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان): النكت الاعتقادييه،
 ترجمه فارسی توسط محمد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۲۵.
 شيخ عباس قمی: سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار، ۲ ج، تهران، ۱۳۸۲ق.
 شيخ عباس قمی: کلیات مفاتیح الجنان، ترجمه شيخ مهدي قمشه ای
 الهی، تهران، ۱۳۴۲.
 صمیره کمره ای (حاج میرزا خلیل بن ابوطالب): بیت المقدس و تحول
 قبله، تهران، ۱۳۳۵.
 طالقانی (سید محمود): جهاد و شهادت، تهران، ۱۳۸۵ق.
 طباطبائی (سید محمد حسن): روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه
 محمد جواد حجتی کرمانی، تهران، ۱۳۵۶.
 طبرسی (فضل بن حسن): الاحتجاج، تهران، ۱۳۰۲ق.
 طیب (ابی بکر محمد): التمهید فی السرد علی الملاحدة والرافضة
 والخوارج والمعتزله، قاهره، ۱۹۴۷.
 غزالی (ابو حامد محمد): احیاء علوم الدین، ۴ ج، قاهره، ۱۳۱۲ق.
 غزالی (ابو حامد محمد): فضائح الباطنیه، قاهره، ۱۹۶۴.
 غزالی (ابو حامد محمد): کیمیای سعادت، ویراستاری و مقدمه احمد
 آرام، تهران، ۱۳۳۳.
 قزوینی رازی (عبدالجلیل): کتاب النقض بعض مثالب النواصب فی
 نقض بعض فضایح الروافض، به اهتمام سید جلال الدین محدث
 ارموی، تهران، ۱۳۷۱ق.
 کشی (عمر بن محمد): معرفة اخبار الرجال، بمبئی، ۱۳۱۷ق. تحقیق
 حسن مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸.
 کلینی (ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق): کافی فی الفقه، تهران،
 ۱۲۷۸، ۱۳۰۳، ۱۳۰۷، ۱۳۱۸، ۱۳۲۵، ۱۳۳۱ق. چاپ ۷
 جلدی کتابفروشی آخوندی تهران، ۱۳۷۵-۱۳۷۸ق.
 کلینی (ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق): اصول کافی و روضة من الکافی،
 تبریز، ۱۲۸۱ و ۱۳۱۱ق؛ نجف، ۱۳۷۶ق؛ کراچی، ۱۳۸۵ق.

- کلینی (ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق): متن عربی و ترجمه فارسی توسط حاج سید جواد مصطفوی، ۴ ج، تهران، ۱۳۲۴.
- کلینی (ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق): فروع کافی، تهران، ۱۲۹۰ق؛ لکهنو، ۳ ج، ۱۳۰۲ق؛ تهران، ۲ ج، ۱۳۱۴ق.
- مالک بن انس (ابن ابی عامر الاصبیحی): الموطاء، چاپ قاهره، ۱۳۶۰ق.
- مجلسی (ملا محمد باقر): بحار الانوار، ۲۶ ج، تهران، ۱۳۰۱-۱۳۱۵ق؛ چاپ جدید، ۱۳۷۶-۱۳۷۸.
- مجلسی (ملا محمد باقر): حلیة المتقین، نجف، ۱۳۹۰ق؛ تهران، (بی تاریخ).
- مجلسی (ملا محمد باقر): زاد المعاد، نجف، ۱۳۹۱ق؛ تهران، ۱۳۹۲ق.
- مجلسی (ملا محمد باقر): عین الحیاة، تهران، ۱۳۳۱.
- محسن عاملی: دائرة المعارف شیعه، ج ۱، ترجمه فارسی کمال موسوی، تهران، ۱۳۴۴.
- محقق حلی (نجم الدین جعفر بن حسن): شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- محمد شفیع بن محمد صالح: مجمع المعارف و مخزن العوارف، تهران، ۱۳۰۳، ۱۳۰۸، ۱۳۲۲، ۱۳۶۸، ۱۳۷۷ق.
- مدرسی طباطبائی (حسن): زمین در فقه اسلامی، نشریه دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.
- مصباح یزدی (محمد تقی): چکیده چند بحث فلسفی، از سلسله کنفرانسهای ایراد شده در لندن، نشریه سازمان آموزشی انقلاب اسلامی، قم، ۱۳۶۱.
- مرتضی (حسنی رازی): تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، ویراستاری عباس اقبال اشتهیانی، تهران، ۱۳۱۳.
- مشکینی (علی) و جنتی (احمد): هزار و یک سخن یا نصایح و سخنان چهارده معصوم، مرکز نشر الهادی، قم، ۱۳۷۷.
- مظهری (مرتضی): مقدمه ای بر جهان بینی توحیدی، وحی و نبوت، ۲ ج، قم، ۱۳۵۷.

مطهری (مرتضی): مسئله حجاب، قم، ۱۳۵۸.

مطهری (مرتضی): جهاد و مسواریت مشروعیت آن در قرآن، مرکز انتشارات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱.

مطهری (مرتضی): امدادهای غیبی در زندگی بشر، تهران، ۱۳۶۲.

مطهری (مرتضی): نهضت‌های اسلامی در چند ساله اخیر، قم، ۱۳۹۸ق.

مطهری (مرتضی): ده گفتار، نشریه مرکز انتشارات اسلامی قم، (بی تاریخ).

مطهری (مرتضی): علل گرایش به مادی‌گری، (بی تاریخ).

مطهری (مرتضی): خدمات متقابل ایران و اسلام، تهران، ۱۳۴۸.

مغنیه (محمد جواد): شیعه کیست و تشیع چیست؟ ترجمه فارسی توسط علی اکبر کسمانی، تهران، ۱۳۴۴.

مفتاح کنوز السنه (فهرست احادیث چهارده کتاب اصلی حدیث در جهان اسلام)، ترجمه عربی محمد فؤاد عبدالباقی از اصل آلمانی Wensinck، قاهره، ۱۳۸۳ق.

نائینی (محمد حسین): تنبیه الامه و تنزیه المله، مقدمه سید محمود طالقانی، تهران، ۱۳۵۸ق.

نجاشی (احمد بن علی): کتاب الرجال، نجف، ۱۳۱۸ق.

زراقی (ملا احمد): معراج السعاده، تهران، (بی تاریخ).

نعمانی (ابوعبدالله محمد): کتاب الغیبه، تهران، ۱۳۱۸ق.

نهج البلاغه، منسوب به علی بن ابیطالب، ترجمه فارسی توسط حاج سید علینقی فیض الاسلام، ۶ ج در یک جلد، تهران، ۱۳۷۱ق.

نهج البلاغه، منسوب به علی بن ابیطالب، ترجمه فارسی جواد فاضل، تهران، ۱۳۴۲.

رساله‌ها

المدخل فی علم الجفر (جفر الخافیه)، منسوب به امام جعفر صادق، بمبئی، ۱۳۰۹ق.

الرسائل فی الجفر ابوموسی جابر بن حیان، استراسبورگ، ۱۵۳۰.

نفحات الاسرار فى الرمل (حاج سيد محمدباقر بن مرتضى حسینی
حسنی علوی فاطمی آل طباطبائی)، بمبئی، ۱۳۰۸ق؛ نجف،
۱۳۵۹ق.

الامام جعفرالصادق ملهم الكيمياء (دکتر محمد يحيى الهاشمی)،
بغداد، ۱۳۶۹ق.

رساله در نماز و روزه ساکنین قطب به فارسی و عربی (حاج شیخ
عبدالرحیم بن عبدالحسین حائری طهرانی)، تهران، بی تاریخ.
شرح حدیث نبوی در پیدایش هواپیما و اتموبیل (شیخ محمدبن محمد
علی لاهیجی صدرالمتألهین)، مشهد، ۱۳۵۰ق.

کشف الحجاب فی نجاست اهل الکتاب (حسین بن نصرالله عرب باغی
ارومی)، تبریز، ۱۳۳۲ق.

رساله استخاره (ملا محمد باقر مجلسی)، بمبئی، ۱۳۰۲ق.
رساله یاجوج و ماجوج (حاج محمد کریمخان بسن ابراهیم کرمانی)،
بمبئی، ۱۳۱۲ق.

رساله ذوالقرنین و سد یاجوج و ماجوج (سید هبة الدین محمد علی
حائری شهرستانی)، تبریز، ۱۳۲۹ق.

رساله در کیفیت نماز جعفر طیار (حاج سید محمدبن محمد باقر
اصفهانى)، تهران، ۱۳۱۱ق.

رسالة فى فضیلت امیرالمؤمنین علی جمیع الانبیاء والرسل بغير
محمد صلی الله علیه و آله (شیخ مفید محمدبن نعمان)،
تبریز، ۱۳۶۴ق.

رساله فى فضیلت عربیه بر السنه عجمیه (مولوی کرامتعلی
جونپوری)، کلکته، ۱۲۶۹ق.

رسالة الايضاح فى القوة الباه (شیخ داود بن عمر الانطاکی)، بمبئی،
۱۳۱۱ق.

رساله فى خصائص يوم الجمعة (شیخ نورالدین علی بن احمد نحساریری
شهیدالثانی ابن الحاجة بن الحجته)، تهران، (بی تاریخ).

رساله در فضل سادات آقازادگان همه عالمیان (میرزا حسن موسوی
اصفهانى)، تهران، شرکت سهامی چاپ، (بی تاریخ).

رسالة في نقد فلسفه داروين (شيخ محمد رضا بن محمد حسين
 اصفهاني)، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۱.

بين الاسلام والداروين (سيد محمد بن مهدي الشيرازي)، كرسلا،
 ۱۳۸۰ق.

رساله در هيئت و جغرافيا و طبقات الارض (سيد مهدي مفاخرالدوله)،
 تبريز، ۱۳۲۱ق.

رسالة في حوادث الجو (سيد سليمان علي جزائري الحسيني)، پاریس،
 ۱۲۷۸ق. (۱۸۶۱م.)

الهيئة والاسلام في استخراج مكتشفات الهيئة الجديده من ظواهر
 شريعة الاسلام (سيد محمد علي هبة الدين شهرستاني)، ۲ ج،
 بغداد، ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ق؛ نجف، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۴ق.

رساله در مساحت كر (حاج ملا هاشم بن محمد علي خراساني)،
 تهران، ۱۳۷۹ق.

تشریح الافلاك (شيخ بها، الدين عاملی)، كلكته، ۱۳۰۰ق؛ تهران،
 ۱۳۱۹ق.

رساله جهاديه (ميرزا بزرگ قائم مقام فراهاني)، تبريز، ۱۲۳۴ق.

رسالة الصحة في الاسلام (السيد محمد الحيدري)، بغداد، ۱۳۷۲ق.

رساله باد و باران در قرآن كريم، نوشته مهدي بازركان، نشریه دارالفكر
 قم، ۱۳۴۴.

رساله نماز مصور با ترجمه فارسی زیر نظر ع. طباطبائي، تهران،
 ۱۳۴۳.

رساله «برنامه ارتباط با خدا در روزهای هفته» (فخرالدين حجازي)،
 تهران، ۱۳۴۵.

رسالة النيروزيه في معاني الحروف الهجائية، قسطنطينيه، ۱۲۹۸ق؛
 بمبئی، ۱۳۱۸ق؛ تهران، ۱۳۲۰ق؛ شیراز، ۱۳۴۴ق.

رسالة في ما اشكل من خير مارية القبطيه (شيخ مفيد ابو عبدالله
 البغدادي)، نجف، ۱۳۷۰ق.

رسالة في سبب ذل المسلمين (محمد بن مهدي الخالصي)، بغداد،
 ۱۳۷۷ق.

رسالة العرب والعجم (شيخ العراقين عبدالرضا بن شيخ عبدالحسين آل كاشف الغطاء)، بغداد، (بی تاریخ).

رسالة في التقيہ (شيخ مرتضى انصاری)، تهران، ۱۳۰۵ و ۱۳۲۶ق.
طب النبي (ترجمه سيد حسن بن نصرالله عرب باغی رومى)، تهران، ۱۳۲۸ق.

طب النبي (ابوالعباس مستغفرى السمرقندى الحنفى)، ترجمه «واصف» در قرن يازدهم هجرى، تهران، ۱۲۸۱، ۱۲۹۳، ۱۳۰۴، ۱۳۱۸ق؛ قم، (بی تاریخ).

طب الامام الصادق (محمد الجليلى)، نجف، ۱۳۷۴ق.
طب الرضا (نقل توسط ملا محمد باقر مجلسى، ضميمه مجلد چهاردهم بحارالانوار)، تهران، ۱۳۲۴ق؛ بمبئى، ۱۲۴۰ق؛ بغداد، (بی تاریخ).

رساله معراج پيغمبر، شق القمر، وظايف كسانى كه در قطبين زندگى ميكنند (مكارم شيرازى)، چاپ دارلفكر قم، ۱۳۴۷.

رساله ضعف مسلمين و دنيا در خطر سقوط (ابوالحسن الحسنى الندوى)، ترجمه مصطفى زمانى، تهران، ۱۳۴۴.

رساله ۷۲ ملت (ميرزا آقاخان كرمانى)، از انتشارات مجله ايرانشهر در برلين، ۱۳۴۳ق. (۱۹۲۴م).

رساله تحريرالوسيله (روح الله خمينى): فتاوى مربوط به: تلقیح مصنوعى، پيوند اعضاى بدن مرده به بدن زنده، مسائل تغيير جنسيت، احكام سفر با هواپيما، احكام مسافرت به سيارات ديگر و احكام اجراى مقررات اسلامى در آن سياره ها، نجف، ۱۳۴۸ق.

تاريخ ايران، از حمله عرب تا آغاز دوران صفوى

آملی (اولياء الله): تاريخ رويان، ويراستارى و تحشيه منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۸.

ابن اسفنديار (محمدبن حسن): تاريخ طبرستان، تحقيق و تحشيه عباس اقبال آشتياني، چاپ در سلسله انتشارات موقوفه Gibb، همراه با ترجمه انگليسى، ليدن، ۱۹۲۲؛ چاپ تهران، ۱۳۲۰.

ابن بلخی: فارسنامه، به اهتمام رینولد نیکلسن و گی لسترینج، چاپ اوقاف Gibb، کمبریج، ۱۹۴۲؛ با ویراستاری علینقی بسهریزی، شیراز، ۱۳۲۵؛ با ویراستاری وحید دامغانی، تهران، ۱۳۴۶.

ابن غسان (ابوالقاسم): اخبار برامکه، ویراستاری و مقدمه عبدالعظیم قریب، تهران، ۱۳۱۳.

ابوالحسن الحسینی (صدرالدین): اخبارالدولة السلجوقیه، ویراستاری و تحشیه اقبال لاهوری، لاهور، ۱۹۳۳.

ابوحامد احمد کرمانی: بدایع الزمان فی وقایع کرمان، ویراستاری مهدی بیانی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.

اشپولر (برتلد): تاریخ ایران در نخستین سده های اسلامی، ترجمه فارسی توسط جواد فلاطوری، تهران، ۱۳۶۲.

اشپولر (برتلد): مغول در ایران، ترجمه فارسی توسط محمود میرآفتاب، تهران، ۱۳۶۵.

اقبال آشتیانی (عباس): تاریخ مغول، تهران، ۱۳۱۲.

بارتلد (و. و.): ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه فارسی توسط کریم کشاورز، ۲ ج، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

باستانی پاریزی (محمد ابراهیم): یعقوب لیث، تهران، ۱۳۴۴.

براون (ادوارد): تاریخ ادبی ایران، ۴ ج، ترجمه فارسی توسط جهانشاه صالح و رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶.

برنی (ضیاء الدین): اخبار برمکیان، بمبئی، ۱۳۰۲ ق.

بووا (لوسین): برمکیان، ترجمه فارسی عبدالحسین میکده، تهران، ۱۳۳۶.

بیانی (شیرین): تاریخ جلایریان، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.

بیهقی (علی بن زید): تاریخ بیهق، ویراستاری احمد بهمنیار، با مقدمه محمد قزوینی، تهران، ۱۳۱۷.

بیهقی (ابوالفضل محمد بن حسین): تاریخ بیهقی یا تاریخ آل سبکتکین، چاپ Morley، کلکته، ۱۸۶۱؛ تحقیق سعید نفیسی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۱۹؛ تحقیق دکتر قاسم غنی و علی اکبر فیاض، چاپ مشهد، ۱۳۲۴ و ۱۳۵۶؛ برگزیده تاریخ بیهقی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۸.

پیگولفسکایا، پتروشفسکی، یاکوبوفسکی و غیره: تاریخ ایران از دوران
 باستان تا سده هجدهم میلادی، ترجمه از روسی به فارسی
 توسط کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۶.

تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه از روسی به فارسی توسط
 کیخسرو کشاورزی، تهران، ۱۳۵۹.

تاریخ سیستان، از نویسنده ناشناسی از قسرون اول هجری، تحقیق و
 تحشیه ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۴.

تقی زاده (سید حسن): از پرویز تا چنگیز، تهران، ۱۳۴۹.

جوزجانی (قاضی منهاج الدین): طبقات ناصری، چاپ Nassau کلکته،
 ۱۸۶۳؛ چاپ عبدالحی حبیبی، لاهور، ۱۹۴۹ و کابل ۱۹۵۳.

جوینی (عطا ملک): تاریخ جهانگشا، ۳ ج، چاپ محمد قزوینی، لیدن
 و لندن، ۱۹۱۱؛ چاپ تهران، از روی نسخه چاپی لیدن،
 (بی تاریخ).

حافظ ابرو (شهاب الدین عبدالله): زبدة التواریخ (تاریخ سلاطین
 مغول)؛ چاپ متن فارسی و ترجمه فرانسه بخشهایی از کتاب
 توسط خانبابا بیانی، پاریس، ۱۹۳۶.

حسام معزی (نجفقلی): تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، تهران،
 ۱۳۲۵.

حمیدالدین ابوبکر محمد بلخی: مقامات حمیدی، تحقیق علی اصغر
 شمیم، تبریز، ۱۳۱۲.

حقیقت (عبدالرفیع): تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان از حمله تازیان تا
 ظهور صفاریان، تهران، ۱۳۴۸.

حقیقت (عبدالرفیع): تاریخ جنبش های مذهبی در ایران، تهران،
 ۱۳۵۰.

خواندمیر (غیاث الدین): حبیب السیر فی اخبار افرادالبشر. حوادث
 جهان تا سال ۹۳۱ هجری، ۴ ج، ویراستاری و مقدمه جلال
 همائی، تهران، ۱۳۳۳.

راوندی (مرتضی): تاریخ اجتماعی ایران، ۱۰ ج، تهران، ۱۳۴۱-
 ۱۳۵۷.

راوندی (نجم الدین ابوبکر محمدبن علی): راحة الصدور و آية السرور
در تاریخ آل سلجوق، چاپ محمد اقبال در سلسله انتشارات
Gibb، لندن، ۱۹۲۱؛ چاپ تهران، ویراستاری و تحقیق مجتبی
مینوی، ۱۳۳۳.

رشیدالدین فضل الله (خواجسته رشیدالدین طبیب همدانی): جامع
التواریخ رشیدی، «تاریخ ملوک و انبیا و خلفا و سلاطین اسلام
تا عهد الجایتو، و تاریخ اقوام ترک و چین و هند و مغول و
یهود و فرنگ»، متن فارسی و ترجمه روسی Berezin، مسکو،
۱۸۶۱-۱۸۸۸؛ متن فارسی و ترجمه فرانسه بخش مربوط به
هلاکو توسط Quatremer، پاریس، ۱۸۹۵؛ بخش مربوط به
تاریخ چنگیزخان، چاپ E. Blochet، لندن، ۱۹۱۱؛ بخش
مربوط به تاریخ غازان خان، چاپ K. Jahn، لیسن، ۱۹۴۰؛
بخش مربوط به تاریخ آباقاخان، چاپ K. Jahn، پراگ، ۱۹۴۱؛
چاپ متن کامل در لنینگراد، ۱۹۵۲؛ چاپ تهران به اهتمام
بهمن کریمی، ۲ ج، ۱۳۳۸.

زرین کوب (عبدالحسین): دو قرن سکوت، تهران، ۱۳۳۲.

زرین کوب (عبدالحسین): تاریخ مردم ایران، تهران، ۱۳۵۳.

زرین کوب (عبدالحسین): تاریخ ایران بعد از اسلام، نشریه وزارت
آموزش ایران، تهران، ۱۳۴۳.

سایکس (میجر پرسی): تاریخ ایران، ۲ ج، ترجمه فارسی توسط
فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۲۳.

سیستانی (ملک شاه حسین): احياء الملوك، به اهتمام منوچهر
ستوده، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.

شرف الدین علی یزدی: ظفرنامه، چاپ Felix Tauer، بوداپست، ۱۹۳۸؛
چاپ تهران، از روی نسخه فلیکس ساور، به کوشش پناهی
سمنایی، ۱۳۶۳.

شوشتری (میرزا عبداللطیف): تحفة العالم، حیدرآباد، ۱۲۶۶ق.
شیبانی (ژان): سفرهای اروپائیان به ایران، ترجمه ضیاء الدین
دهشیری، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳.

- عفا (ذبیح الله): تاریخ ادبیات در ایران از آغاز عهد اسلامی به بعد، ج ۵. تهران، ۱۳۵۲-۱۳۵۷.
- عفا (ذبیح الله): خلاصه تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عصر صفوی، مجموعه مقالات، تهران، ۱۳۵۴.
- غفاری (قاضی احمد): تاریخ جهان آرا، تهران، ۱۳۴۳.
- نرای (ریچارد): عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه فارسی توسط مسعود رجب نیا، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- نسائی (حاج میرزا حسن): فارسنامه ناصری، تهران، ۱۳۱۳ق.
- نصیحی خوافی: تاریخ مجمل، ۳ ج، ویراستاری محمود فرخ خراسانی، تهران، ۱۳۳۹.
- ناضی احمد میرمنشی قمی: خلاصه التواریخ، ویراستاری و حواشی احسان اشراقی، ۲ ج، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- تمی (حسن بن محمد): تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالمملک قمی به فارسی در قرن نهم هجری، ویراستاری و تحشیه سید جلال الدین تهرانی، تهران، ۱۳۱۳.
- کاتبی (علی): مرآت الممالک، ترجمه فارسی محمود تفضلی و علی گنجه ای، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵.
- کرمانی (ظهیرالدین عبدالرزاق): تاریخ آل برمک، متن فارسی و ترجمه فرانسه، پاریس، ۱۸۸۶.
- کسروی (احمد): شهریاران گمنام، تهران، ۱۳۳۵.
- کسروی (احمد): تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران، ۱۳۳۶.
- کسروی (احمد): مشعشعیان یا بخشی از تاریخ خوزستان، تهران، ۱۳۳۷.
- کشی (محمود): تاریخ آل مظفر، ویراستاری عبدالحسین نوانی، تهران، ۱۳۳۴.
- کلایخو (سفیر کاستیل در دربار امیر تیمور): سفرنامه، ترجمه فارسی توسط مسعود رجب نیا، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷.
- گردیزی (عبدالحی): زین الاخبار، چاپ V. V. Bertold، مسکو، ۱۹۱۱؛ چاپ کامل در مجموعه انتشارات یادبود پروفیسور H. G. Browne، برلین، ۱۹۲۸؛ متن تحقیقی با مقدمه و حواشی از سعید نفیسی، تهران، ۱۳۶۳.

- مرگولیوٹ (س. د. د.): مقام ایران در تاریخ اسلام، ترجمه فارسی رشید یاسمی، تهران، ۱۳۲۱.
- مجمل التواریخ والقصص: از مؤلفی ناشناخته اهل همدان در آغاز قرن ششم هجری، تحقیق و تحشیه و چاپ ملک الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۸.
- محمد بن ابراهیم: سلجوقیان و غزان در کرمان، ویراستاری محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۴۳.
- مرتضوی (منوچهر): مسائل عصر ایلخانیان، نشریه دانشگاه تبریز، ۱۳۵۸.
- مرعشی (میرزا محمد خلیل): مجمع التواریخ، نشریه مجله یادگار، تحقیق و تحشیه عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۸.
- مرعشی (ظهیرالدین): تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. چاپ متن تحقیقی توسط آکادمیسین B. Dorn، مسکو، ۱۸۵۰؛ چاپ متن فارسی و ترجمه انگلیسی در ۳ ج توسط اوقاف Gibb، لیدن، ۱۸۹۰؛ چاپ بمبئی، ۱۳۱۱ق؛ چاپ Rabineau de Borgomale، رشت، ۱۳۳۰ق؛ ویراستاری محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۶؛ چاپ دیگر در تهران، به اهتمام محمد حسین تسبیحی، با مقدمه محمد جواد مشکور، ۱۳۶۱.
- مرعشی (ظهیرالدین): تاریخ گیلان و دیلمستان، ویراستاری منوچهر ستوده، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
- مستوفی (حمدالله): تاریخ گزیده. چاپ E. Browne، لیدن، ۱۹۱۰ و لندن ۱۹۱۳ بصورت عکس برداری شده از نسخه خطی نیمه قرن نهم هجری؛ چاپ تهران، ویراستاری عبدالحسین نواشی، ۱۳۳۹.
- مستوفی (حمدالله): نزهة القلوب، چاپ Guy le Strange، لندن، ۱۹۱۵؛ چاپ تهران، ویراستاری محمد دبیر سیاقی، ۱۳۳۶.
- مؤید ثابتی (علی): اسناد و نامه های تاریخی از اوائل دوره های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی، تهران، ۱۳۴۶.
- مؤید ثابتی (علی): تاریخ نیشابور، نشریه انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۵.

- میرخواند (محمد بن حسن خاوند شاه): تساریخ روضة الصفا، نول (هندوستان)، ۱۳۳۲ق.
- میر منشی قمی (قاضی احمد): خلاصة التواریخ، ویراستاری دکتر احسان اشراقی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- ناصر خسرو: سفرنامه، چاپ Ch. Scheffer، پاریس، ۱۸۸۱؛ چاپ Bertels، مسکو، ۱۹۱۱؛ چاپ تهران باهتمام محمد دبیر سیاقی، ۱۳۶۳.
- نخجوانی (هندوشاه بن سنجر): دستورالکاتب فی سلسله المراتب، تهران، ۱۳۴۹.
- نرشخی (ابوبکر محمدبن جعفر): تاریخ بخارا، چاپ پاریس، ۱۸۷۶؛ چاپ تهران، ترجمه ابونصر محمدبن محمد قیاسی، تحقیق و تحشیه محمد تقی مدرس رضوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- نسوی (شهاب الدین محمدبن احمد): نفثة المصدور، به اهتمام رضا قلی خان هدایت، از روی تنها دستنوشته موجود کتاب، چاپ تهران، ۱۳۵۹ق.
- نسوی (شهاب الدین محمدبن احمد): سیرت جلال الدین منکوبرتسی، ویراستاری مجتبی مینوی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- نطنزی (معین الدین): منتخب التواریخ، به اهتمام Jean Aubin، پاریس، ۱۳۳۵.
- نظام الملک (ابوعلی قوام الدین حسن، خواجه): سیاستنامه، متن فارسی و ترجمه فرانسه چاپ Ch. Scheffer، پاریس، ۱۸۹۱؛ چاپ تهران، ویراستاری و مقدمه و حواشی عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۳۴.
- نظامی عروضی: چهار مقاله، تحقیق، مقدمه و حواشی محمد قزوینی، چاپ لیدن، ۱۹۱۰ و برلین، ۱۹۲۶؛ چاپ تهران، به اهتمام دکتر محمد معین، ۱۳۳۱ و ۱۳۴۱.
- نفیسی (سعید): تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

- نوائی (عبدالحمین): مکاتبات سیاسی ایران، از تیمسور تا شاه اسماعیل، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۲.
- نوائی (عبدالحمین): ایران و جهان، از مغول تا قاجاریه، تهران، ۱۳۶۴.
- وراوینی (سعدالدین): مرزبان نامه، چاپ محمد قزوینی، لیدن، ۱۹۰۹؛ چاپ عکس برداری شده از روی نسخه قزوینی، تهران، ۱۳۳۷.
- وزیری کرمانی (احمد علی): تاریخ کرمان، تحقیق و تحشیه باستانی پاریزی، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- هرن (پاول): تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام تا آخر زندیه، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران، ۱۳۴۱.
- همایون (غلامعلی): اسناد مصور اروپائیان از ایران از اوایل قرون وسطی تا اواخر قرن هجدهم، ۲ ج، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.

صفویه

- اروج بیگ بیات: دون خوان ایرانی (زندگینامه اروج بیگ عضو سفارت اعزامی ایران به اسپانیا در زمان شاه عباس و ماجرای مسیحی شدن او، بقلم خودش)، ترجمه فارسی توسط مسعود رجب نیا، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۸.
- امیری (منوچهر): سفرنامه های ونیزیان در ایران (ترجمه فارسی شش سفرنامه)، تهران، ۱۳۴۹.
- باستانی پاریزی (محمد ابراهیم): سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران، ۱۳۴۸.
- پارسادوست (منوچهر): شاه اسماعیل اول، تهران، ۱۳۵۲.
- پارسادوست (منوچهر): روابط دیپلماسی شاه عباس اول با اسپانیا و پرتغال، تهران، ۱۳۴۵.
- پرویز (عباس): تاریخ روابط ایران و اروپا در دوران صفویه و قاجار، تهران، ۱۳۲۵.

پیترو دلاواله: سفرنامه به ایران، چاپ پاریس، ۱۶۶۴؛ ترجمه فارسی دکتر شعاع الدین شفا، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.

تاریخ عالم آرای صفوی، از مؤلفی ناشناس، از روی دستنوشته بریتیش میوزیوم، به کوشش یدالله شکری، تهران، ۱۳۶۳.
تاورنیه: سفرنامه، ترجمه فارسی توسط ابوتراب خان نظم الدوله، تهران، ۱۳۳۱ق.

ترکمان (اسکندر بیک منشی): تاریخ عالم آرای عباسی، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۵.
ثابتیان (ذبیح اله): اسناد و نامه های تاریخی دوره صفویه، تهران، ۱۳۴۳.

حزین (محمد علی): تذکرة الاحوال، چاپ لندن، ۱۸۳۱. «تاریخ احوال حزین لاهیجی»، اصفهان، ۱۳۳۲.

حسین استرآبادی: تاریخ سلطانی، از شیخ صفی تا شاه صفی، تهران، ۱۳۶۴.
درانی (محمدخان ابن موسی خان): مجمع التواریخ در تاریخ انقراض صفویه، بمبئی، ۱۸۸۰.

ربیع (محمد): سفینه سلیمانی، تحقیق و حواشی عباس فاروقی، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

روملو (حسن): احسن التواریخ، ویراستاری چارلز نارمن سیدن، چاپ بارودا (هند)، ۱۹۳۱-۱۹۳۴. چاپ افست از روی چاپ هند، تهران، ۱۳۴۷.

زاهدی (حسین بن شیخ ابدال): سلسله النسب صفویه، نشریه مجله ایرانشهر، برلین، ۱۹۲۴.

شاردن (شوالیه دو): سیاحت نامه. ترجمه فارسی توسط محمدلسوی عباسی، ج. ۱، تهران، ۱۳۴۴-۱۳۴۵.

شاردن (شوالیه دو): شرح تاجگذاری شاه سلیمان صفوی، ترجمه علیرضا امیرتومان مترجم السلطنه، تهران، ۱۳۳۱ق.

شرلی (سفرنامه برادران شرلی): ترجمه آوانس خان ساعدالسلطنه، تهران، ۱۳۳۰ق.

- شکری (یدالله): تاریخ عالم آرای صفوی، تهران، ۱۳۶۳.
- ظاهری (ابوالقاسم): تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، تهران، ۱۳۴۹.
- صدیق (عیسی): تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- فلسفی (نصرالله): تاریخ روابط ایران با اروپا در دوره صفویه، تهران، ۱۳۱۶.
- فلسفی (نصرالله): زندگانی شاه عباس اول، ۵ ج، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۳۶-۱۳۴۲.
- فلسفی (نصرالله): هشت مقاله، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- فلسفی (نصرالله): چند مقاله تاریخی و ادبی، تهران، ۱۳۴۳.
- فلسفی (نصرالله): جنگ چالدران، تهران، ۱۳۴۴.
- کسروی (احمد): شیخ صفی و تبارش، تهران، ۱۳۲۳.
- کمپفر (ا.ا): در دربار پادشاهان ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، نشریه انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۰.
- گیلان‌تس (پطروس سرکیس): سقوط اصفهان. گزارش محاصره اصفهان در سال ۱۱۳۵ق. ترجمه ک. میناسیان از اصل ارمنی به انگلیسی با مقدمه و حواشی لارنس لاکهارت، ترجمه فارسی با مقدمه و حواشی توسط محمد مهریار، اصفهان، ۱۳۴۴.
- لاکهارت (لارنس): انقراض سلسله صفویه، ترجمه فارسی توسط اسماعیل دولتشاهی، تهران، ۱۳۴۴.
- مجید شیبانی: تشکیل شاهنشاهی صفویه، تهران، ۱۳۴۶.
- مشکوتی (نصرت‌الله): از سلاجقه تا صفویه، تهران، ۱۳۴۳.
- معصوم (محمد): تاریخ سلاطین صفویه، به اهتمام امیرحسن عابدی، تهران، ۱۳۵۱.
- نوانی (عبدالحسین): شاه اسماعیل اول. اسناد و مکاتبات تاریخی. نشریه بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
- نوانی (عبدالحسین): شاه عباس (همراه با اسناد و فرمان‌ها)، ۳ ج، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳-۱۳۵۵.

قاجاریه

- آدمیت (فریدون): اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، ۱۳۴۶.
- آدمیت (فریدون): امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۴۸.
- آدمیت (فریدون): ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۵۶.
- آشوری (داریوش): زمینه اقتصادی و اجتماعی انقلاب مشروطیت ایران، تبریز، ۱۳۴۷.
- اعتمادالسلطنه (محمد حسن صنیع الدوله): روزنامه خاطرات، سالهای ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ق.، با ویراستاری و مقدمه ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۵.
- اعتمادالسلطنه (محمد حسن صنیع الدوله): منتظم ناصری، ۳ ج، تهران، ۱۳۰۰ق.
- افراسیابی (بهرام): دربار مظفرالدین شاه، تهران، ۱۳۵۰.
- اقبال آشتیانی (عباس): امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰.
- آلگار (حامد): شورش آقاخان محلاتی، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، ۱۳۶۲.
- انصاری (مهدی): شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، تهران، ۱۳۶۱.
- براون (ادوارد): یکسال در میان ایرانیان، ترجمه فارسی توسط ذبیح اله منصور، تهران، ۱۳۳۲.
- بینا (علی اکبر): تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران از معاهده ترکمانچای و عهدنامه خلیج فارس به بعد، ۲ ج، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- پاکروان (امینه): آقا محمدخان قاجار، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران، ۱۳۳۴.
- پیرزاده (محمد علی): سفرنامه حاجی پسرزاده، سه کوشش حافظ فرمانفرماییان، نشریه دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
- ثقفی (دکتر خلیل خان اعلم الدوله): مقالات گوناگون، تهران، ۱۳۲۲.
- جاوید (سلام اله): نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان، تهران، ۱۳۴۷.
- جمالزاده (محمد علی): تاریخ روابط روس و ایران، تهران، ۱۳۳۲.

- حاج سیاح (محمد علی): خاطرات دوره خوف و حشت، تهران، ۱۳۴۶.
- حلاج (حسن): تاریخ تحولات اجتماعی ایران در قرون معاصر، تهران، ۱۳۷۷ق.
- خان ملک ساسانی (احمد): ستایشگران دوره قاجار، ۲ ج، تهران ۱۳۳۸ و ۱۳۴۶.
- خان ملک ساسانی (احمد): یادبودهای سفارت من در استانبول، تهران، ۱۳۴۵.
- خورموجی (محمد جعفر): تاریخ قاجار، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۴۵.
- دولت آبادی (حاج میرزا یحیی): حیات یحیی، ۴ ج، تهران، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳.
- رائین (اسماعیل): انجمنهای سری در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۴۵.
- رائین- (اسماعیل): حقوق بگیران انگلیس در ایران، تهران، ۱۳۴۷.
- رائین (اسماعیل): فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ۳ ج، رم، ۱۹۶۸.
- رسول زاده (محمد امین): گزارشهایی از انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۷۷.
- رضوانی (محمد اسماعیل): انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ۱۳۴۵.
- رضوانی (هما): لویح شیخ فضل اله نوری، تهران، ۱۳۶۲.
- روشن ضمیر (مونیکا): نفوذ سیاسی انگلیس در دربار قاجار، نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران، تهران، ۱۳۵۷.
- سپهر (محمد تقی لسان الملک): ناسخ التواریخ، ۲ ج، تهران، ۱۳۳۷.
- سعیدی سیرجانی: مجموعه گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا سال ۱۳۲۲ق.
- شمیم (علی اصغر): ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ۱۳۴۳.
- شوستر (مورگان): اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوستری، با مقدمه و حواشی و اسناد محرمانه منتشر نشده در ایران، توسط فرامرز برزگر و اسماعیل رائین، تهران، ۱۳۴۴.

شیخ الاسلامی (جوادی): سیمای حقیقی احمد شاه قاجار، تهران، ۱۳۵۳.
 شیخ الاسلامی (جوادی): اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره
 قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس، ۲ ج، تهران، ۱۳۵۴.
 صبا (مهین دخت): سفرنامه ریچارد فرد به ایران، نشریه بنگاه ترجمه
 و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.
 صفائی (ابراهیم): اسناد سیاسی دوران قاجاریه، تهران، ۱۳۴۶.
 صفوی (رحیم زاده): اسرار سقوط احمد شاه، تهران، ۱۳۶۴.
 عاقلی (باقر): روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی،
 ۲ ج، تهران، ۱۳۶۱.
 عضدالدوله (سلطان احمد میرزا): تاریخ عضدی، ویراستاری
 عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۵۵.
 عیسوی (چارلز): تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار، ترجمه یعقوب
 آژند، تهران، ۱۳۶۲.
 قائم مقامی (جهانگیر) اسناد تاریخی وقایع مشروطیت ایران:
 نامه های ظهیرالدوله، تهران، ۱۳۴۸.
 قائم مقامی (جهانگیر): ۱۵۰ سند تاریخی از طاهریان تا قاجاریه،
 نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران، تهران، ۱۳۴۸.
 قاضی (نعمت اله): ایل قاجار در پهنه تاریخ ایران، تهران، ۱۳۴۷.
 کاشفی (محمد): قائم مقام فراهانی و امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
 کرزن (لرد ج. ن.): ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید
 مازندرانی، ۲ ج، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،
 ۱۳۴۹؛ ترجمه علی جواهرکلام، تهران، ۱۳۵۲.
 کسروی (احمد): تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۵۷.
 لمبتن (آن. ک. س.): اوضاع اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه
 مینا برزین، مشهد، ۱۳۴۳.
 مجدالاسلام کرمانی (احمد): تاریخ انقلاب مشروطیت ایران،
 ویراستاری محمود جلیل پور، نشریه دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۷.
 مجد طباطبائی (غلامرضا): معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره
 قاجاریه، تهران، ۱۳۵۲.

محمود محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، ج ۸، تهران، ۱۳۲۸-۱۳۳۳.

مستوفی (عبدالله): شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، ج ۳، تهران، ۱۳۴۳.

معاصر (حسن): تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، مستخرج از اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان، تهران، ۱۳۴۷.

معیرالممالک (دوستعلی): یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران، ۱۳۶۲.

ملک (رضازاده): انقلاب مشروطه ایران به روایت اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، تهران، ۱۳۴۷.

ملکزاده (مهدی): تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۷، تهران، ۱۳۲۷-۱۳۳۵.

مکی (حسین): تاریخ بیست ساله ایـران. کودتای ۱۲۹۹، انقراض قاجاریه و سلسله پهلوی، تهران، ۱۳۵۸.

مؤمنی (باقر): دین و دولت در عصر مشروطیت، چاپ سوئد، ۱۹۹۸.

ناظم الاسلام کرمانی (محمد بن علی): تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۳، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.

نایبیان (جلیل): روابط ایران با دول خارجی در دوران قاجاریه، تهران، ۱۳۴۸.

نجفی (ناصر): عباس میرزا، تهران، ۱۳۷۴.

نفیسی (سعید): تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱: از آغاز سلطنت قاجارها تا پایان جنگ نخستین با روسیه، ج ۲: از سال ۱۲۲۸ تا سال ۱۲۵۰ ق. تهران، ۱۳۴۴.

هدایت (رضا قلی خان): روضة الصفاى ناصری، تهران، ۱۳۱۸.

هنت (کاپیتن): جنگ ایران و انگلیس، ترجمه فارسی با مقدمه و حواشی عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۷.

واتسن (رابرت گرانت): تاریخ ایران از ابتدای قرن ۱۹ تا سال ۱۸۵۸ میلادی، با نظری اجمالی به وقایع عمده ای که به استقرار خاندان قاجار منجر شده است، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، ۱۳۴۰.

هدایت (مهدیقلی خان مخبرالسلطنه): خاطرات و خطرات، توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من، تهران، ۱۳۳۶.

یکتائی (مجید): پیدایش مشروطه در ایران، تهران، ۱۳۴۷.

دوران پهلوی

آذری (عباسقلی): تاریخ مصور رضاشاه کبیر، تهران، ۱۳۴۵.
اشرف احمدی (احمد): دوازده سال کوشش در راه ساختن ایران نوین، تهران، ۱۳۵۰.

ایران در عصر پهلوی: آمارهای مربوط به فعالیتهای اقتصادی، عمرانی، اجتماعی، فرهنگی ایران، نشریه سازمان مرکزی نمایشگاه ها، ۳ ج، ۱۳۵۲.

بشیری (سیاوش): طوفان در ۵۷، ۲ ج، پاریس، ۱۹۹۴.
بیانی (خانبابا): ایران جاویدان، نشریه شورای مرکزی جشن دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۴۷.

پورکریم (هوشنگ): آلاشت زادگاه رضاشاه کبیر، تهران، ۱۳۴۸.
پسیان (نجفقلی): در عصر دو پهلوی، تهران، ۱۳۶۱.
پسیان (نجفقلی) و معتضد (خسرو): از سوادکوه تا ژوهانسبورگ، تهران، ۱۳۶۲.

جودت (حسین): از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید، تهران، ۱۳۴۸.
حکیم الهی (نصرت اله): عصر پهلوی و تحولات آن، تهران، ۱۳۴۶.
حکیمی (محمود): داستانهای از عصر رضاشاه، تهران، ۱۳۷۸.
روحانی (فواد): صنعت نفت در ایران، بیست سال پس از ملی شدن، تهران، ۱۳۵۶.

شوئه (ژان ژاک): ایران در راه تجدید حیات، ترجمه از فرانسه، تهران، ۱۳۴۶.
شیفته (نصراله): زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر محمد مصدق، تهران، ۱۳۶۱.

شمیم (علی اصغر): ایران در دوره سلطنت محمد رضاشاه پهلوی، تهران، ۱۳۴۶.

- صادقی پور (عبدالرضا): مجموعه سخنرانیهای رضاشاه کبیر در طول ۱۶ سال، تهران، ۱۳۴۷.
- علم (امیر اسداله): یادداشتهای امیر اسداله علم، به اهتمام علینقی عالیخانی، ج ۳، امریکا و ایران، ۱۹۸۷-۲۰۰۱.
- فشاهی (محمد رضا): از شهریاری آریائی تا حکومت السهی سامی، سوئد، ۲۰۰۱.
- کرونین (ایستفانی): ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه غلامرضا علی بابائی، تهران، ۱۳۶۲.
- محمد رضاشاه پهلوی: مردان خودساخته، تهران، ۱۳۴۴.
- محمد رضاشاه پهلوی: مأموریت برای وطن، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.
- محمد رضاشاه پهلوی: انقلاب سفید، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۴۵.
- محمد رضاشاه پهلوی: بسوی تمدن بزرگ، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۵۵.
- محمد رضاشاه پهلوی: پاسخ به تاریخ، ترجمه از متن فرانسه، پاریس، ۱۳۵۹.
- مقدم (احمد خلیل): تاریخ جامع ملی شدن نفت، تهران، ۱۳۴۹.
- میرفندرسکی (احمد): در همسایگی خرس. دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از سوم شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷، پاریس، ۱۹۹۸.
- نیازمند (رضا): رضاشاه، از تولد تا سلطنت. نشریه بنیاد مطالعات ایران در امریکا، واشینگتن، ۱۹۹۱.
- نفیسی (سعید): تاریخ شهریاری رضاشاه پهلوی، تهران، ۱۳۴۴.
- نظقیها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس، نشریه سازمان انتشارات مصدق، تهران، ۱۳۵۶.
- هدایتی (محمد علی): مجموعه قراردادهای بین المللی چند جانبه ایران در ادوار جامعه ملل و سازمان ملل متحد، تهران، ۱۳۴۵.

مجموعه نطقها، پیامها، مصاحبه ها و بیانات اعلیحضرت محمد
رضاشاه پهلوی، از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۵۶، ۱۰ ج، نشریه
کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۴۸-۱۳۵۸.

جمهوری اسلامی

اسناد لانه جاسوسی امریکا، مجموعه متون گراور شده اسناد محرمانه
سفارت امریکا در تهران در ماجرای گروگانگیری، ترجمه و
چاپ توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، ۵۶ ج،
نشریه دفتر انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۸-۱۳۶۵.

انصاری (مسعود): کشتار ۶۷، واشینگتن، ۲۰۰۲.
بازرگان (مهدی): انقلاب ایران در دو حرکت، نشریه نهضت آزادی
ایران، تهران، ۱۳۶۳.

بنی صدر (ابوالحسن): خیانت به امید، ترجمه فارسی، پاریس، ۱۳۶۱ (۱۹۸۳).
بشیری (سیاوش): دیوار الله اکبر، پاریس، ۱۹۸۱.
پشوتن (ر.): ایران در آتش، ۲ ج، وین ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.
جمشید (ج.): قدرت جویی از راه دین، اوتاوا، ۱۹۸۲.
خلیلی (اکبر): گام به گام با انقلاب، نشریه صدا و سیمای جمهوری
اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۰.

سنجابی (کریم): امیدها و ناامیدیها، نشریه جبهه ملیون ایران، لندن، ۱۹۸۴.
سروش (عبدالکریم): دگماتیسم نقابدار، نشریه انجمن اسلامی
دانشجویان در امریکا و کانادا، هیوستن، ۱۹۸۱.

شومر (داود): سقوط شاهنشاهی ایران، کالیفرنیا، ۱۹۸۲.
عسکری (نور محمد): تشیع سرخ، استکهلم، ۲۰۰۲.
قره باغی (عباس): حقایق در باره بحران ایران، پاریس، ۱۳۶۲.
کدی (نیکی): ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی،
تهران، ۱۳۶۲.

کاتم (ریچارد): ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران،
۱۳۶۱.

ملک (حسین): اسرار و عوامل سقوط ایران. آخوندیسم، نیویورک، ۱۳۵۹.

همایون (داریوش): دیروز و فردا. سه گفتار در باره ایران انقلابی،
واشینگتن، ۱۹۸۱.
همایون (داریوش): نگاه از بیرون، واشینگتن، ۱۹۸۲.
یزدی (ابراهیم): آخرین تلاشها در آخرین روزها. مطالبی ناگفته
پیرامون انقلاب اسلامی ایران، تهران، ۱۳۶۳.
یاوری (م.): نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران، آلمان، ۱۹۸۲.

منابع اروپایی

محمد

- Achard, R. : Mahomet, Paris, 1939.
Ahrens, K. : Muhammed als Religionsstifte. Leipzig, 1933.
Archer, J.-C. : Mytical elements in Mohammed. New Haven, 1924.
Arnaldez, R. : Mahomet et la prédication prophétique, Paris, 1970.
Audemard, J. : Etude critique sur le caractère religieux de Mahomet.
Paris, 1863.
Aziz, P. : Mahomet, le glaive, l'amour, la loi, Paris, 1997.
Barois, J. : Mahomet, le Napoléon du ciel. Paris, 1943.
Bell, R. : Muhammed's Knowledge of the Old Testament. Glasgow,
1945.
Buhl, F. : Fasste Muhammad seine Verkündigung als eine Universelle,
auch für Nicht-araber bestimmte religion auf? Islamica, II,
1926.
Bush, Rev. G. : The life of Mohammed. New York, 1833.
Caetani, L. : Profeta d'Arabia. Roma, 1919.
Casanova, C. : Mahomet et la fin du monde. Paris, 1911.
Chabbi, J. : Le seigneur des tribus. L'Islam de Mahomet. Paris, 1997.